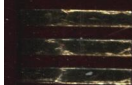
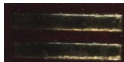


نویسندگان بزرگ معاصر





توسعه کارخانہ و کشتی



۵۵۸/۰۵۰

۱۴/۵

اسکن شد

۸۰۹

ذو-حجّه

۱۳۸۳

نویسندگان بزرگ معاصر

۹۸۴.۵

ا. کاروایلد مارک تواین استافان زویگ برنارد شاو آندره ژید
جرج واز امیل لودویگ توماس مان ارنست همینگوی هانری بر دو
۳۱ ابریل دانونزیو یوجین اونیل آنتون چخوف آندره مورو
سامرست موام یاروسلاو هاشک لائوس زیلاهی هرمان سودرمان
پیر لوییس ماکسیم گورکی آلبر کامو آندره مالرو کارل چاپک
مارسل پره وو سرافیموویچ جون اشتاینک آنا تول فرانس هانری
باربوس الدوس هاگلی ایلیا ارنبورک او. هانری فرانتس کافکا
د. ه. لارنس ایساهاکیان.

تألیف

حسینقلی کاتبی

چاپ اول

حق چاپ محفوظ

۱۳۲۸ - ۱۹۵۰

چاپخانه شفق



این نوشته ساده و ناچیز را

به آن پولادهای آبدیده ، به آن
طومارهای پیچیده ، به آن قلمهای
شکسته ، به آن دلهای باعاطفه و
سرهای پرشور ، به آن گلهائی
که در جهنم روئیده اند ، به آن
قهرمانان ادبیات نوین که با
نوشته‌های عمیق و منطقی ، با آثار
هنری ، با ترجمه‌های لطیف و
انتقادات دقیق خود دری از جهان
مترقی بروی فرزندان ایران
گشودند و اینک در خاموشی و
سکوت بسر میبرند ارمغان
میکنم .

سر آغاز

شیرازه بند این تألیف مختصر و ساده که روزنه‌ای به فضای وسیع ادبیات معاصر جهان است شوق و ذوقی است که نویسنده به هنر و زیبایی و ادبیات مترقی داراست.

مکتب‌های گوناگون نویسندگی، آثار متنوع ادبی از داستان و رومان و ناول و نمایشنامه و غیره، قیافه‌های درخشان جهان ادب، هنر، هنری که دارای هدف اجتماعی است، اندیشه‌های عمیق، تخیلات شیرین، احساسات و عواطف برانگیخته از حقائق و واقعیت‌های عالم خارج، بشر دوستی و زیبایی پرستی و بالاخره تراوشات روح و دل و قریحه انسان کامل در مقیاس فرهنگ و تمدن کنونی بزرگترین و برجسته‌ترین نمایشی است که نه من بلکه هر کسی را که اندک مایه ذوق دارد شفته خود میسازد تا جائیکه در راه نمایاندن این جهان بزرگ به کار و کوشش پردازد و از نور و درخشندگی این ستارگان آسمان ادب فضای ادبیات و زبان فارسی را روشن گرداند...

داستان نویسی در دنیای معاصر بایبای فرهنگ عمومی و تمدن مادی پیشرفت زیادی کرده و نویسندگان در طی داستان افکار روشن و انتقادات اساسی را بقلم می‌آورند و امروزه در این رشته از نویسندگی سیماهای درخشان و بزرگی در دنیا وجود دارد که نوشتن شرح حال هر يك از آنان بطوریکه هم شامل سوانح زندگی و هم جامع سبك نویسندگی و تحلیل افکار و تخیلات آنان باشد مستلزم صرف وقت کافی و مطالعه تمام آثار ادبی و بالاخره تألیف کتاب جداگانه و مستقلی برای هر کدام است.

بیوگرافی نویسی که خود شعبه جدید و مستقلی در ادبیات جهان معاصر بشمار می‌آید و بیوگرافی نویس‌های بزرگ مانند اشتفن زویک، امیل لودویک و مارك تواین و غیره در آن ظهور کرده بحث شیرین و مفیدی است که خواننده را به حیات مادی و معنوی بزرگان و هنرمندان آشنا میسازد و برده‌های زیبا و لطیفی در پیش چشم وی مجسم مینماید.

منظور از نوشتن بیوگرافی نویسندگان معاصر که بشکل مقاله روزنامه تنظیم گردیده آشنا ساختن خوانندگان ایرانی بزندگی نویسندگان بزرگ معاصر بود که شاید بایه این کار بزرگ بنا نهاده شود و آنانکه اطلاعات بیشتر و فرصت زیادتری دارند این زمینه را تکمیل کنند و نویسندگان معاصر جهان را چنانکه شایسته مقام آنانست به فارسی زبانان معرفی نمایند.

نویسنده اذعان دارد که این کتاب دارای نواقص و شمار و حتی شرح حال
 عده زیادی از نویسندگان بزرگ معاصر را فاقد است و آنچه بقلم آمده در خور شأن
 و منزلت ادبی و هنری این استادان بزرگ نیست ولی همچنانکه گفته شد چون
 قدم اولی است که برداشته میشود امید است در آینده تکمیل شود و بهین منظور
 کسانی از نویسندگان معاصر که در این رساله شرح حال آنان نوشته نشده در آینده
 بخوانندگان معرفی خواهند شد.

کلمه «معاصر» از نظر مورخین شامل قرن نوزدهم و بیستم میلادی و بعقیده
 پاره‌ای شامل یک صد سال اخیر میباشد و ما با پیروی از نظر اخیر بیشتر سعی
 کردیم نویسندگانی را معرفی نماییم که واقعاً معاصر نسل فعلی هستند و عصر حاضر
 را درک کرده‌اند، از این جهت اکثر نویسندگانی که در این کتاب بیوگرافی
 آنان نوشته شده در حال حیات بوده و تقریباً همه آنان متعلق به قرن بیستم میباشند.

در تنظیم این بیوگرافی‌ها مأخذ و مستند نویسنده منابع خارجی و داخلی
 و مخصوصاً ترجمه‌هایی است که از آثار نویسندگان معاصر بزبان فارسی طبع شده
 است و چون این بیوگرافی‌ها بشکل مقاله برای روزنامه «فریاد» تهیه شده بود
 بنابراین از ذکر مأخذ و مستند در حواشی خودداری گردیده و در این زمینه از
 استادانی پیروی شده است که برای شیرین ساختن مطلب و گوارا نمودن آن در مذاق
 خواننده حاشیه نویسی و ذکر منابع مختلف و عقاید گوناگون نقادان ادبی را در این
 رشته ضروری نمیدانند و ضمناً اگر در نگارش سوانح حیاتی و تحلیل ادبی و معرفه النفسی
 نویسندگان لغزش‌ها یا کوتاهی‌هایی دیده شود بیشتر مربوط به فقدان منابع است که
 بناچار حق مقام ادبی و شأن هنری نویسندگان چنانکه باید ادا نشده است.

این نکته را هم ناگفته نگذارم که در این کتاب ماهیت ادبیات معاصر
 جهان و مکتب‌ها و سبک‌های گوناگون ادبی برای خوانندگان شرح داده نشده
 است بنابراین اگر در ضمن شرح حال‌ها اصطلاحاتی دیده شود که شرح آن در
 باورقی گفته نشده است خرده نگیرند که بسط مقال در این زمینه‌ها از حوصله
 این کتاب خارج بود.

در خاتمه از خوانندگان باذوق و مطلع خواهشمندم که نظریات خود را
 در باب کتاب حاضر بنویسند و ضمناً از آقای دکتر لطفی که رنج نوشتن
 مقدمه‌ای را تحمل کرده‌اند و همچنین از آقای حسین زاده که در تهیه منابع کتاب
 زحمت کشیده‌اند بدینوسیله تشکر مینمایم.

تبریز اسفندماه ۱۳۲۸ مطابق مارس ۱۹۵۰ حسینقلی کاتبی

مقاله

امروز در کشور ما شاعر یا نویسنده بزرگ بکسانی میگویند که برای کسب شهرت یا رفع بیکاری و بمنظور تفتن مشتی الفاظ را بهم می پیوندند و یا برای اینکه نامشان زبانزد مردم شود از سرگذشت های مبتدل و بی معنی و بتقلید کورکورانه از رومان های بی مقدار اروپائی قصه هایی بهم می بافند ، ولی در نزد مردم با ذوق و زنده دنیا این کلمات معانی دیگری دارد .

نویسندگان و هنرمندان بزرگ ، که این کتاب حاوی شرح زندگانی عده ای از آنان میباشد ، شعله های درخشانی هستند که از قلب بشریت زبانه کشیده ، سرحدات زمان و مکان را ویران ساخته و زیر پا گذاشته اند ، اینان آتشی باخود آورده اند که درونشان را سوخته ولی اعماق زندگانی بشر را روشنائی بخشیده است .

در این کتاب جز شرح زندگانی ظاهری و جسمانی چند نفر از هنرمندان بزرگ عصر ما پرداخته نشده و آنچه در باره آنان گفته شده همان حوادث عادی و معمولی است که در زندگانی هر نویسنده ای پیش می آید . بزندگان درونی و معنوی آنان یا اصلا توجهی نشده و یا بچند اشاره و کنایه اکتفا گردیده است .

ولی انصاف باید داد که مؤلف کتاب جز این نمیتوانست کرد چه با تألیف این کتاب وی خواسته است عده ای از نویسندگان بزرگ و هنرمند دنیا را که امروز آثارشان جسته جسته بفارسی ترجمه و در دسترس خوانندگان ایرانی گذاشته شده تا حد امکان بشناساند و مردم کشور ما را که متأسفانه از جریان ادبی دنیا دور و برکنار مانده است بخواندن و ترجمه آثار آنان تشویق کند .

بحث در باره زندگانی درونی هر يك از این هنرمندان موضوع کتاب جداگانه ای است . بلکه باید گفت زندگی درونی و معنوی آنان کار و هنرشان و عشق و ایمانی است که بآن هنر داشته اند بنا براین بهترین و جامعترین شرح حال واقعی این هنرمندان آثار گرانبهای آنان میباشد و کسی که بخواهد برزندگی درونی یعنی هنر آنان آگاه گردد باید مطلوب خود را در آثار آنان جستجو کند .

امروز هر قدمی که بمنظور آشنا ساختن ما بوضع فرهنگی و هنری مغرب زمین برداشته میشود قابل تقدیر است و یکی از وظائف بزرگی که ما برای احیای ادبیات فارسی در پیش داریم اینست که جدیدترین و کاملترین آثار هنری اروپا و آمریکا را ، که روز بروز پایای صنایع مادی رو بتوسعه و تکامل میرود بفارسی برگردانده در دسترس مردم کشور خود بگذاریم و باینوسیله راهپائی را که دلباختگان هنر برای رسیدن بزیبائی و کمال انسانیت می پیمایند پیش پای هموطنان خود قرار دهیم و از اینراه بچاره درد رکودی که چهار قرن است زبان و ادبیات مملکت ما را فرا گرفته قیام کنیم .

ارزش و اهمیت این کتاب مخصوصاً از این جهت زیاد است که نویسنده با ذوق و فعال آن کوشیده است تا مردم کشور خود را که در ظرف چند سال اخیر در نتیجه آزادی و رواج نسبی مطبوعات با فرهنگ اروپای امروزی و ادبیات جوان ولی غنی و نیرومند آمریکا تا اندازه‌ای آشنائی پیدا کرده‌اند و بخواندن نوشته‌های هنرمندان مغرب زمین رغبتی نشان می‌دهند در این راه راهنمایی کند و آنان را با نام، ملیت و شرح مختصر زندگانی و اسامی کتب و آثار عده‌ای از نویسندگان بزرگ عصر ما آشنا کند و با ذکر خصوصیات و مجسمات هر يك از آثار آنان رغبت کتاب خواندن را در هبوطان خود بیشتر سازد.

با کمال تأسف باید اذعان نمود که حس احتیاج به خواندن کتاب در افراد ملت ما هنوز پیدا نشده است. هر ایرانی که امروز به ارقام آمار سالیانه مطبوعات کشورهای مترقی دنیا نظری بکند و آنها را با آنچه در کشور ما چاپ و منتشر میشود مقایسه نماید شرمند می‌شود. از اینرو ما نیز از این مقایسه شرم‌آور صرف‌نظر میکنیم ولیکن ناگزیر این نکته را یادآور می‌شویم که گرچه عدهٔ ب سوادان هنوز هم اکثریت افراد ملت ما را تشکیل میدهد و این خود یکی از مهمترین علل عدم رواج کتاب در کشور ما می‌باشد ولی این را نیز نمیتوان انکار کرد که درس خوانده‌ها و حتی فارغ التحصیل‌های کشور ما نیز بکتاب و مطالعه رغبت بسیار ناچیزی نشان می‌دهند و اغلب به محض ترك تحصیل از کتاب نیز کناره جویی می‌کنند.

امروز یکی از مقیاس‌های قابل توجهی که برای درك درجه تمدن و توسعه فرهنگ مردم يك کشور مورد نظر قرار میگیرد تعداد روزنامه‌ها و مجلات و مخصوصاً کتابهایی است که در آن کشور چاپ و منتشر میشود. عدهٔ کتابهایی را نیز که از زبانهای بیگانه ترجمه و یا بزبان اصلی وارد يك کشور میشود نباید از نظر دور داشت. چه امروز در نتیجه توسعه و پیشرفت وسایل ارتباط فاصله‌های دراز بین کشورها از بین رفته و از لحاظ صنعت و فرهنگ تمام کره زمین حکم يك کشور واحدی را پیدا کرده است و چه بسا که حق ترجمه و انتشار آثار نویسندگان بزرگ قبل از انتشار اثر بزبان اصلی بدیگران واگذار میشود و مترجمین زبردست فوراً دست بکار برگرداندن آنها بزبان‌های دیگر میشوند و امروز هیچ ملتی نمیتواند و نباید تنها به ادبیات خود اکتفا کند.

يك نظر کلی به تاریخ تحول ادبیات و نویسندگی در صد سال اخیر نشان میدهد که در ظرف این مدت هنر و ادبیات در مغرب زمین راه بسیار دوری را پیموده و شیوه‌ها و مکتب‌های گوناگون در دنیای شعر و نویسندگی پیدا شده و پس از مدت کوتاهی تحت الشعاع مکتب‌های جدید قرار گرفته است. چنانکه در عصر ما نیز همین حرکت سریع و جدی ادامه دارد و ما هر روز

خود را در مقابل حادثه تازه‌تری در این زمینه مشاهده میکنیم.

ادبیات گذشته ما بسیار قوی و مایه افتخار فرهنگ دنیاست و لیکن این گذشته پرافتخار با آنهمه عظمت و درخشندگی نمی‌تواند احتیاجات تازه‌ای را که پیشرفت زمان و تغییر اوضاع اجتماعی برای ما پدید می‌آورد مرتفع سازد و ضامن بقا و دوام ما باشد چه اگر چنین بود بایستی ملل مصر و یونان و کلدان و آشور با آنهمه قدمت و عظمت تاریخی و فرهنگی بزرگترین ملل زنده امروزی دنیا بشمار روند و حال آنکه چنین نیست.

بنابراین اگر بخواهیم بزرنگی در دنیای نوین ادامه دهیم ناگزیریم بتاریخ و گذشته خود قناعت نوزیم ر شرایط زندگی در جهان امروزی را بدست آوریم و با محیطی که اطراف ما را فرا گرفته و با سرعت سرگیجه‌آوری در تغییر و تحول و حرکت است همرنگ و همقدم گردیم و باین منظور بیش از هر کار دیگر باید آن محیط را خوب و از نزدیک بشناسیم و با عوامل مؤثر در آن آشنا گردیم.

ولی مقصود ما این نیست که از آثار گذشته و تاریخی خود بکلی چشم پیوشیم و بگذشتگان خود توجهی نداشته باشیم. ما زائیده گذشته خود هستیم، شخصیت ما از آن سرچشمه میگیرد و زندگی ما مستلزم اینست که گذشته خود را حفظ کنیم و بتاریخ پرافتخار و آثار جاویدان پیشینیان خود ایمان داشته باشیم اما در مقابل باین نکته نیز باید توجه کنیم که تاریخ ما و فرهنگ و ادبیات گذشته ما فقط در صورتی زنده خواهد ماند که ما زنده باشیم و در دنیای متحول و متغیر امروزی که هر ساعت برنگی نو در می‌آید زندگی خود را حفظ کنیم. تنها با توجه بگذشته نمی‌توانیم زبان و ادبیات خود را از ورطه رکود و انحطاطی که در ظرف چهار قرن اخیر بر ما مستولی شده رهایی بخشیم. باید بگذشته خود تکیه کنیم و در راه درازی که در پیش داریم با جرأت و استقامت قدم بگذاریم و در زبان خود قابلیت آنرا بوجود آوریم که احتیاجات ذوقی و فکری امروزی را کفایت کند.

اگر روزی مردم قسمت بزرگی از دنیا زبان و ادبیات ما را فرامی‌گرفتند و در مقابل فرهنگ ما سر تسلیم و احترام فرود می‌آوردند برای آن بود که ما یک نیروی معنوی و یک فرهنگ قوی داشتیم و در سایه برتری ادبی و فرهنگی ما زبان فارسی دارای اهمیت بسزایی بود و اگر هنوز می‌شنویم که در دانشگاههای بزرگ دنیا بزبان ما اهمیت میدهند و آنرا می‌آموزند نه برای آن است که با ما آشنا شوند و از آثار تازه ما استفاده کنند، زیرا ما که خود نیازمند دیگرانیم چیزی نداریم که بدیگران توانیم داد. گرچه این حقیقت بسیار تلخ است ولی ناگزیر باید اعتراف کنیم که اکنون زبان ما برای ملل دنیا حکم زبان مرده‌ای را پیدا کرده و اهمیتی که امروز بآن میدهند تنها از این لحاظ است که با گذشتگان ما آشنائی پیدا کنند همچنانکه برای خواندن

کتیبه‌های داریوش بآموختن «خط میخی» و برای اطلاع از تاریخ باستانی مصر بفرافرفتن زبان مصریان قدیم و خط «هیروگلیف» می‌پردازند.

اگر بخواهیم زندگی را از سر بگیریم ناچار باید بیش برویم و در نخستین مرحله باید از تجربه‌های بسیار گوناگونی که ملل مترقی دنیای مغرب در طی راه تمدن بدست آورده‌اند بهره بگیریم و باین منظور باید تاریخ تحول فرهنگ و ادبیات اروپا را بخوبی بشناسیم و در عین حال بادانش و هنر امروزی آنجا آشنا شویم و بکوشیم تا هموطنان و مخصوصاً نسل جوان کشور خود را با آنها آشنا کنیم.

در ظرف چند قرن اخیر پیش‌آمدهای سیاسی و علل اجتماعی راه زندگانی ما را ناهموار ساخته و ما را از پیشرفت باز داشته است و در این مدت فرهنگ و هنر از مشرق زمین باروپا رفته و در وطن تازه خود برنکها و اشکال گوناگون بدیع درآمده و هر روز بلباس نوی جلوه میکند و امروز اگر ما بخواهیم پیای مردم زنده جهان برسیم ناچاریم فرهنگ و روش آنان را در دانش و ادبیات بپذیریم و از آنان تقلید و اقتباس کنیم. تقلید البته نباید کورکورانه و بدون در نظر گرفتن مقتضیات روحی و اجتماعی ملت ما باشد ولی این عمل تقلید و اقتباس را بهیچوجه نباید مایهٔ ننگ و خواری خود بشماریم. مگر متمدن‌ترین و مترقی‌ترین ملل جهان بدون تقلید و اقتباس از دیگران توانسته‌اند بیایهٔ امروزی برسند؟ مگر ما خود در طول قرن‌های دراز سرمشق دیگران نبودیم؟ و مگر دنیای امروزی قسمت بررگی از پایه و اساس فرهنگ خود را مدیون مانیست؟ باید ملتی را پست و تنگین شمرد که از عیب و نقص خود بی‌خبر باشد و یا پیشرفت دیگران را ببیند و در رسیدن بآنان غفلت و کاهلی ورزد.

یکی از بهترین وسایل آشنا ساختن مردم کشورمان با فرهنگ و ادبیات نوین جهان اینست که متفکرین و نویسندگان و هنرمندان بزرگ جهان را بآنان بشناسانیم و این کتاب از این لحاظ که انجام‌قسمتی از این وظیفهٔ بزرگ را بعهده گرفته، شایان بسی تقدیر است.

وسیلهٔ مهم دیگر اینست که شاهکارهای علمی و ادبی جهان را بزبان فارسی ترجمه کنیم تا همه افراد درس خواندهٔ ایرانی بآنها دسترسی پیدا کنند. اما بهمین نیز نباید قناعت ورزید و باید روزی را آرزو کرد که تمام نوشته‌ها و آثار مفید علمی و ادبی دنیا بزبان ما ترجمه شود و ملت ما در جریان سیر تحولی فرهنگ و ادبیات جهان قرار گیرد.

ملت فردوسی و حافظ از لحاظ هوش و ذوق و استعداد در ردیف بهترین ملل جهان قرار دارد و با اطمینان میتوان امیدوار بود که ما در چنین روزی با پیای سعادت‌مندترین و مترقی‌ترین ملل دنیا پیش خواهیم رفت و بار دیگر فرهنگ و ادبیات ما مورد غبطه و تقلید جهانیات خواهد شد.

تبریز اسفندماه ۱۳۲۸ دکتر محمد حسن لطفی

اسکار وایلد

۱۸۵۶ - ۱۹۰۰

اگر روح عاصی، هوش وقاد، قریحه طوفانی، منش عالی، طبع حساس، ذوق بدیع، قلب صاف، بیان نافذ، خون پرجوش و فکر لطیف را با معجون نبوغ درهم آمیخته و در پیکری زیبا تجسم دهند شاعر و نویسنده هنرمند انگلیسی، اسکار وایلد، نمایان خواهد شد.

طبیعت را که طرفه‌ها در کار دارد و از نشان دادن خارقه‌ها لذت میبرد این پسند افتاد که در میان قومی محافظه کار و معتقد به سنن و آداب باستانی نویسنده و شاعری چون اسکار وایلد بوجود آورد که پشت پا به قیود و شرایط محیط و زمان بزند و باروحی وارسته، خود را از عادیات و امور معمولی فارغ سازد.

اگر اسکار وایلد در میان قوم لاتن یا یهود و یا در میان هرملت دیگری غیر از نژاد آنگلو ساکسون ظهور میکرد شاید چندان غرابتی نداشت ولی عجب اینجاست و خوشبختی ادبیات است که شخصیتی ممتاز چون وایلد در میان قوم انگلیس بوجود آمده که نوشته‌های او قابل هضم و درك با عقول و افکار متوسط ملت خود نیست و نتیجه همین تضاد بین قریحه وایلد و اخلاق انگلیسی است که نویسنده توانا از طرف هم وطنان خود ظالمانه محکوم باعمال شاقه شد و از محیط خود طرد گردید. قوم انگلیس پیش از وایلد نیز باشعراى هنرمند خود که خواستند قیود و زنجیرهای عادات و آداب را پاره کنند و رویه مترقیانه پیش گیرند

رفتار بی رحمانه کرد چنانکه بایرون (۱) و شله (۲) که هر دو از شعرای بزرگ ولی پای بند عادات و مقررات کهنه و عقب مانده نبودند از جامعه متین و محافظه کار انگلیسی طرد و تبعید گردیدند و در نتیجه جلالی وطن در اول جوانی از دنیا رفتند و در ایتالیا بودند که شله در سی سالگی در دریا غرق گردید و بایرون جسد او را باشکوه تمام سوزانید و چون دوست خود را از دست داد به یونان شتافت و در آنجا بنفع استقلال طلبان و آزادیخواهان جنگید و در سی و شش سالگی کشته شد.



اسکار افلاهرتی ویلز وایلد (۳) که شاهکارهای بدیع با مضمونهای تازه به ادبیات جهان بخشیده در ۱۶ اکتبر ۱۸۵۶ میلادی در ناحیه ایرلند در شهر دوبلین خیابان وستلندر و خانه شماره ۲۱ دنیا آمده است. پدر اسکار وایلد چشم پزشک معروف و مادرش نویسنده بود و فرزند خود را بمدرسه پادشاهی پورتورا (۴) فرستادند که پس از پایان تحصیلات مقدماتی به دانشکده تری نیتی (۵) رفت و پس از آن به کالج ماگدالن (۶) در دانشگاه اکسفورد وارد شد.

در کالج تری نیتی زبان یونانی را نیک آموخت و در ادبیات دبستان کلاسیک مهارتی بسزا یافت و بهمین جهت در سال ۱۸۷۴ بدریافت همدال طلای برکلی (۷) و سپس به اخذ مستمری موفق شد و در ضمن تکمیل معلومات ادبی با سرودن چند قطعه شعر قریحه شاعرانه خود را نشان داد.

1 - Byron 2 - Shelley 3 - Oscar o'Flahertie Wils Wilde
4 - Portora Royal school 5 - Ttinity College 6 - Magdalen College 7 - Berkeley

اسکار وایلد در دانشگاه اکسفورد مطالعات و تحصیلات خود را تعقیب کرد و در قسمتهای متود کلاسیک و لیترا اومانیاور (۱) تبحر پیدا نمود بطوریکه در روش کلاسیک بسال ۱۸۷۶ مقام اول را حائز شد و سپس در سال ۱۸۷۸ در قسمت دوم درجه اول را احراز کرد و بجهت سرودن شعر بعنوان راونا (۲) جایزه ادبی نیودیگت (۳) را بدست آورد. در ضمن تحصیل در دانشگاه با نویسندگان و دانشمندان و استادان خود از آنجمله راسکین (۴) نویسنده و منتقد معروف و پاتر (۵) عالم اقتصادی و ویلیام موریس (۶) شاعر مشهور و هانری ایروینگ (۷) نویسنده و شاعر معروف طرح دوستی و الفت ریخت.

در زمان تحصیل، دو تن از استادان دانشگاه اکسفورد در روح و ذوق اسکار وایلد تأثیر زیاد داشتند یکی از آنها راسکین بود و دیگری پاتر.

وایلد نوشته ها و تعلیمات راسکین را از جهت سبک خاص و صمیمیت و ایمان تقلید میکرد ولی بجهت حس ترحم و شفقت بی اندازه که در آثار استاد میدید با نظر عیب جوئی و انتقاد بآنها نگاه میکرد ولی سبک پاتر را از لحاظ زیبا پرستی و توجه به هنر و احساسات لطیف پیروی مینمود.

اسکار وایلد پس از خاتمه تحصیل که ضمناً در شعر و ادب شهرتی یافته بود جزوه ای از اشعار خود را که الهام و انعکاس آثار گذشتگان

1- Litera Humaniore 2- Ravenna 3- Nev Digate 4- Ruskin
5- Pater 6- Willlam Moris 7- Henry Irving .

بود انتشار داد و این جزوه با آنکه از طرف انتقادکنندگان سخت مورد اعتراض شد ولی بزودی بفروش رسید و وایلد بعنوان (پیغمبر زیباپرستی) معروف گردید.

اسکاروایلد، جوان تازه نفس در جامعه لندن بزودی شهرت یافت و احساسات غیر مانوس و طبیعت عاصی و قدرت بیان وی مردم را باو متوجه ساخت و شهرتش به آمریکا و فرانسه هم رسید بطوریکه در ۱۸۸۲ از آمریکا دعوت شد که برای ایراد خطابه سفری بآن کشور کند. وی این دعوت را پذیرفت و عازم آمریکا شده و وقتی مأمورین گمرکی اثباتیه او را واری و از دارائش سؤال کردند جواب داد: « چیزی جز نبوغ خود ندارم »

سفر آمریکا شهرت وایلد را بیشتر کرد و در آنجا اندوخته کمی هم بدست آورد و پس از ایراد چند سخنرانی بفرانسه رفت و در پاریس اقامت گزید و در آن شهر يك تراژدی بنام (پرنسی پادوآ) و يك شعر آزاد بنام (ابوالهول) نوشت. وی در آنجا بانویسندگان و شعرای بزرگمانند هوگو، بودلر، ورلن و بورژیه آشنا گردید و پس از چندی که معروفیت زیاد کسب کرده بود بانگلستان بازگشت و بگردش در شهرها و ایراد خطابه ها پرداخت.

وایلد از سال ۱۸۸۴ به مقاله نویسی و داستانسرایی مشغول بود و در مجلات انگلیسی شرکت داشت چنانکه در مجله (پالمال) راجع به کتابهای تازه و در مجله (دراما تیک) در قسمت تئاتر و نمایش با سبک انتقادی مقاله مینوشت و در ضمن این کار از نطق و سخنرانی هم

غافل نبود بطوریکه بهترین ناطق شهر لندن بشمار می آمد.

اسکار وایلد از سال ۱۸۸۷ تا دو سال سردبیر مجله (دنیای زنان) بود و در این مدت قصه‌ها و داستانهای (جنایت لرد آرتور ساویل) و (شاهزاده خوشحال) و (انبار انار) را برشته‌تحریر درآورد و در ۱۸۹۰ بزرگترین رومان خود را که شهرت بینظیری برای وی فراهم کرد بنام (تصویر دوریان گری) در مجله (لی پین کوت ۲) انتشار داد و سپس اثر ذیقیمت دیگری بعنوان « روح بشر در زیر نفوذ سوسیالیسم » را برشته‌تحریر درآورد.

وایلد در ۱۸۹۱ در پاریس بود و آنجا نمایشنامه سالومه را بزبان فرانسه نوشت و پس از آنکه این نمایشنامه در برلن بروی صحنه آورده شد موفقیت بزرگی برای نویسنده اش کسب کرد و از این پس نمایشنامه‌های دیگری نوشت بدینقرار :

در ۱۸۹۲ نمایشنامه بادبزن خانم ویندرمر که در تماشاخانه (سنت جمز) بمعرض نمایش گذارده شد - در ۱۸۹۴ پس اهمیت جدی بودن و در سال ۱۸۹۵ نمایشنامه یک شوهر خود سر را نوشت و بمعرض نمایش گذاشت و این نمایشنامه‌ها با استقبال شدید تماشاکنندگان مواجه شد.

آخرین آثاری که این نویسنده مبتکر نوشته است یکی

نالاه هائی از زندان ریدینگ و دیگری از اعماق (۱) است که هردو در زندان نوشته شده .



وایلد کوچک در دبستان از بازی و معاشرت با همسالان امتناع داشت و همیشه میخواست در گردش و شکار ماهی اوقات تفریح خود را بگذراند. در اوان جوانی تحت تعلیمات استاد ماگانی (۲) عقیده ایسکور و لذت طلبی را در اشعار و نوشته های خود تعقیب میکرد و برای نشان دادن خود بجامعه میکوشید و در عین حال پاکی و پاکدامنی را شیوه خود ساخته از قمار و مشروبات الکلی جداً پرهیز میکرد.

اسکار وایلد چنانکه در شعر و ادب زیبائی را دوست داشت در زندگی خصوصی و لباس پوشیدن هم این متود را تعقیب میکرد و لباسهای زیبائی که در نظر اجتماع آنروزی عجیب بود در بر میکرد بطوریکه این طرز لباس پوشیدن مورد اعتراض و تمسخر قرار گرفت درسورتیکه تأثیری در تغییر رویه او نداشت زیرا معتقد بود که نهضت در لباس پوشیدن ضروری تر از نهضت مذهبی است و بهمین جهت وقتی از اکسفورد بیرون آمد بنام شاعر مود پرست اصلاح ناپذیر معروف گردید.

اسکار وایلد در محیط لندن بجهت ذوق لطیف و بذله گوئی و لباسهای مخصوص و قریحه زیبا پرستی و گفته های شیرین و نغز و حکایات دلنشین شهرت زیادی یافت و بهمین جهت بتمام مجالس انس و مهمانیهای بزرگ دعوت و با آغوش باز پذیرفته میشد و حتی بر اثر تبلیغات وی تغییرات

1- Di profundis

2- Maghani

محسوسى در طرز معاشرت و لباس پوشیدن و تزئین مجالس و تهیه ظروف
 عالى بروز کرد که همه ناشى از توجه به اصل (زیبائى) بود زیرا وایلد
 همه جا و در روح تمام معاشران خود حس زیبا پرستى را القاء میکرد
 ولى چون این رویه با سنن قومى و اخلاق متین و روح محافظه کار مردم
 تطبیق نمیکرد نفرت و بغض شدیدی در عده زیادی از مردم نسبت به وایلد
 ایجاد شد و عامه او را یک کفر شخص سبکسر و جلف تلقی کردند.

اسکار وایلد در زندگی، بر تفنن خود که همیشه هم در پی مود و
 زیبائى بود به پول احتیاج زیادی داشت ولى متأسفانه هر تشبثی میکرد
 وجه معتناهی بدستش نمیرسید و وضع مادیش رونقى نداشت و گرچه
 دوستانش قسمتی از حوائج ویرا بر آورده میکردند و بقول خود وایلد
 (شامپانى و خاویارش فراهم بود) ولى لباس و کرایه خانه تأمین نبود ازین
 جهت با (کنستانس ماری لویس) که عایدی مختصری داشت ازدواج نمود
 و خانه ای خرید.

وایلد در مجامع انس و الفت با مجلس آرائى و صحبت های خود که
 استخوان بندی آنرا لطیفه گوئى، شیرین زبانی، قصه پردازی، شوخی، بذله گوئى،
 ضرب المثل و معما تشکیل میداد همه را مجذوب و مسحور خود مینمود
 و باعث سرگرمی حاضرین میشد و گفته هایش بدیع و روح پرور و پرمغز بود.
 مردم از هیچ طبقه، خاصه زنها و هنرپیشگان و بیس نویسان از زخم
 زبان او در امان نبودند، در بذله گوئیهای تند و جانگزا و انتقاد های
 صاف و پوست کنده بقول مخالفین، تا درجه عناد و خود پرستى و خود ستائى
 رسیده بود. او میگفت: زنها موجودات لوکس و تجملى

هستند ، چیزی برای گفتن ندارند ولی هر چه بگویند خوش آیند است - زنها چیزی جز حسادت ندارند ، زشتها بشوهر خود حسادت میورزند و زیباییان بشوهرهای دیگران ، میگفت بازیگران صحنه‌ها آدمک‌های چوبی هستند که موقتاً افکار و عقاید نویسنده را واگویه میکنند - هنرپیشگان روح مطلب را نمیفهمند و طوطی وار آنرا برزبان می‌آورند . میگفت نویسندگان و نمایش نویسان جز فریب دیگران چیزی انجام نمیدهند و جز کالای پست و بی ارزش متاعی بی‌بازار ادب عرضه نمیدارند .

اسکاروایلد در زندگی لاقید و نسبت به‌همه چیز بی‌اعتنا بود و حوادث را حتی اگر خود در متن آن واقع میشد با سبک‌رویی تلقی میکرد چنانکه در موضوع محاکمه که ذیلاً نوشته خواهد شد و چاه عمیقی برای اسکار کنده بودند ، دوستانش سعی میکردند او را فرار دهند ، ولی او همچنان بی‌اعتنا سرگرم تماشا بود و گوئی توجهی نداشت باینکه جریانی در عالم خارج رخ می‌دهد و هدف آنهم شخص خود اوست بلکه او در عالم بی‌انتهای خیال داستانی را تجسم میکرد و میخواست کار پهلوان داستان را انجام دهد و سرانجام گرفتار بیخیالی و لاقیدی خود گردید و سقوط مدهشی کرد اما این سقوط هم او را از بی‌اعتنائی باز نداشت .

بدترین و فجیع‌ترین پیش‌آمدی که برای اسکاروایلد در زندگی پیش‌آمد این بود که از طرف دستگاه قضائی کشور تحت تعقیب قرار گرفت و بدو سال زندان با اعمال شاقه محکوم گردید!!

اسکار وایلد با نبوغ ادبی خود يك دسته حسود و دشمن برای خود تهیه کرده بود و مزاج آتشین و روح بی‌اعتنائیش عده‌ای را به مخالفت وی

برانگیخته بود و در نوشته‌ها و آثار خود حتی در معاشرت‌ها و مجالس انس و طرز آرایش و لباس پوشیدن عادات و اخلاق اطرافیان خود را رعایت نمی‌کرد و با شوخیهای نیشدار و صراحت لهجه جمع زیادی را درجانیده بود و بالاخره چون برخلاف جریان شنا مینمود روح محافظه‌کار انگلیسی در صدد انتقام و تنبیه وی برآمد و در این انتقام‌جویی روح ورزشی جامعه انگلیسی نیز که مخالف زیباپرستی و نازک‌کاریهای هنری و ادبی بود کمک کرد در آوریل سال ۱۸۹۵ اسکار وایلد همچو نامه‌ای بر علیه (مارکی کوینز بری) منتشر ساخت که دشمنان و حسودان، آنرا برای محکوم ساختن کسی که سالها آنرا بیاد استهزاء گرفته بود مانند حربه مؤثری بکار بردند، اسکار وایلد بازداشت شد و با آنکه در محاکمه خود از روح هنر خویش قویاً استفاده کرد ولی زیر دستی و مهارت وی در دستگاه خشن و منجمد قضائی تأثیری نکرد و قضات با محکوم کردن وی بدو سال زندان با اعمال شاقه انتقام موحشی را بنام جامعه انگلیسی از وی گرفتند. وایلد گرفتار چنگال زندانبان گردید و مدت هیجده ماه در زندان (واندزورث ۱) و شش ماه بقیه را در محبس (ریدینگ ۲) بسر برد در زندان اولی با وی بطرز وحشیانه رفتار کردند و انتقام سبک سربها و زیباپرستی‌های ویرا گرفتند ولی در زندان دوم مختصر گشایشی در کار وی حاصل شد و باو اجازه خواندن و نوشتن دادند و در این موقع بود که وی بنوشتن دو کتاب و چندین نامه موفق گردید. پس از رهائی از زندان اسکار وایلد با نام مستعار (سباستیان ملموث ۳)

بفرانسه رفت و در دهکده (برنوال) در (هوتل دولابلاژ) مسکن گزید و بنوشتن يك رشته نامه‌ها بدوستان خود و يك سلسله مقالات بروزنامه‌ها شروع کرد .

اسکاروایلد در اواخر عمرش که از زندگی سیر شده بود و بار قرض کمرش را می‌شکست در مهمانخانه (آلزاس) واقع در پاریس خیابان (هنرهای زیبا) ساحل چپ رود سن بتاريخ ۳۰ نوامبر ۱۹۰۰ فوت کرد و در قبرستان بانئو (۱) بخاك سپرده شد و بعدها جنازه‌اش را به پرلاشز ۲ بردند و مقبره‌ای بر روی آن برپا کردند.



جنبه ادبی و هنری نوشته‌های اسکاروایلد فوق‌العاده قابل توجه است. این شاعر نویسنده علاوه بر قطعات شعری و قصه‌ها و نوول‌ها و مقالات ادبی و اجتماعی که نوشته درنگارش نمایشنامه هم استادی و مهارت شگرف خود را نشان داده است.

اسکاروایلد با نوشته‌های خود خرق اجماع کرده و بالحن تندو بیان گزنده بسیاری از عادات و امور اجتماعی را بباد ریشخند گرفته است . وی همه چیز را از جنبه (هنر خالص) تحت نظر قرار داده و هنر را بخاطر هنر در نوشته‌های خود نمایانده است. قصه‌هایی که وی نوشته مانند آب روان و شعر لطیف و موزون ، دلنواز و روحپرور است.

وایلد خود را (معلم هنر) میدانست و ستایش هنر را باطرز بدیعی در ادبیات انگلیسی وارد ساخت و معتقد بود که :

« تمام صفات و خصائص انسانی فقط در نمایش دادن هنر

بکار می‌رود و در جهان جز تجسم زیبایی چیزی مورد نظر نیست چه فقط هنرکلید رمز زندگانی و جلوه روح و ذوق بشری است.»
 وقتی تصویر دوریان گری را نوشت در مقدمه آن شرح مختصری راجع به هنر و هنرمند و زیبایی و هنرپیشه و آثار هنری نگاشت ولی آن کتاب مورد انتقاد و تکفیر دانشمندان اخلاق قرار گرفت زیرا آنان بقول خود نمی‌خواستند که هنر اخلاق را گمراه کند و هنرمند مسلمات ادبی را خرق نماید. این کتاب مثل يك پارادوکس^۱ چیز عجیب و غیرعادی و مخالف) تلقی شد و مدتها نویسنده اش وقت خود را صرف رد حملات و دفاع از نوشته خود کرد ولی اینك که ارزش آن آشکار شده آنرا يك شاهکار جاویدان هنری و حتی يك اثر عالی اخلاقی میدانند.

وایلد در نگارش آثار هنری خود دانش و معرفت و ذوق و قریحه خود را با آن ممزوج میکند چنانکه در نوشتن کتاب (روح بشر در زیر نفوذ سوسیالیسم) معلومات عمیق و وسیع خود را در آن جای داده بطوریکه این کتاب را در ادبیات سوسیالیستی انگلیس بی مانند میدانند. ذوق و حس بدیع و روح خیال انگیز و مهارت ادبی اسکاروایلد در بعضی از آثارش مانند نمایشنامه (سالومه) بحد اعلای رسیده بطوریکه بقول منتقدین آثار هنری این نمایشنامه قدرت فوق العاده را در يك محیط اسرار انگیز نمایش میدهد.

نبوغ ادبی اسکاروایلد در نوشتن نمایشنامه ظاهر شد و او بانوشتن (يك شوهر خود سر) و (اهمیت جدی بودن) مقام والائی در این قسمت از ادبیات احراز کرد بطوریکه منتقدین بر آنند که (اهمیت جدی

بودن) دارای خصوصیتی است که بیش از وایلد در ادبیات انگلیسی دیده نشده است و تمسخر شغف و خوشحالی در این نمایشنامه بحدی قوی است که تا درجه نهایی خود رسیده و جایی برای تکمیل بوسیله آیندگان باقی نگذاشته است.

وایلد معتقد بود که در مقام نشان دادن هنر باید شخص هنرمند در سخن و گفتار خود مخفی و مستور باشد و از این جهت بکاربردن ضمیر اول شخص را در نوشته‌ها نمی‌پسندید و در تمام نوشته‌هایش این رویه را ادامه میداد اما وقتی در چهار دیواری زندان گرفتار بود گوئی این نویسنده توانا که افکار و احساساتش همیشه فارغ از زمان و مکان بود در آنجا جز خود چیزی نمیدید و از این جهت رساله (از اعماق) تجزیه و تحلیلی است از شخص خود و از تمایلات و احساسات شخصی (۱) که در این زمینه هم با قدرتی بی‌نظیر تحولات روحی خود را آشکار ساخته است ولی باید گفت که این کتاب مظهر شخصیت ثانوی وایلد است که مولود زندان بود.

وایلد در جوانی منکر و مخالف نفوذ احساسات رحم و شفقت در پیکر ادبیات بود و مخصوصاً از دلسوزی بر فقر و بینوائی بیزاری میکرد و این نوع احساسات را موجب انحطاط فکر و کشنده شخصیت و قریحه میدانست و از این جهت راسکن را که حس ترحم نسبت به بینوایان داشت انتقاد میکرد ولی (ناله‌هایی از زندان ریدینگ) که اشعار و ترانه‌های حقیقی و دلسوز و تأثر انگیز است بر از عاطفه بشر دوستی و حس شفقت و طرفداری از ستمدیدگان و حمله به بیدادگران است

وایلد وقتی از هنر تعریف میکرد چنان شوریدگی و بیخودی در وی ایجاد میشد و چنان صمیمیت و ایمان از گفته‌هایش تراوش میکرد که شنوندگان را در بهت و حیرت فرو میبرد و بیاناتش چنان پر مغز و بدیع و دلکش بود که مایهٔ شگفتی همگان میشد.

اسکار وایلد با نبوغ فکری و لطف سخن و قدرت نویسندگی و قوت بیان محیط سرد و خاموش انگلستان و ادبیات یکنواخت آن سامان را گرم و لطیف ساخت و با وارستگی و هنرمندی تماشاخانه‌های کشور خود را که بعد از آثار شکسپیر تقریباً خالی مانده بود از جاذبه و دقت و ظرافت و ذوق و سلیقه و ابتکار پر کرد و با آثار نثری و شعری بدیع خود شاهکارهای لایزال ادبیات کشور خود بخشید و مانند نوابغ شعروادب که تسلیم محیط و مقتضیات نمیشوند و روح آنان در قفس آهنین زمان و مکان اسیر نمی‌ماند با عصیان روحی و طغیان قلمی بر هر چه که در ترازوی ذوق و منطق حساس وی ناپسند و نازیبا بود میتاخت و هرگز آرام و بیطرف نبود و عاقبت هم در زیر چرخهای جهل و تعصب و حسادت و ظلم خرد گردید در حالیکه روح بزرگ و ذوق لطیف و قلب هنرمند و حس‌ظریف و بیک جمله نبوغ ادبی وی برای همیشه در ادبیات جهان بیاگار باقی ماند.



مارك تواین

(ساموئیل لایك هورن كلمنس)

۱۸۳۵ - ۱۹۱۰

مارك تواین (۱) بزرگترین و معروفترین نویسنده و فیلسوف آمریکائی است که ادبیات قرن نوزدهم دنیا بوجود وی افتخار میکند. اسم اصلی این نویسنده بذله‌گو و رئالیست (ساموئیل لانگهورن کله‌منس) است.

وی در ۳۰ نوامبر ۱۸۳۵ در شهر فلوریدا (جزء ایالت میسوری) در يك خانواده فقیر بدنیا آمد.

در پنج سالگی ساموئیل، خانواده‌اش از مسقط‌الرأس خود به شهر هانیبال در کنار رود می‌سی‌سی‌پی مهاجرت کرد و هنوز هشت سال از عمر وی نگذشته بود که پدر خود را از دست داد.

بر اثر تنگدستی نتوانست به تحصیل پردازد و مجبور به حرفه‌چینی و کار در چاپخانه شد.

ساموئیل تانوزده سالگی در شهر هانیبال اقامت داشت و کفیل زندگی خود و مادرش بود.

در بیست و يك سالگی از کار در چاپخانه دست کشیده و براهنمائی

یکی از دوستان خود به کشتیرانی در رود می‌سی‌سی‌پی پرداخت و باین وسیله بشهرهای ساحلی این رود رفت و آمد کرد و باطرز زندگی ساکنان کنار آن آشنائی پیدا نمود.

در این موقع جنگهای داخلی آمریکا بسال ۱۸۶۱ شروع گردید و با مسدود شدن عبور و مرور در رودخانه می‌سی‌سی‌پی ساموئیل جوان برای تأمین زندگی خود شهر هانیبال را ترك گفته به کانه‌ای طلا و نقره (نوادا) روی آورد.

چون این شغل جدید با طبع حساس و تیزبین مارك تواین چندان سازش نداشت بزودی از آن اعراض کرده دوباره به چاپخانه رفت و کم‌کم در کار مطبوعات داخل شد.

از این بیعد مارك تواین به نوشتن مقالات و فابل‌ها و آثار فکاهی انتقادی پرداخت و توجه جمعی را به خود معطوف ساخت.

مارك تواین که راه موفقیت را برای خود با کار و کوشش خستگی‌ناپذیر ساف کرده بود به نیویورک رفت و از آنجا به سائترانسکو عزیمت کرد و باشهرتی که پیدا کرده بود در صف نویسندگان مورد استقبال عمومی جای گرفت و بزودی با نوشته‌های تند و آتشین انتقادی و هجوآمیز و فکاهی نه تنها در سراسر آمریکا بلکه در میان کلیه انگلیسی‌زبانان معروف گردید.

مارك تواین پس از گشت و گذار در تمام نواحی ممالك متحده آمریکای شمالی بمنظور تکمیل مشاهدات و مطالعات خود بیک سلسله مسافرتهاى خارج از قاره جدید اقدام کرد و در ۱۸۶۷ از آمریکا بیرون آمده و در اروپا و هندوستان و استرالیا و مصر و فلسطین به مسافرت و

گردش پرداخت و در این مسافرتها شالوده يك قسمت از آثار خود را پی ریزی کرد و در همین مسافرت بود که نامه های جذاب و خواندنی مارك تواین در روزنامه معروف (نیویورک تریبون) و سایر جراید مشهور آمریکا منتشر گردید و مورد توجه و استقبال شدید خوانندگان واقع شد و مردم آمریکا که اطلاعات موثق و ذیقیمتی را از اروپا- مرکز صنعت و سیاست و علم و فرهنگ- هندوستان- سرزمین اسرار- و مصر- زادگاه موسی و مدفن فراغنه- و فلسطین- کانون مذهب- در نوشته های نویسنده محبوب خود بدست میاوردند با میل و رغبت وافر مجموعه نامه های مارك تواین را که بشکل سفرنامه جداگانه بچاپ رسیده بود میخواندند بطوریکه سیصد هزار نسخه از چاپ اول آن بزودی بفروش رسید و شهرت عجیبی پیدا کرد.

نویسنده بزرگ پس از برگشتن بآمریکا که به اوج شهرت رسیده بود در نیویورک بفکر ازدواج و تشکیل کانون خانوادگی افتاد و این بود که در ۱۸۷۰ که بسن سی و پنج رسیده بود دوشیزه ای را از یکی از خانواده های اشرافی و ثروتمند نیویورک به همسری برگزید و در شهر هارتفرد بزندگی آرام و مجلل خود آغاز کرد و از این بعد که دوران گمنامی و تنگدستی نویسنده پایان یافته بود در عین معاشرت و زندگی با اشراف و اغنیا از کار نوشتن سربار نزد و سبک نویسندگی خود را که انتقاد و هجو جامعه کهنه و فرسوده و خرافی بایک قلم موشکاف بود ادامه داد.

مارك تواین آثار زیادی از خود بیادگار گذاشته که معروفترین آنها عبارتند از :

۱- شهرزاده و پادشاه (۱) که در آن با توصیف شیرین و لطیف ضمن يك افسانه دلپذیر و شبیه به واقع پرده‌های پر از مصائب و دوران فلاکت بار حیات بچگی خود را نقاشی کرده .

۲- زندگانی در ساحل می‌سی‌سی‌پی (۲) که در آن با قلم سحرانگیز زندگی مردمان زحمتکش و مهاجرین را که در اعماق بدبختی بسر می‌بردند ترسیم نموده

۳- سرگذشت ژاندارك (۳) که در آن احساسات مذهبی و عوالم باطنی را بسبك شیوائی تجسم داده .

۴- یک نفر آمریکائی در دربار ملك آر تور (۴) که پر از يك سلسله انتقادات تاریخی است .

۵- بشر چیست (۵) که بایک قلم فلسفی حقائق انکار ناپذیری راجع بماهیت و تمایلات و اقدامات و سرنوشت بشر در آن گنجانده شده .

۶- مسافرت معصومان (۶)

۷- ولگردی در مسافر خانه (۷)

۸- سرگذشت توم سویر (۸)

۹- سرگذشت هاگلبری فین (۹)

مارك تواین دو بار بانگلستان مسافرت کرد : یکی در ۱۸۷۲ که شهرتش در سراسر آمریکا و اروپا پیچیده بود و بمحض ورود از طرف مطبوعات آن کشور و قاطبه نویسندگان مورد استقبال و پذیرائی گرم قرار گرفت و دیگر در ۱۹۰۰ که باوج شهرت رسیده بود و این بار باخذ

1- The prince and the pauper 2- Life on the Mississippi
3 - Joan of Arc 4 - A yank at the court of king Arthur 5-
What is man 6 - The inno cents Abroad 7 - A tramp Abroad
8- Tom Sawyer 9- Huckleberry Finn

درجه دکتری افتخاری از دانشگاه آکسفورد نایل آمد.

مارك تواین که در ایام کودکی ضمن کوشش برای تهیه نان روزانه به مطالعه کتب و روزنامه‌ها و دقت در جریانات زندگی و مشاهده رفتار مردم پرداخته و ازین راه حقیقی شالوده سبک نویسنده‌گی خود را ریخته بود در دوره جوانی نیز که زندگانی پر شکوهش با گل‌های شاداب آرایش یافته و در کانون مهر و صفا میزیست از اندیشه مردم و احوال روحی انسانها غافل نبود و در دوران پیری هم با فکر ورزیده و منطق قوی به تحلیل حقایق میپرداخت بطوری که تاج افتخار نویسنده‌گی را ربود و سرآمد نویسنده‌گان معاصر خود گشت. مارك تواین در دوران ممتد زندگی خود هرگز از نوشتن خسته نشد و قریب به نیم قرن همیشه با قلم و کاغذ و کتاب سروکار داشت و زندگی اشرافی هم که بر اثر قرابت با خانواده ثروتمند و فروش آثار خود تهیه کرد او را از کار نویسنده‌گی باز نداشت.

مارك تواین در آثار خود جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی را در زیر قلم موشکاف و سحر تجزیه و تحلیل میکند و با آنکه سبک ساتی‌ریسم (۱) و هجو و انتقادی او مانند بیشتر اثر میکند با اینهمه خوشروئی و بذله‌گوئی و جنبه فکاهی قلم او لطف و جاذبه خاصی بنوشته‌های وی میبخشد.

این نویسنده بزرگ بر اثر شهرت واقعی و در نتیجه آثار معروفی که نه تنها در جامعه آمریکا بلکه در تمام دنیا خوانندگان را مجذوب و شیفته قلم شیوا و سحرانگیز خود ساخته بود مورد تقدیر هموطنان خویش گردید و در ۱۹۰۷ از طرف دانشگاه (یل) بدرجه دکتری افتخاری نائل آمد و بالاخره در میان يك سلسله افتخارات ادبی و شهرت جهانی بسال ۱۹۱۰ در نیویورک درگذشت.

استفان زویگ

۱۸۸۱ - ۱۹۴۲

استفان زویگ «۱» یا بلهجه اتریشی اشتیفن تسویگ نویسنده بزرگ معاصر است که قدرت قلم، وسعت خیال، تندی قریحه، علو فکر و اندیشه، قوت بیان، انبساط ذوق، نیروی منطق و فصاحت گفتار، او را از نوابغ عالم ادب بشمار آورده.

استفان زویگ در ۲۸ ژانویه ۱۸۸۱ میلادی در شهر وین پایتخت اتریش بدنیا آمد.

دوران جوانی و کودکی زویگ در شهر آرام وین سپری شد و پس از تحصیلات مقدماتی در ۱۹۰۱ وارد دانشکده حقوق شد و سپس برای تکمیل معلومات حقوقی خود به برلن رفت و پس از چندی اقامت در آن شهر دیپلم دکترای حقوق خود را گرفت و از آنجا به بروکسل و سپس به پاریس رفت و از آنجا به لندن عزیمت کرد و مدتی هم در هلند و ایتالیا به سیر و سیاحت پرداخت.

انگیزه اصلی این مسافرتها تکمیل مطالعات و مشاهده نقاط مختلف بود که در ضمن آنها با یکعده از نویسندگان بزرگ آشنائی یافت و چون در جهان نویسندگی و کسب اطلاعات پای بند شهرت های ابتدائی و توقف

در مراحل عادی نبود از این جهت دائماً در تقویت مبنای نویسنده‌گی و بالا بردن پایه مطالعات خود میکوشید.

زویگ علاوه بر اینکه در نوشتن قطعه‌های نمایشی و سرودن اشعار پیشقدم بود، در نوشتن حکایت و داستان و مخصوصاً بیوگرافی شخصیت‌های تاریخی نیز نبوغ خود را نشان داد.

زویگ نخستین بار در سیزده سالگی یعنی بسال ۱۸۹۴ قسمتی از اشعار (پول ورلن ۱) شاعر هنرمند فرانسوی و یکی از داستان‌های ویرا بزبان ملی خویش ترجمه و در یکجا بطبع رسانید و باین جهت باخذ جائزه ادبی «بوئرنگیلد» نایل آمده سپس در ۱۹۰۱ اشعاری بنام «سیم تارهای تیره» انتشار داد و نیز یادداشت‌هایی را که نتیجه مطالعات شخصی خود بود در پاورقی یکی از روزنامه‌های درجه اول وین منتشر ساخت.

در ۱۹۰۵ به نوشتن بیوگرافی پول ورلن پرداخت و سپس قسمتی از آثار «امیل ورارن ۲» شاعر بلژیکی را بزبان آلمانی (که بازبان اتریشی یکی است) ترجمه کرد.

در ۱۹۰۶ اولین پیم نمایشی را بنام «ترسیت ۳» که بقول خودش خالی از «مفهوم عالی» بود انتشار داد.

در ۱۹۱۰ شرح حال امیل ورارن را برشته تحریر درآورد.

در ۱۹۱۱ مجموعه قصه‌ها شامل چهار حکایت دوران کودکی خود را چاپ و منتشر ساخت.

- در ۱۹۱۲ پیس « خانه در کنار دریا » را نوشت.
- در ۱۹۱۷ تحت تأثیر جنک بین الملل قطعه نمایش منظوم « ژرمی ۱ » را که نتیجه تأثرات شدید فجایع جنک بود منتشر کرد که انعکاس شدیدی در اذهان باقی گذاشت و بقول معروف مثل توپ صدا کرد و در مدت کمی بیست هزار جلد از آن بفروش رسید.
- در ۱۹۲۰ شرح حال و بیوگرافی « بالزاک » و « داستایوسکی » و « دیکنس » را با قلم استادانه و موشکاف نوشت و هر سه را انتشار داد و در همین سال قصه های شیرین و دلچسبی را که صحنه های زنده ای از فن « معرفة النفس تحلیلی ۲ » بودند با سامی « آمولک ۳ » و « اندوه ۴ » و « اجبار ۵ » نوشت .
- در ۱۹۲۵ بسراغ سه نفر از فلاسفه و متفکرین آلمانی که طرز فکر مخصوصی داشتند رفت و بیوگرافی « نیچه ۶ » و « هلدراين ۷ » و « کلیست ۸ » را برشته تحریر در آورد .
- در ۱۹۲۷ تحت تأثیر افکار فروید دانشمند روانشناس و واضع مکتب فروید بسم کتاب « اختلاط احساسات ۹ » را نوشت.
- در ۱۹۲۹ شرح زندگی و افکار و اعمال « ژزف فوشه ۱۰ » و در ۱۹۳۳ بیوگرافی « ماری آنتوانت ۱۱ » و در ۱۹۳۶ شرح زندگی « ماری استوارت » را با قلم سحرار و موشکافی حیرت انگیزی نوشت و در همین سال کتاب « اراسم ۱۱ » را برشته تحریر در آورد.

1- Geremie 2- Psychanalyse 3- Amoc 4- Angqisse
5 - Contraint 6 - Nietzche 7 - Hoelder lin 8 - Kleist 9 -
Confusion des sentiments 10- Josephe fochèe 11- Erasme

در ۱۹۴۱ کتاب « برزیل سرزمین آتیه » و در ۱۹۴۲ آخرین اثر ادبی خود را بنام « دنیای دیروز » نوشت و در همین سال بود که انتحار کرد و یک مغز پرشور و یک قلم سحر و یک بیان دل‌انگیز را بخاک سپرد!

استفان زویگ از نژاد یهود و پدرش یکی از توانگران درجه اول و از صاحبان صنایع سنگین بود و بهمین جهت فرزندش برای تأمین زندگی خود دچار فشارهای مادی و اقتصادی نبود و از همان اوان به تحصیلات رسمی و تعمق در هنر و ادبیات پرداخت.

زویگ که زندگی خود را در یک خانواده ثروتمند شروع کرده بود و در وطن خود اطریش میان یک سلسله علائق، زندگی شیرین و آمیخته به عواطف خود را سپری میکرد در اواخر حیات دچار یکرشته‌ناملایمات گردید و مدتها محنت سرگردانی و ذلت بی‌وطنی را متحمل شد و آخر الامر دور از دیار و یار در ۲۳ فوریه سال ۱۹۴۲ در « پترودیس ۱ » یکی از شهرهای کشور « برزیل ۲ » خودکشی کرد و « اعلامیه » ای که بیش از انتحار نوشته بطور ساده علت انتحار را بیان میکند:

« پیش از آنکه با میل آزاد و فکر روشن از صحنه زندگی بگریزم
« رخت بربندم می‌خواهم آخرین وظیفه خود را انجام دهم و از کشور
« زیبای برزیل که با آغوش باز مرا پذیرفت و با کمال سخاوت و
« مهمان‌نوازی گوشه آرامی برای انجام کارهای من فراهم ساخت تشکر
« نمایم. بستگی من به این کشور روز بروز افزون گشته ولی پس از
« آنکه دنیای زبان مادری من نابود شده و وطن معنوی من اروپا »

« بدینسان متلاشی گردیده نمیتوانم هیچ محلی را برای مسکن خود »
 « انتخاب کنم زیرا یک پیرمرد شصت ساله بدون داشتن قدرت خارق العاده »
 « قادر نیست برای خود طرح زندگی نوینی بریزد و من پس از یک عمر »
 « سرگردانی و ذلت خانه بدوشی این قدرت را از دست داده‌ام و همان »
 « بهتر که بزندگی خود که همیشه بهترین محصول آن کارهای فکری »
 « و بزرگترین مایه نشاط آن آزادی فردی بود خاتمه دهم. »

« من بتمام دوستان خود درود میفرستم و امیدوارم که آنها در »
 « جهان بمانند تا پس از زوال شب دراز و تاریک بدیدار روشنائی بامداد »
 « سپیده دم نایل آیند، لکن من چون حوصله ماندن را ندارم پیش »
 « از دوستان خود میروم... »

« پترودیس ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ استفان زویگ »



زویگ در اوایل کار پس از خاتمه تحصیل به عالم تئاتر رو آورد
 و در آنجا مسحور هنر نمایشهای بازیگران و هنرپیشگان گردید و علاقه
 وی به تئاتر بقدری شدید بود که ساعت ها برای دیدن یک هنر پیشه
 پشت در نمایشگاه به انتظار میگذرانید و از تماشای صحنه آرائی ها چنان
 لذت میبرد که گویی عاشقی بتماشای معشوقه خود سرگرم است و میتوان
 گفت که روح زویگ از همین راه مفتون دنیای لایزال و پهنای
 ادبیات گردید.

زویگ در محیط خانوادگی با داشتن ابزار کار و وسایل متعدد به
 تربیت فکر و قریحه و ذوق ادبی خود پرداخت و چنان سرمست هنر

و ادب گردید که تمام زندگی خود را وقف آن ساخت.
نویسنده روانشناس در آخرین کتابی که بنام «دنیای دیروز»
نوشته گوشه‌ای از سوانح زندگی و تألمات روحی خود را به قلم آورده
است. در مقدمه این کتاب زویگ مینویسد:

«من برای خود هرگز آن اهمیت را نمیدهم که شرح حال خود
را برای دیگران بیادگار بگذارم ولی حیات من چون در دورانی گذشته
که بزرگترین اختلافات و حوادث در آن روی داد و من در متن آن
واقع شدم پس چون تاریخ معاصر را حکایت کنم پرده‌هایی از زندگی
من هم بناچار يك يك نمودار خواهد شد. این کتاب سرگذشت من
نیست بلکه تاریخ عصر حاضر است که با حوادث عجیب و وحشتناک
آمیخته شده است من که یک نفر اتریشی یهودی و نویسنده صلحجو
بودم بزرگترین انفجارهای آتش جنگ را که اروپا را ب خاک و خون
کشید بچشم دیدم و سه مرتبه زیر و رو شدن خانه و زندگی خود را
تماشا کردم و برائر فشارهای هولناکی در بدر و آواره گشتم»

«من در وین زمان حکومت خانواده هابسبورگ دنیا آمدم و در
پایتخت دو هزار ساله اتریش بزرگ شدم ولی مجبور گشتم همان شهر
را که میلیونها دوست و خواننده آثار خود در آن داشتیم ترك گویم.
نوشته‌های من همه طعمه آتش شد و من از دور ناظر خاکستر شدن
زاده‌های ذوق و قریحه خود بودم. من دیدم که اروپا تسلیم سخت‌ترین
جنگها و برادرکشی‌ها گردیده و توحش و جنایت جانشین عقل و منطق
شد، است اینك که در شهر غربت زندگی میکنم و بدوره‌های حیات خود

پیش از جنگ و در فاصله دو جنگ و جنگ کنونی نگاه میکنم و خانه و دودمان و فامیل خود را بخاطر می آورم می بینم که بکلی از دوره های سه گانه خود دور و مجزا شده ام و هم از خانه و خانواده و خویشاوندان و هموطنان خود جدا گردیده ام و هیچنوع بستگی با گذشته خود ندارم و اینک با انگلیسیها و آمریکائی ها تعلق یافته ام - وابستگی من با انگلیسیها فقط از لحاظ کار من است ولی به آمریکائیها هرگز علاقه کامل پیدا نکرده ام.

من ناظر دو جنگ از خونین ترین جنگهای بشری بوده و در هر یک از آن دو در جبهه مقابل قرار گرفته ام و در مسیر تحولات تاریخ معاصر جریان هائی به من گذشته که گاه محبوب، زمانی منفور، وقتی ثروتمند و زمانی فقیر شده ام .. یک سلسله جنگها، انقلابات، قحطیها، امراض، بحران اقتصادی، ترور، تورم پول، شکنجه، بازداشت، آشوب و در بدری خلاصه تاریخ معاصر زندگی من است .. من آغاز فاشیسم را در ایتالیا و ظهور ناسیونال سوسیالیسم را در آلمان دیدم و مسموم گردیدن فرهنگ اروپا را بدست این عقیده که جز بلا نام دیگر ندارد تماشا کردم ..

« امر بسیار عجیب که در این دوران ظهور و جلوه دارد اینست که دنیا همان اندازه که در معنویات و اخلاقیات رو به انحطاط گذاشته و در منجارب پستی است بهمان مقدار از لحاظ فکری و صنعتی ترقی کرده است و در هیچ دوره ای از تاریخ این تضاد عجیب دیده نشده و در هیچ زمانی اینهمه ابزارهای مخرب و کشنده پیدا نگردیده و نیز این همه پیشرفت در معالجه مجروحین و بیماران در هیچ دوره مشاهده نشده است .. »

« اینک که سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی است من و آنهائیکه مثل من پا

بسن شصت گذارده اند دوران وجود و سلامت زندگی و تربیت‌های روحی و جسمی آنان پایان می‌پذیرد و من که دوران آخر عمر خود را در يك مهمان‌خانه کشور بیگانه بسر می‌برم می‌خواهم بازگوع بحافظه که قویترین کمک يك نویسنده است بدون دردست داشتن کتابها و یادداشت‌های خود و حتی باندداشتن يكبرك از اوراق گذشته و یا يك نامه از دوستان خود خاطرات و سرگذشت‌های (دنیای دیروز) را بقلم آورم... و اینك پیش از آنکه در تاریکی فرو روم زندگی گذشته خود را روشن می‌سازم.



بدون تردید زویگ اعجوبه‌ایست که به عمق و پهنای روح و دل او نه تنها باچندین بار خواندن آثار و سرگذشت او نتوان رسید بلکه بجرئت میتوان گفت که گذشته از قضاوت‌های سطحی و ناشی از ظاهر نوشته‌های او اساساً روح عجیب و فکر نفوذ ناپذیر و قلب سراپا غرائب و ابهام آمیز او - مانند آفتاب که نمی‌توان نگاه نافذی در آن کرد و چشم را خیره می‌کند و برمیگرداند - با مقدرات کنونی قابل مطالعه و تعمق نیست و باید زمان بکنند تا شرایط و عوامل تجزیه و تحلیل روح و احساسات شخصیت‌هایی نظیر زویگ فراهم آید.

زویگ از عناصر برجسته‌ایست که افکار آنها به مقیاس زمان هضم ناپذیر و تخیلات آنان به ازل و ابد پیوسته است و بدون اغراق از نوادری است که يك قرن زودتر از زمان خود بدنیا آمده.

زویگ نویسنده‌ایست که سبک‌های کهنه را بيك چشم برهم‌زدن در نور دیده و از سر تاریخ و قرون در گذشته است.

با آشنائی به سبک زویگ دیگر رومان‌تیسیم و رئالیسم فوق‌العاده سبک و ساده بنظر می‌آید زیرا سبکی که زویگ بوجود آورده سبک نوینی است که ریشه آن در اعماق خواص مرموز روح و حواس بشری و منشاء آن در بطون حقایق تاریخی جهان گذشته و واقعیت‌های مادی و فکری انسان امروزی و حتی بشر آینده است.

زویگ با واحد مقیاس تحلیلات ادبی امروز - نه از روی کشف واقع و ماهیت - نویسنده مبتکری است که در نوشتن بیوگرافی افراد مورد نظر در اعماق تاریخ فرو میرود و مانند غواص ماهری که هیچ مانعی در برابر وی نمی‌تواند مقاومت نماید پر بها ترین مواد را بچنگ می‌آورد و سپس تمام جریان‌های زمان معاصر قهرمان کتاب خود را بادقت و موشکافی مطالعه میکند و آنگاه در زوایا و گوشه‌های روح صاحب ترجمه گردش و واریسی می‌نماید و آنچه را از مظاهر روحی و اخلاقی و از نقاط وجهات ضعف و قوت استعداد و طرز تفکر و تخیل و ذوق و ایده‌آل و بالاخره آنچه را نماینده «شخصیت» صاحب ترجمه است در زیر میکروسکوپ نیرومند قریحه و قلم خود قرار میدهد و بایک مهارت اعجاب‌آمیزی فرآورده‌های خود را که از بطون «تاریخ» و «معرفة النفس» بچنگ آورده سبک و سنگین می‌نماید و بالاخره یکنوع آهنگ و توازن دلربا و روح‌پروری بشاهکار ذوق و قلم خود می‌بخشد که خواننده را بی‌اختیار مفتون و مجذوب نوشته خود مینماید.

مهارت و استادی زویگ در دو نوع از نویسندگی که یکی «بیوگرافی نویسی» و دیگری «داستان‌سرایی» است بحد اعجاز رسیده

و در این کلمه « اعجاز » هیچنوع اغراق وجود ندارد زیرا نه هیچیک از گذشتگان و نه هیچیک از معاصرین به مقام و مرتبه زویگ در این قسمت از ادبیات نرسیده‌اند و نوشته‌های او در نوع خود منفرد و منحصر بخود اوست و روح جوال و احساسات دقیق و فکر نیرومند و معلومات عمیق و قلم پر مغز و قریحه پر شور زویگ که سرچشمه آثار جاویدانی این نویسنده بزرگ است او را در رأس تمام نویسندگان گذشته و معاصر قرار داده است.

البته با نوشتن این جمله هیچگاه از قدر و منزلت نویسندگان بزرگ جهان کاسته نمیشود و شخصیت هر یک در نظر تاریخ و ادب محفوظ است ولی این افتخار بزرگ برای زویگ ازین مقایسه بدست می‌آید که وی یک قدم بزرگ و برجسته از معاصران خویش فراتر نهاده و در اسارت سبک‌ها و طرز تفکرها و طریقه بیان احساسات عادی و معمولی دوره‌های گذشته و معاصر نمانده بلکه در جهان نویسندگی بامرتبی‌ترین اندیشه‌ها و ظریفترین تخیلات و لطیف‌ترین طرز تشبیهات و توصیفات و بالاخره عالیترین طرز نگارش از قرن و عصر زندگی خود جلو افتاده است.

زویگ همان‌طوری که در نوشتن و بیوگرافی اصل « تجزیه و تحلیل وقایع و مواد تاریخی » را اساس کار خود گذاشته، در نوشتن داستان هم اصل « تجزیه و تحلیل مواد و عناصر روحی » را پایه و مبنای نوشته‌های خود قرار داده است و با قواعد معرفه النفس تجربی (پسیکا نالیس) به تفتیش و تحقیق تمام نقاط و زوایای روح قهرمان داستان و صاحب شرح حال می‌پردازد و محصول این تجزیه و تحلیل روحی

را با قلم سحر و معلومات فراوان بهم آمیخته و شاهکارهای لایزالى بجهان ادب می‌بخشد.



خوشبختانه زبان و ادبیات فارسی که از جهت اصالت و قدمت با الهامات بزرگ ادبی انس و توافق ممتدی دارد از جلب و تصاحب طرفه‌های آثار استفان زویگ غافل نمانده است و از روزی که نویسندگان و مترجمین بزرگ معاصر با ادبیات مغرب زمین سروکار پیدا کرده‌اند و بارزش آثار زویگ کم و بیش آشنا شده‌اند راه نفوذ قلم شیرین و جذاب وی بزبان فارسی باز شده است. اهمیت و قدرت عجیب زویگ در اینجا هم کار خود را کرده است زیرا تا آنجا که اطلاع هست از هیچیک از نویسندگان مغرب زمین بقدر زویگ کتب و آثاری بزبان فارسی ترجمه نشده است و اکنون که این سطور نوشته میشود چهل جلد کتاب مستقل غیر از نوول‌ها و داستانهای کوچک که در مجلات و جراید منتشر شده از نوشته‌های استفان زویگ بوسیله مترجمین ماهر و با قریحه بزبان فارسی ترجمه شده است و هنوز ترجمه آثار زویگ به زبان فارسی ادامه دارد و این خدمتی است که در جهان ادب بی‌نظیر بوده و نقش مؤثری در پیشرفت امر نویسندگی فارسی زبانان دارد و نیز در مقام مقایسه با نهضت فکری و قلمی و ادبی که در سالهای اخیر پیدا شده است در ردیف بهترین اقدامات بشمار میرود. اولین اثر ادبی که از استفان زویگ ترجمه شد در سال ۱۳۱۲ شمسی بود که مرحوم دکتر ارانی نوشته‌ای از آثار زویگ را با امضای مستعار ف. ن. بنام «گلپای سفید» ترجمه و چاپ کرد که چاپ اول

آن ضمن مجله دنیا انتشار یافت و چاپ دوم آن جداگانه ضمن کلکسیون (سلسله انتشارات علمی، فلسفی، اجتماعی و هنری برای همه) در ۱۳۲۶ منتشر گردید. ازین اثر ادبی ترجمه دیگری با اسم (نامه يك زن ناشناس) بقلم حسنعلی نصر در ۱۳۲۴ چاپ و انتشار یافت. اینك فهرست وار ترجمه‌های آثار زویگ را مینویسیم:

۱ - داستان :

گل‌های سفید ترجمه مرحوم دکتر تقی ارانی ،

نامه يك زن ناشناس ترجمه حسنعلی نصر ،

آموك ترجمه رحمت‌اله الهی ،

راز ترجمه رحمت‌اله الهی ،

ترس ترجمه عزت‌اله خردمند ،

ندای وجدان ترجمه مجید مسعودی ،

کوچه مهتابی ضمن کتابی بعنوان سه قصه ترجمه رحمت‌اله الهی ،

بیست و چهار ساعت از زندگی يك زن ترجمه عبدالله توکل

و رضا سید حسینی ،

شطرنج باز ترجمه بانو نیر سعیدی ،

هو سران ترجمه رضا عزیزی ،

مالك سائقرانیسكو ترجمه عبدالله توکل و رضا سید حسینی ،

جیب بر ترجمه رضا عزیزی ،

شب رؤیائی یا شب عجیب ترجمه عبدالله توکل ،

ماجرای جوانی يك استاد ترجمه جواد شیخ الاسلامی ،

- حساسترین دقائق تاریخ نشر ترجمه ۱. لاله زاری،
معشوقه ناشناس ترجمه ناصر ایران دوست،
در برابر خدا ترجمه مصطفی فرزانه،
نیرنک زنان ترجمه عبدالله توکل،
مشعل مدفون ترجمه فتح اله والا،
عشق زویگ ترجمه حسین مسعودی،
لوند ترجمه پور شالچی،
مجموعه نامرئی ترجمه عزت اله خردمند،
نخستین مردیکه دور کره زمین حرکت کرد ترجمه ذبیح الله منصوری،
تقدیر ترجمه جلال نعمت الهی،
بازی خطرناک (سه داستان) ترجمه علی پاکمین،
بوکمندل - ماجرای دریاچه ژنو، - کلکسیون نامرئی ترجمه
جواد شیخ الاسلامی،
۲- بیوگرافی :
ژرف فوشه ترجمه دکتر محسن سیاح،
ماری آنتوانت ترجمه فرهاد،
فروید ترجمه فرهاد،
کازانوا ترجمه بانو نیر سعیدی،
ماژلان ترجمه ذبیح اله منصوری،
بالزاک ترجمه فرهاد،
ماگسیم گورکی ترجمه ذبیح اله منصوری،

تولستوی ترجمه ذبیح‌اله منصوری ،

دیکنس ترجمه فرهاد ،

داستایوسکی ترجمه فرهاد ،

ماری استوارت ترجمه فرهاد ،

کاشف مانیتیسیم ترجمه ذبیح‌اله منصوری ،



زویگ نویسنده‌ایست که صفات روحی و خصایص دماغی او از هوش و دقت نظر و قدرت فکر وحدت قریحه و قوت تعبیر باخصایص و امتیازات کسبی از وسعت معلومات و احاطه به اصول روانشناسی و تسلط در تاریخ و توانائی در فصاحت و بلاغت و رموز ادبیات دست بهم داده و شاهکارهای جاودانی بجهان بشریت ارزانی داشته است.

زویگ برخلاف نویسندگان سلف خود دنیا را بایک واحد سنجش اندازه نمیگیرد تا مانند بعضیها خوش بین و مثل بعضی دیگر بدبین باشد و یا همچون پاره‌ای مبهوت و متحیر بماند - او گیتی را در ترازوی عقل و حس می‌سنجد و تمام جهات و جوانب «بشر» و «جهان» را تحت مطالعه در می‌آورد و تمام زوایای روح و دل انسان و تاریخ جهان را در زیر میکروسکوب مطالعه و آزمایش قرار میدهد و آنگاه همه آموخته‌ها و سنجیده‌های خود را از نوک قلم در مغز و دل خواننده‌ها بایک آرمونی روح‌نوازی جاری می‌سازد.

زویگ نواقص و نقاط ضعف اخلاقی بشر را که خود هم یکی از

افراد آنست بی پروا بیان میکند و مسائلی را که برای همه در زندگی اتفاق میافتد و نزاکت ادبی و عفت قلمی پرده بر روی آنها میکشد در میان میگذارد و حقائق جریانهای زندگی و موارد سستی و بیماری روح و وقایع ناشی از عشقهای شهوانی و نتایج التهابات روحی و حتی غریزه های جنسی غیر طبیعی را با موشکافی و باریک بینی و تجزیه و تحلیل منطقی بقلم میآورد، مثلاً در «ماجرای جوانی يك استاد» يك عشق غیر طبیعی و در «عشق زویگ» دو عشق در آن واحد به مادر و دختر را با مهارت و لطف و جاذبه دلنواز برشته تحریر در میآورد.

همچنین زویگ نقاط کمال و جنبه های قوت قهرمانان نوشته های خود را بدون هیچگونه اغراق از روی واقع بینی شرح میدهد و حالات متضاد روحی و اخلاقی را بدون تحت تأثیر قرار گرفتن به احوال نفسانی خود از محبت و نفرت نسبت بصاحب ترجمه و قهرمان داستان بیاب میکند و مثلاً در «ژرف فوشه» یا «ماری آنتوانت» خصایص اخلاقی عجیب و نادر و صفات و اعمال متضاد و جنبه های قوت و ضعف روحی هر يك را با شیوه «پسیکانالیز» و تحلیل منطقی و تاریخی تصویر میکند و طوری در این نقاشی روحی زبردستی بخرج میدهد و خواننده را با اسرار و تاریکی هایی آشنا میسازد که گوئی نایب نائی چشم بدنای روشن باز کرده است.

زویگ مانند استادی که جسم انسانی را تشریح کند و یا دانشمندی که در آزمایشگاه خود عناصر مشکله يك جسم مرکب شیمیائی را تجزیه نماید خواص روح و طبیعت انسان را از هم تفکیک و تجزیه و ابهامات

و مجهولات را بطور ساده و واضح نشان میدهد.

این نویسنده زبردست اطریشی در نوشته‌های خود خاصه در بیوگرافیها تحقیقات خسته کننده تاریخی را چنان با مهارت و فصاحت در عبارات شیرین و لطیف می‌گنجاند که انسان بخواند شرح حال‌ها حریصتر میگردد و نوشته‌هایش که مواد آن از تاریخ گرفته شده مانند موسیقی لطیفی روح را نوازش میدهد.

با آنکه زویگ برای نوشتن ترجمه حال قهرمانان آثار خود تاریخ را ورق می‌زنند و در تمام کلمه‌ها و سطور و منابع متعدد توقف میکند و از هر يك مطلبی بدست می‌آورد و همه آنها را برای خواننده شرح میدهد با اینحال هیچگونه اطناب در بیوگرافیهای وی دیده نمیشود و هیچ چیز زاید بر قلم وی جاری نمیگردد و نشر شیرینش از شعر لطیف‌تر و دل‌انگیزتر است.

در ادبیات معاصر مغرب زمین بیوگرافی نویسی تقریباً رواج یافته و نویسندگان بزرگ و معروفی مانند آندره مورو و امیل لودیگ در این زمینه آثار بزرگی بجهان ادب ارمغان آورده‌اند ولی بدون اغراق استفان زویگ برتر و بهتر از همه آنها است و در قصه‌پردازی و داستان‌سرایی بطریقه تجزیه و تحلیل معرفه‌النفسی کمتر کسی از معاصرین و گذشتگان پیای وی میرسد و نبوغ وی در این دو زمینه مسلم گردیده است.

زویگ با قلم سحرار خود روح و دل خواننده را تسخیر میکند و احساسات و عواطف انسان را بی‌اختیار بر میانگیزد و پس از آنکه او را

در آسمان پهن‌آور روح بشر و اقیانوس بی‌انتهای تاریخ جهان سیر میدهد
يك لطف و آرامش دلنواز و يك حرارت و لذت روح‌پرور در اعماق خاطر
او باقی میگذارد.

قلم استفان زویگ بمنزلۀ آهن‌ربائی است که عقربك اراده و ذوق
و قریحه خواننده را بسوی يك هدف درخشان « حقیقت‌بینی » معطوف
میسازد و هر کسی را که یکبار از نوشته‌های ویرا بخواند برای همیشه
مرید و مشتاق خود و شیفته آثار خویش مینماید.



جرج برنارد شاو

متولد در ۱۸۵۶

بزرگترین و معروفترین نویسنده معاصر انگلیسی که در ردیف اول نویسندگان بزرگ جهان قرار دارد جرج برنارد شاو (۱) است که بجهت نبوغ و قریحه عالی تئاتر نویسی میتوان ویرا شکسپیر قرن معاصر دانست. جرج برنارد در ۲۶ ماه ژوئیه سال ۱۸۵۶ میلادی در دامان يك خانواده بی چیز در شهر دوبلین از شهرهای ایرلند بدنیا آمد. پدر وی کارمند دولت و مادرش دختر یکی از مالکین بود که تا اندازه ای باعث رونق کار شوهر و وسعت معاش خانواده خود گردیده بود.

لوسیندا الیزابت کربی مادر شاو از موسیقی بهره کافی و در آوازه خوانی شهرت وافى داشت و بر اثر ذوق و مهارت خود فرزندش را با موسیقی آشنا کرد و بهمین مناسبت جرج برنارد در دوران کودکی چند قطعه از آثار بزرگان موسیقی مانند شوپن، موزار، بتهوون، گرنود را یاد گرفت و هنوز ۱۵ سال از عمرش نمیگذشت که با کارهای آهنگسازان معروف آشنائی بهمرسانید.

جرج برنارد تحصیلات منظم کلاسی نکرد و مقدمات خواندن و نوشتن و دستور زبان لاتین را در خانه و پیش عموی خود یاد گرفت و

1- G. B. Shaw

در ۱۶ سالگی وارد خدمت دولت گردید و بلافاصله در ۱۸۷۲ فعالیت ادبی را آغاز کرد.

شاو جوان پس از چهار سال ادامه خدمت که با بی میلی و ناراحتی توأم بود دیگر طاقت تحمل زندگی یکنواخت و محدود استخدام را نیاورده با انصراف از خدمت دولتی که سالیانه ۱۸ پوند حقوق داشت راه لندن را پیش گرفت. (۱۸۷۶ میلادی)

در این شهر بزرگ جرج برنارد قریب به ده سال در گمنامی و محرومی گذراند ولی کم کم ستاره اقبال نویسنده جوان درخشندگی گرفت و مدتی نگذشت که نه تنها لندن و انگلستان بلکه تقریباً تمام عالم را از نام و شهرت خود پرآوازه گردانید.

جرج برنارد در این مدت بیشتر از آنچه بکار زندگی و تأمین معیشت خود پردازد بفعالیت ادبی اشتغال داشت و بقول خودش بجای آنکه «خود را در نبرد زندگی داخل سازدهادرش را در این پیکار وارد ساخت و بخرج مادر بجای برده از خود مردی درست کرد.»

در سالهای اولیه اقامت خود در لندن جرج برنارد به کارهای گوناگون ادبی از انتقادهای هنری و بحث در موضوعات مربوط به موسیقی و نوشتن مقاله های اجتماعی و تهیه نمایشنامه و سرودن شعر پرداخت و برای پاره ای از آنها دستمزد دریافت کرد چنانکه برای يك قطعه شعر ۵ شیلینگ و برای يك مقاله ۱۵ شیلینگ گرفت و از سال ۱۸۷۹ به نوشتن داستانهای مستقل پرداخت و از پنج داستانی که تا سال ۱۸۸۳ نوشت هیچیک از ناشرین چاپ و نشر آن را نپذیرفتند ولی این ناکامی

در اراده نویسنده جوان خللی وارد نساخت و برعکس در ضمن کارهای ادبی به فعالیت اجتماعی پرداخت و شروع به اظهار عقیده در مسائل اقتصادی و اجتماعی نمود و کم کم به افکار سوسیالیسم گرائید چنانکه در سال ۱۸۸۲ در طی یک میتینگ نسبتاً قابل توجه راجع به «ملی کردن اراضی» صحبت کرد و پس از آشنائی بافکار کارل مارکس و مطالعه کتاب «سرمایه» و خواندن آثار انگلس و اطلاع از قواعد و اصول هادیت تاریخی «ملی ساختن انواع سرمایه» را هدف خود قرار داد.

ازین بعد برناردشاو از طرف سوسیالیست ها پشتیبانی شد و آثارش را بچاپ رسانیدند و شاو با نشر نوول هائی که بسبک کلاسیک ولی با فکر نوین نوشته شده بیشتر از آنچه داستانسرایی کند افکار و عقاید اجتماعی را انتشار داد.

برناردشاو دز پیروی از عقاید اجتماعی و اقتصادی خود که رفع امراض جامعه را در سوسیالیسم علمی و ملی کردن سرمایه ها و عمومی ساختن مالکیت اراضی تشخیص داده بود به جمعیت سوسیالیستی «فابیان» گرائید و در ۱۸۸۴ میلادی رسماً عضو آن انجمن گردید و در تمام آثار و نوشته ها و مخصوصاً نمایشنامه های خود علل بدبختی ها و بحران ها و جنگها و قحطیها را بیان کرد و نظریه های خود را در تلو آثار ادبی بسمع عموم رسانید و بر اثر داشتن تفکر صحیح و فعالیت منطقی به توده عظیم روشنفکران و کارگران و رنجبران پیوست و بر اثر آزاداندیشی شاو در محیط محافظه کار انگلیس رئاکسیونرها و لیبرال ها به مخالفت باوی شروع کردند ولی هرچه مخالفت آنها شدیدتر شد فعالیت سیاسی و

۱۶ - ژاندارك مقدس

۱۷ - بشر و فوق بشر



برنارد شاو از نویسندگان معروف و بزرگ معاصر است که در نتیجه آثار فراوانی که نوشته ثروت سرشاری بدست آورده است و ازین جهت زندگی خصوصی وی در آغوش خانه بزرگی که دارای فضای وسیع به مساحت يك هکتار زمین و سه طبقه و دوازده اتاق میباشد با فراغت خاطر و رفاه حال میگذرد. این نمایشنامه نویس بزرگ ترتیب کار روزانه ای دارد که هرگز عوض نمیشود؛ وی ساعت ۹ صبحانه میخورد و سپس در اتاق کار خود تا ساعت ۱۳ مشغول نوشتن بوده و پس از صرف ناهار و کمی استراحت ساعت ۱۶ دوباره مشغول کار میشود و ساعت ۱۹ شام میخورد و تا ساعت ۲۳ مشغول مطالعه کتاب و گوش دادن براديو میشود و آنگاه بخواب میرود. پس از فوت زنش که چهار سال پیش اتفاق افتاد وی در خانه تنها بسر میبرد و برای انجام کارهایش یکنفر باغبان یکنفر خدمتکار و یکنفر راننده دارد و تمام سال را غیر از ماه ژوئیه که در لندن بسر میبرد در خانه خود میگذراند. رفیق و همدم شبانه روزی وی یکنفر آلمانی است که همسایه خانه برناردشاو است. در اتاق کار وی دو مجسمه دیده میشود: یکی مجسمه شکسپیر و دیگری مجسمه ژاندارك و همچنین عکس زنش در اتاق وی نصب شده است.

نمایشنامه های برناردشاو بقیمت زیادی از طرف ناشرین و صاحبان نمایشگاهها و سینماها خریداری میشود. وی از قبول لقب لردی و نشان

لیاقت انگلیس خودداری کرده و معتقد است که نام وی نیازی به زینت
القاب ندارد.

شاو قدرت قلم و قوت قریحه خود را در نوشتن نمایشنامه نشان
داده و داستانها و نوولهای وی پیاپی نمایشنامه هایش نمیرسد و مخصوصاً
در مقدمه هائیکه برای نمایشنامه ها نوشته در مسائل و موضوعات سیاسی
و اقتصادی و دینی و اجتماعی بحث کرده و این خود خصوصیت قابل
توجهی به آثار برنارد شاو داده است.

برنارد شاو از ۱۸۸۴ میلادی بعد که افکار سوسیالیستی را در
نوشته های خود ترویج میکرد مورد توجه مردمان زجر دیده و ستمکشیده
انگلستان و سایر کشورهای دنیا قرار گرفت و از ۱۸۹۰ بعد شروع به
نوشتن نمایشنامه ها کرد که بهتر و بیشتر از سابق وضع طبقه محروم
روشن گشته و در صحنه تئاتر مورد نمایش قرار گیرد، تادر این ضمن
افکار و عقاید باطل و بوسیده که مانع رشد فکری و ترقی اجتماعی و پیشرفت
تمدن میگردد بنحو شایسته تری مورد هجو و تمسخر واقع شده و بشریت
از زیر یوغ اندیشه های فاسد آزاد شود.

نمایشنامه های جرج برنارد شاو در عین آنکه با هنر و ذوق و اندیشه های
شاعرانه ممزوج و با بذله گوئی و هجو و تمسخر آمیخته است همیشه در آنها
يك روح حساس که از پدیده های اجتماع کهنه و فرسوده و از فسادهای
ناشی از اصول منحط اقتصادی ناراضی است دیده میشود... این روح
بدبختی های جامعه از فحشاء و جهل و فقر و بینوائی و جنگ و قحطی و

بیمه‌دالتی و مرض و خرافات دینی و انحرافات فلسفی را درست می‌بیند و درست درك می‌کند و از راه درس در صدد رفع آن برمی‌آید و بوسیله نمایش آن جامعه را متوجه معایب و نواقص خود می‌سازد و اذهان را برای قبول تحول فکری آماده می‌نماید... این روح حساس و این ذوق و قریحه عالی برای هنر بخاطر هنر علاقمند نیست بلکه هنر را برای بیان عقیده و مسلک دوست دارد و ازینجاست که صحنه درام‌های وی نمایشی از زندگی بشری است.



جرج برنارد با امور دینی و مسئله خداشناسی با نظر حقیقت جوئی عمیق نگاه می‌کند و تحت تأثیر عوامل غیرمنطقی از واقعیت منحرف نمی‌گردد، چنانکه حتی در بدایت حال وقتی در کنفرانس دو نفر از روحانیون کاتولیکی حاضر شد و بیانات آنانرا شنید و فهمید که افکار ناروایی را در تحت لوای مذهب تبلیغ می‌کنند در مجله «عقیده عمومی - پابلیک اپی نیون ۱» اعلام کرد که اگر مذهب همین است که این روحانیان تبلیغ می‌کنند پس من بی‌دینم.

بعدها برناردشاو عقیده خود را در موضوع خداوند چنین بیان می‌کند که خلقت انسان کمال محض نیست و زندگی پر از يك سلسله بدبختیها و نواقص و معایب است که احتیاج به تکامل و پیشرفت و رفع معایب دارد و ازین رو دستگاه آفرینش در مرحله آزمایش وجود انسان را وسیله رسیدن به هدف خود که کمال مطلق است قرار داده و ازینرو

تسلیم شدن به اوضاع حاضره و سلب اختیار از انسان برخلاف مصلحت حیات و اصل خلقت است و باید کوشید تا از معایب و نواقص زندگی کم کرد و بر مزایا و محسنات آن افزود و اگر چنانچه انسانهای فعلی در انجام این منظور و هدف غائی کمال، تعلل و قصور ورزند بناچار در سیر قهقرائی منقرض خواهند شد.

برنارد شاو این عقیده خود را با اصول علوم طبیعی وفق میدهد و پیدایش اعصار تاریخی را که دارای موجودات جاندار و ذیروح بودند و یکی پس از دیگری منقرض شدند دلیل سیر تکامل میداند و میگوید: ماموتها برای آن ناپدید شدند و دوره آنها منقضی شد که نتوانستند هدف آفرینش را که رسیدن بکمال است عملی سازند و انسانها هم از دچار شدن به سرنوشت ماموتها مصون نیستند...



برناردشاو که قرن معاصر بوجودش افتخار دارد نویسنده نود و پنج ساله ایست که هنوز آتش فروزانی در دل دارد و مظهر علو فکر و حدت قریحه و قوت طبع و نبوغ و هنر است.

نویسنده تیزبین و باهوش که بالهجه شیرین و دلنشین، منطق اجتماعی محیط سرمایه داری را مورد استهزاء قرار میدهد متکی به اصول دقیق و نیرومندی است که روح و ایده آل زمان معاصر را تشکیل میدهد.

طرز تفکر صحیح و منطقی، نکته سنجی و باریک بینی، توجه به ایده آل عالی بشری، حس حقیقت پرستی و جهاد بینی، تشخیص علل ناتوانیها و بدبختیهای بشر، تکمیل هنر متمدنی و بالاخره رهنمایی انسان

به کمال مطلوب از مشخصات آثار فکری و قلمی برنارد شاو است . جرج برنارد شاو بایک نظر دقیق و موشکاف بتمامی مسائل حیات انسانی نگاه میکند و از آن جمله ادبیات و هنر را از گوشه انحصار و انزوا بیرون میآورد و آنرا وسیله نیل به سعادت بشری قرار میدهد ؛ در این زمینه شاو معتقد است که هنر بورژوازی جز اینکه در يك دائره محدود موضوعات مبتذل معینی را بایک پیکر فرسوده و خالی از روح نشان دهد و به انحطاط و قهقرا سیر نماید نتیجه دیگری ندارد پس باید ادبیات و هنر را از چنگال مکتب ایدالیسم و رومانتیسم و دستبرد نویسندگان بی ذوق و بر مدعای معاصر نجات داد و آنرا در راه نوینی که ترقی و تکامل بشر را تضمین و تأمین نماید انداخت .

در موضوع هنر و تدقیقات ادبی ، مطالعات و نتیجه تفکرات شاو را يك سلسله مقالات پر مغز و دقیق و شیرین تشکیل میدهد که از مجموعه آنها کتابهای « روح ایپسنیسم » و « واگنریسم بی نقص » بوجود آمده است و در این زمینه کمتر نویسنده بزرگ است که به پایه جرج برنارد شاو برسد .

این نویسنده بزرگ که تاج افتخار هنر و ادب معاصر بر فرق وی درخشان و برازنده است خود را بمنزله « انسان کامل » رسانده که تمامی مقدورات ذوقی و قلمی خود را در راه خدمت به « انسانهای ناقص » بکار بسته است . وی بقدری در این سیر کمالی پیش رفته و باندازه ای ادبیات معاصر را بالا برده که خود و آثار خود را مافوق عصر و زمان خویش قرار داده است .

جرج برناردشاو بایک لبخند شیرین تمامی سوانح و تراژدیهای محیط اجتماعی بشر را تماشا میکند و با روح سبک و جوال کلیه رنجها و آلام انسانرا محصول زندگی پر جوش و خروش تشخیص میدهد و با سبک «ساتیرسم» هم میخندد، هم استهزاء میکند و هم راه سبک کردن و فارغ شدن از آلام و شکنجههای انسانی را نشان میدهد و ازین جاست که یک دنیای نوین و جهان نورانی در پیش چشم خواننده باز میکند و این «اپیکور» قرن آتم چگونگی شادی و خوشبختی را در پدیدههای اجتماعی می بیند از طرز استفاده از آنها به رایگان در دسترس عموم میگذارد، چنانکه خواننده نمایشنامه «سزار و کلوپاترا» بی اختیار خود را در میان امواج لطف و آهنگ و شعر و موسیقی احساس میکند و در عین حال طبیعت سرد و خشک و الزامات ملال آور آنها در اعماق روح خود که از نویسنده بزرگ در وی حلول کرده هضم میکند و بدون آنکه در ورطه بیم و امید دست و پا زند ساحل نورانی حیات را بدست میآورد.

جرج برناردشاو را نمیتوان در یک ترجمه احوال چند صفحه ای بخواننده معرفی کرد، برای شناختن وی و پی بردن به سبک عالی و قریحه سرشار وی باید آثار او را نه یکبار بلکه چند بار خواند و با احساسات و افکار او مانوس شد تا دید و یقین حاصل کرد که جرج برنارد شاو بدون اغراق بزرگترین نویسندگان معاصر است که سبک جهان بینی وی در کمتر از معاصرینش وجود دارد.

برناردشاو باوجود عمق فکری و حدت احساسات و تندى قریحه بی اندازه ساده و شیرین و روان مینویسد و بسا که گوئی با خواننده

حرف میزند و حتی افکار و اندیشه‌ها و احساسات و آرزوهای ویرا از زبان قلم جاری میسازد.

تخیل برنارد شاو و تجسم صحنه‌های عجیب با ترکیبات سحر انگیز بقدری جذاب است که خواننده را مدت‌ها به تأمل و امید دارد و پس از دقت و موشکافی مسحور طرز صحنه سازی و تعبیرات شگرف نویسنده می‌گردد و گاهی هم از فرط نشاط و خوشحالی خنده را سر می‌دهد.

برای جرج برنارد شاو دریافت جائزه ادبی نوبل که در سال ۱۹۲۵ میلادی بوی ارزانی داشتند آنقدر مهم نیست زیرا وی حتی باین تشریفات که گوئی یکنوع اسارت بشر برای آرزوهای کودکانه است لبخند تمسخر میزند.

جرج برنارد شاو که بر ملیونها خواننده خود بدون داشتن تاج و تخت سلطنت میکند بقدری محبوبیت دارد و باندازه‌ای آثار او را با شوق و شغف می‌خرند و می‌خوانند که وی اینک بر اثر انتشار آثار خود در ردیف بزرگترین ثروتمندان انگلیس قرار دارد ولی برای او هیچیک از این مقامات ادبی و قدرت‌های مالی بقدر لبخند شیرین یک بشر سعادت مند ارزشی ندارد.

امروزه ملیونها بشر جهان نوین و ملیونها فرزندان تیره بخت دنیای کهنه و فرسوده جرج برنارد شاو را رهبر معنوی و ادبی خود میدانند و او را بزرگترین نویسنده مرقی دنیای ابدالی تشخیص می‌دهند که رژیم منحط اجتماعی و فرهنگ مبتذل مکتب بورژوازی را باتیشه قلم ریشه کن می‌سازد و برای جهان آینده کاخ مستحکمی از اصول و مبانی کار و کوشش و لیاقت و هنر پی‌ریزی می‌کند.

آندره ژید

متولد در ۱۸۶۹

آندره ژید (۱) در دوم نوامبر ۱۸۶۹ میلادی در شهر پاریس متولد گردیده است. پدر ژید از مردم نورماندی و مادرش از اهل جنوب فرانسه بود. پدر و مادر ژید از لحاظ اخلاق و سجایا و روحیات باهم اختلاف داشتند و چون پدر ژید بواسطه گرفتاری نمیتوانست به تربیت فرزند خود بپردازد، لذا پرورش وی بعهده مادرش که زنی سختگیر بود قرار گرفت.

خانواده ژید که پیرو مذهب «پروتستان» بودند تعصب شدیدی در امور مذهبی داشتند و میخواستند که آندره هم تمام اعمال دینی را بجا آورده تسلیم ایمان مذهبی گردد ولی برخلاف تمایل خانواده، ژید از کوچکی طبع سرکش داشت و تعلیمات مذهبی را نمی پذیرفت.

در یازده سالگی آندره کوچک پدر خود را از دست داد و نفوذ و قدرت مادرش نسبت بوی فزونی گرفت و مادر سختگیر او را در فشار گذاشت که هم امور مذهبی را انجام دهد و هم در مدرسه بتحصیل بپردازد ولی ژید از هر دو موضوع امتناع داشت و ناچار لجاجت و سختگیری مادرش از اندازه گذشت تا جائیکه وی به گریه ها و زاری های ژید اهمیت نمیداد.

در نتیجه شدت فشار، آندره دچار حملهٔ عصبانی گردید و به رختخواب افتاد و مادرش ناگزیر شد او را برای معالجه به آسایشگاه «سناتوریم» برد و گرچه بر اثر مداوا و آزادی عمل حال ژید بهبود یافت ولی آثار این دوران فشار و اسارت و بیماری در نوشته‌های وی بظهور رسید.

ژید به تحصیل بی‌علاقه بود و از محیط مدرسه نفرت داشت و همان اندازه که مادر و سایر افراد خانواده‌اش به تحصیلات آندره و تعلیمات مذهبی وی علاقمند بودند چند برابر آن وی نسبت به هر دو موضوع بی‌علاقه بود که بالاخره مادر ژید یک نفر معلم سرخانه برای تعلیم وی گماشت و بهترین و ضروری‌ترین کتاب تحصیلی برای فرزندش کتاب «انجیل» را قرار داد.

با این حال آندره ژید از معلم خود فن موسیقی را یاد گرفته و در این هنر پیشرفت بسیار کرد بطوریکه فعلاً در پیانو زدن مقام اول را در میان نویسندگان داراست.

همچنین آندره ژید با وجود مواظبت خانواده‌اش چند کتاب دیگر بدست آورده در ساعات فراغت مطالعه می‌کرد و از این راه بانویسنده‌گی و ادبیات آشنا شد و از همین روزنهٔ کوچک دنیای بزرگ ذوق و هنر را تماشا کرد و برای تمام عمر فریفتهٔ آن شد.

در تحت قانون فطری که هر موجود ذیروح در برابر فشار و محرومیت عکس‌العمل شدید نشان می‌دهد آندره ژید هم مظهر عجیب این واکنش طبیعی قرار گرفت بطوریکه در تمام عمر آزادی و بی‌بند و باری را جانشین فشار و حرمان دوران کودکی قرار داد و از طرف دیگر محرومیت از

غرائز جنسی باعث شد که میل جنسی شدیدی روح او را به التهاب و اشتعال آورد و حتی زودتر از موقع طبیعی میل جنسی در وی نمودار گردید و اولین آثار آن در ۱۶ سالگی نمودار شد و بی اختیار عاشق دختر عموی خود «مادلین» گردید و هرچه سعی و تلاش نمود و خود را تسلیم افکار مذهبی کرد و حتی به ورزش و آب تنی با آب سرد پرداخت این آتش شدید فرو نشست ...

نویسنده جوان از این احساسات و عوالم عشق و شیفتگی خود در آثار خویش صحبت و بنام «امانوئل» از دختر عموی خویش «مادلین» یاد آوری میکند.

کشاکش «میل جنسی» و «خود داری» تادیر باز در روح ژید برقرار و طغیانهای شدیدی سرپای وجود وی را فرا گرفته بود که بالاخره نویسنده جوان سنگر عفت و تقوی را شکسته و تسلیم غریزه جنسی شدید و سرکش خود گردید و در این موقع بود که هیچیک از تعالیم مذهبی نتوانست جلو او را بگیرد و باین جهت در سال ۱۸۹۳ خود را از قیود خشک تقدس رها ساخته به «تونس» رفت و در آنجا به خوشی و عیش و شهوترانی پرداخت و در مدت دو سالی که در آنجا بود جز مدت بیماری که در «بیسکرا» گذرانید با التهاب شدیدی به عشقبازی و هوی و هوس اشتغال داشت.

ژید در کشمکش هوی و هوس و زندگی آرام مدتی اسیر و با طبیعت خود در مجادله بود که سرانجام به پاریس برگشت ولی بزودی از زندگی در آن شهر دلگیر شد و به مسافرت پرداخت و این بار رخت بسوی

« الجزیره » کشید و پس از آنکه خبر فوت مادرش بوی رسید باردیگر بفرانسه برگشت و با تجدید عوالم عشق و شیفتگی دوران شباب با دختر عموی خود « مادلین » زناشویی کرد و مدتی با وی بود که باز طبیعت سرکش و هوسبازش عصیان کرد و از زندگی خانوادگی و زناشویی خسته شد و دائم تلاش میکرد که هرگونه قید و اسارت را از خود دور کرده باز به حیات بی بندوبار و آزادانه خویش برگشت کند و این حالت که یکی از برجسته ترین کیفیات روحی نویسنده هنرمند است در تمام دوران حیاتی وی ادامه داشت ...

ژید که از زندگی آرام و انزوا بیزار بود و میخواست حیات خود را در دیدن آثار و مناظر جدید و سیاحت و مشاهده و مطالعه بگذراند و با اصطلاح در آفاق و انفس سیر نماید حتی در زمانی هم که پنجاه و چهار سال از عمر وی میگذشت به مسافرت پرداخت و سفری به « کنگو » مستعمره بلژیک کرد و پس از آنکه یکسال در آنجا بود و برگردش و تجربه و مطالعه (۱) مشغول بود بیاریس برگشت و چند سال بعد یعنی در ۱۹۳۶ سفری به کشور شوروی کرد و پس از گشت و گذار و مطالعه در آن محیط بفرانسه مراجعت نمود.



ژید در دوران زندگی خود دچار تحولات شدید روحی و اخلاقی بوده و در میان يك سلسله مبارزه ها و کشمکش ها ذوق نویسندگی و نبوغ ادبی وی پرورش یافته است : در کودکی در اثر زجر و فشار مادرش

بی‌اعتنائی و خودسری پیشه گرفته و در دوران شباب و اوایل جوانی در کشمکش ایمان و عقل از یکطرف و حس و شهوت از طرف دیگر افتاده و بالاخره پیروی از تمایلات حس و شهوت را لازمه آزادی روح تشخیص داده و از علائق مذهبی بیکبارگی خود را کنار کشید و پس از آنکه به آفریقا مسافرت کرد تحول شدید دیگری در روحش نمودار گردید و بزندگانی نوین که آمیخته با نعمتهای طبیعی و لذات جوانی بود آشنا گردید و در این مسافرت است که نویسنده شاعر منش و عاشق پیشه از مناظر و بدایع طبیعی، از گلها و عطرها و آهنگها و رنگها لذت واقعی را دریافته و سر خود را در پای طبیعت نهاده و عاشق جمال و زیبائی گردیده و روحش بیکباره تسخیر شادی و مستی شده است.

در اینجا است که ژید مذهب و اخلاق متوسط اجتماعی را زیر پا نهاده و غنان نفس را رها کرده و حقیقت زندگی را در «زیبا پرستی» و استفاده از لذات طبیعی و مادی دانسته است.

ژید که در قاره گرم و پر حرارت آفریقا با دیدن مناظر نوین و زیبای طبیعی دچار تحول شدید روحی گردیده بود پس از برگشتن به فرانسه زندگی را از دریچه روح مضطرب و آشفته خود نگریسته و با سکون و استقرار مخالفت ورزیده و تسلیم سبک روحی شدید گردید بطوریکه خانواده و دودمان را برخلاف آزادی و تکامل روحی دانسته و بی سروسامانی و زیاده روی و تسلیم صرف به تمایلات باطنی و التهاب روحی را اختیار کرد و در زمینه عشق حد افراطی آن را که مرحله فداکاری است وسیله خوشبختی تشخیص داد و از اعتدال و احساسات

متوسط بیزاری جسته و هیجانات و التهابات شدید و عمیق را بر سستی و یکنواختی ترجیح داد ...



تزلزل و آشفتگی و شك و تردید خاصیتی است که از تمام اعمال و افکار و آثار آندره ژید نمودار است. ژید بهیچ یار خاطر نمیدهد و بهیچ یار دلبستگی پیدا نمیکند. همه چیز را آنی و زودگذر میدانند و هر روز که گذشت خاطره آنرا به طاق عدم می‌پارد!

قوانین و مقررات اجتماعی در نظر ژید پوچ و بیهوده است و ژید خود را بالاتر از سنن و آداب میدانند و رسیدن به آمال و آرزوها را که در رأس آنها عشق و لذت زندگی قرار گرفته بزرگترین هدف خود می‌شمارد و برای رهایی از قیود اجتماعی و مذهبی و اخلاقی به عشق و محبت پناه میبرد...



آندره ژید پس از فراغت از تحصیلات مقدماتی به مطالعه آثار نویسندگان و شعراء پرداخت و کتب زیادی را بررسی کرد و بانویسندگان بزرگی مانند مترلینک (۱)، رنیه (۲)، مالارمه (۳) و پیر لویی (۴) آشنائی و دوستی بهمرسانید که او را در مطالعاتش راهنمایی و در کار نویسندگی تأیید و تشویق کردند.

ژید از بیست سالگی شروع به نویسندگی کرد و اگرچه آثار اولیه اش چندان طرف توجه قرار نگرفت ولی در عین حال مخالفین و

موافقتی پیدا کرد و وقتی که اندک شهرتی بهمرسانید و انجمن ادبی لندن در شعبه ادبیات فرانسه کرسی « آنا تول فرانس » را به آندره ژید واگذار کرد این کار توجه زاید الوصف خوانندگان و علاقمندان به آثار ادبی را بسوی ژید و آثار وی معطوف ساخت.

آندره ژید علاوه بر نشر آثار مستقل ادبی از داستان و بیوگرافی و نمایشنامه به همراهی دوستان و آشنایان خود به تأسیس مجله جدید فرانسه (۱) همت گماشت که مدت سی و چهار سال از ۱۹۰۸ تا ۱۹۴۱ میلادی دوام داشت و این مجله ادبی خدمت بسیار بزرگی به ادبیات جهان و خاصه ادبیات فرانسه نموده است که نسل کنونی آشنائی و ارتباط خود را با آثار و شاهکارهای هنرمندان و نویسندگان معاصر اروپائی و آمریکائی مرهون آن مییابد.



آندره ژید رومانها و داستانهای زیادی نوشته که تعداد آنرا تا ۵۰ جلد نوشته اند و اکثر این آثار شهرت جهانی پیدا کرده و به زبانهای مهم دنیا ترجمه شده است.

عمده ترین آثار ژید عبارتند از :

۱- خاطرات و اشعار یا دفترچه های آندره والتر (۲) - این کتاب که

نخستین اثر نویسنده است تقریباً نتیجه یک سلسله ناکامیهای دوره جوانی است که در تعقیب و امتداد جریان حیات پر ازیأس و حرمان دوران کودکی کشانده شده است. این کتاب تحت تأثیر التهابات شدید روحی دوره شباب و در محیط آرام سرزمین آنسی (۳) نوشته شده است. در این

1- Nouvelle Revue française (N. R. F.)

2- (Les cahiers et les poésies d' André Walter) 3- Annecy

کتاب آندره ژید با قلم لطیف و شاعرانه تأثرات و تألمات روحی خود را که میراث چندین سال دوره صباوت و اوایل جوانی بود برشته تحریر درآورده و با آنکه پر از سوز و گداز و احساسات عمیق و دلنشین بود توجه مردم را باندازه‌ای که مورد انتظار نویسنده بود جلب نکرد.

دفترچه سفید و دفترچه سیاه آندره والتر هر یک نسخه نمایش احساسات متناقض حاصله از عقل و نفس بوده که پس از آنکه قهرمان داستان رنج ناشی از اطاعت به عقل را می‌پذیرد بالاخره تسلیم به اوامر نفس را ضروری شمرده به پرتگاه جرم و گمراهی سقوط میکند.

۲- اگر دانه نمیرد (۱) - این کتاب که تحت تأثیر خاطرات دوران

کودکی نوشته شده از آثار اولیه آندره ژید است. در این کتاب ژید از محیط خانوادگی و اخلاق پدر و مادر و تعصبات شدید مذهبی و سختگیرهای مادرش سخن رانده است مخصوصاً چون مادرش او را در زندگی صباوت تحت فشار سختی قرار داده و آزادیهای آن دوران را، که برای هر کودکی داشتن آنها بزرگترین آرزوها و از دست دادن آنها بالاترین محرومیت‌هاست، از وی گرفته و تمایلات او را از روی لجاج و باخشونت خفه کرده بود آندره ژید با تأثر زیاد از این سنگدلی و رویه نامطلوب صحبت کرده و مخصوصاً ازینکه حتی ناچیزترین غرائز طبیعی وی در خصوص داشتن همبازی و اسباب بازی و شکل و رنگ لباس رعایت نشده یک حالت عصبانی آمیخته به احساسات تند نسبت به مادر خود ابراز داشته است و از محدودیت‌هایی که بنام مذهب و اخلاق و آداب

گرفتار بوده و یا از اعمالی که اجباراً به پیروی از مادر خود انجام داده سخن رانده که طغیان احساسات در آن نمایان و بقدری شدید است که او را متهم به بیدینی نموده است.

۳- مسافرت اورین (۱) - این کتاب که آنرا ژید در ۲۰ سالگی نوشته است حاوی شدیدترین و لطیف‌ترین احساسات و خاطرات ایام جوانی است که باشکستها و محرومیت‌ها توأم بوده و در این اثر زیبا استعداد فطری آندره ژید نمودار شده است.

۴- غذاهای زمینی (۲) - این اثر را که در آن جنبه تأثرات و احساسات کم ولی جنبه تفکر و تعقل و تجزیه و تحلیل منطقی بیشتر است آندره ژید در سال ۱۸۹۷ یعنی زمان شروع به تکامل قوای دماغی و مراجعت از سفر آفریقا برشته تحریر درآورده است. در این کتاب که شهرت زیادی موقع انتشار کسب کرد آندره ژید بعقیده خود سر حیات را فاش کرده و آن اینست که در طریق حیات باید از احساسات معتدل صرف‌نظر کرد و بمرحله عشق توأم با فداکاری قدم گذاشت و در این راه خوشبختی را از دست داد زیرا سعادت تولید سستی و تنبلی میکنند که خلاف تکامل روح است. آندره ژید در این شاهکار خود بایک روح وارسته و آزاد از علائق و شرایط برپیچ و پاگیر اجتماعی و مقررات و سنن و آداب قلمفرسایی کرده و بروز و پرورش استعداد ذاتی را در یک محیط آزاد و بی‌قید و بند که هدفی جز عشق و شیفگی در آن نباشد به اثبات رسانیده و ظهور شخصیت حقیقی را بارهائی از مقررات غلط

اجتماعی و خانوادگی امکان پذیر دانسته است.

۵- ردل (۱) - این کتاب را آندره ژید پس از انجام يك مسافرت و گردش در الجزایر بقلم آورده و آن داستان کسی است که برای ابراز شخصیت خود از سنن و مقررات رهایی پیدا کرده و برای اجرای افکار و آرزوهای خود تلاش و کوشش میکند.

۶- در تنگ (۲) - این کتاب هم در پیروی فکر « پرورش شخصیت حقیقی » نوشته شده است و ژید با قلم توانا از شعور باطنی سخن رانده و قدرت انسان را در تفتیش تمایلات درونی و هدایت آنها با چراغ عقل و دانش میداند.

۷- اودیپ (۳) - آندره ژید که در نوشته‌های خود اصالت فرد (۴) را محترم می‌شمارد و رعایت آنرا برای تکامل انسان و اصلاح اوضاع اجتماعی ضروری میداند در این کتاب اصول اخلاقی خاصی را دنبال کرده و روح انسانی را سرچشمه سعادت و بدبختی میداند و برخلاف سایر نوشته‌های خود معتقد است که باید کنترل شدید از طرف شخص در اعمال و رفتار خویش برقرار گردد.

۸- داستایوسکی (۵) در این کتاب آندره ژید با نوشتن بیوگرافی نویسنده بزرگ ملت روس غرائز نامشروع و هیجانات و التهابات روحی غیرعقلانی را تحت نظر و دقت گرفته و بالنتیجه سنن و مقررات سخت را که بدر حال غفلت از امور معرفه‌النفسی بعنوان انتظامات اجتماعی بر قرار شده مورد انتقاد و اعتراض شدید قرار داد.

1- (L'immoraliste) 2- (La porte étroite) 3- (Oedipe)

4- (Individualisme) 5- (Dostoievsky)

۹- آهنگ روستائی (۱) - در این کتاب آندره ژید داستان دختری

نابینائی را بیان میکند که در عین حال مورد علاقه و عشق پدر و پسری قرار میگیرد و دختر از يك طرف تحت تاثیر عاطفه حقیقتی نسبت به پدر و از طرف دیگر در فشار عشق شدید نسبت به پسر جوان است که آخر الامر به ناکامی منجر میشود. این کتاب از لحاظ تجزیه و تحلیل روحی و نمایش هیجانات باطنی و مخصوصاً پرده های شیرین و شوق انگیزی که دارد دارای اهمیت فراوانی است، خاصه آنکه موضوع آن بشکل فیلمی هم بمعرض نمایش گذارده شده است.

۱۰- زیر زمین های واتیکان (۲) - در این کتاب هم رئوس مسائل

حساس روحی با قلم موشکاف تجزیه و تحلیل شده و در پیروی از مکتب پسیکانالیز دارای ارزش ادبی فراوانی است.

۱۱- مسافرت به کنگو (۳) - که در آن شرح مطالعات و مشاهدات

خود را در این مستعمره عجیب آفریقائی و زیباییها و غرایب و لطایف آثار طبیعی را برشته نگارش در آورده .

۱۲- کوریدون (۴) - که پس از مراجعت از کنگو برشته تحریر

در آورده و در آن که بشکل سؤال و جواب نوشته شده مسئله عشق به همجنس (۵) مورد بحث قرار گرفته است.

۱۳- سکه قلب سازان (۶) - در این کتاب مانند چند کتاب دیگر

1- (Symphonie Pastorale)

2- (Les caves du Vatican) 3- (Voyages au Congo)

4- (Corydon) 5- (Homosexualité) 6- (Les Faux Monnayeurs)

آندره ژید قوای مشکله شخصیت انسانی را تحت مطالعه قرار داده و نیروهای متضاد را که وجود دارد و درعرف اخلاق نقاط ضعف یاعیوب و نواقص نامیده میشود تجزیه و تحلیل نمود و بدون آنکه آنها را محکوم سازد شعور باطنی و اصالت فردی را بکمک طلبیده و بالاخره سرنوشت انسانی را از مقررات سطحی و ظاهری آداب اجتماعی و قوانین اخلاقی که بدون جهت بسیاری از خواص روحی را فراموش و جلوه های حسی و باطنی را برده پوشی میکند نجات داد.

۱۴- مکتب زنان - این کتاب که آنرا ژید بنام یادداشت های يك

دختر جوان راجع به مادرش برشته نگارش درآورده بابتقاد نویسنده راهنمایی است برای زنان جوان و در واقع پرده هایی است از احساسات و افکار و آرزوها و اعمال زنان و دختران که در تجزیه روحی جنس لطیف هنرنمایی کرده است.

۱۵- ایزابل

۱۶- ربرت ژنویو

۱۷- تزه (۱)



آثار آندره ژید که يك قسمت از آنها را شرح دادیم حاکی از قدرت قلمی و تعمق و دقت نظر نویسنده است و مخصوصاً نبوغ نویسندگی وی در نقاشی روح و احساسات و افکار آشکار گردیده و همیشه نوشته هایش بر پایه اصالت فرد و تحلیل معرفة النفسی قرار گرفته است.

آندره ژید در سال ۱۹۴۷ میلادی بدیافت جایزه ادبی نوبل موفق گردید و یکی از نویسندگان معاصر است که شهرت جهانی کسب کرده و آثار قلمی وی به اکثر زبانهای دنیا ترجمه شده است.

افکار و نوشته‌های آندره ژید در روح خوانندگان خود خاصه هموطنان خویش تأثیر عجیب دارد و مبارزه او با رسوم و آداب غلط و سازمانهای پوسیده اجتماعی و توطئه وی در احترام و رعایت شخصیت افراد و مطالعه دقیق در امور روحی و غرائز طبیعی غیرمشروع تأثیرات زیادی در ادبیات کرده و مخالفین و موافقینی برای آندره ژید و مکتب وی فراهم آورده است...

ژید بجهت همکاری با آلمانها در میان هم‌میهنان خود و در دنیای دموکراسی بدنام گردیده و مورد غضب و کینه قرار گرفته است.



هربرت جرج ولز

۱۸۶۶ - ۱۹۴۶

هربرت جرج ولز (۱) که از نویسندگان بزرگ معاصر انگلیس است بر اثر پیش بینی که در یکی از کتابهای خود بسال ۱۹۴۰ راجع به اضمحلال امپریالیزم نموده شهرت جهانی پیدا کرد.

وی در ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۶۶ در خانواده متوسطی بدینا آمد - مولد وی شهر برتلی است و پدرش جوزف ولز نام داشت.

جرج ولز پس از تحصیلات مقدماتی برای تکمیل معلومات خود وارد دانشگاه علمی سلطنتی گردید و بسال ۱۸۸۸ بادرجه "بی.سی.سی" که معادل دکترا است از دانشگاه لندن در قسمت انیشتات و علوم فیزیکی و طبیعی فارغ التحصیل شد و بکار تدریس پرداخت.

پس از چند سال شغل استادی به روزنامه نویسی پرداخت (۱۸۹۳) ولی ازین شغل نیز صرف نظر کرده و بسائقه ذوق فطری و معلومات اکتسابی و قریحه عالی به نویسندگی پرداخت.

هربرت جرج ولز توأم با نویسندگی در امور سیاسی و اجتماعی نیز شرکت کرد و به سوسیالیستها نزدیک شد چنانچه در سال ۱۹۰۳ رسماً بعضویت انجمن فابیان که سازمان سوسیالیستی بود درآمد ولی پس از

چندی نتوانست با آن انجمن همکاری نماید و در سال ۱۹۰۶ به انتقاد از روش سیاسی و اجتماعی انجمن پایان شروع کرد و به فعالیت نوین اجتماعی پرداخت.

جرج ولز در مبارزه های انتخاباتی شرکت کرد و با آنکه در سال ۱۹۲۲ از طرف حزب کارگر کاندید آن حزب برای دانشگاه لندن بود شکست خورد و از آن بیمد کار نویسندگی را ادامه داد و از محیط فعالیت سیاسی و اجتماعی تا اندازه ای کناره گرفت.

این نویسنده دانشمند که ویرا میتوان در طبقه مورخان و جامعه شناسان و فلاسفه نیز نام برد شهرت خود را مرهون داستانهای است که در آن با تفکرات علمی و اجتماعی محرومیت ها و بدبختی های طبقات متوسط را با قلم شیرین و موشکاف نقاشی میکند.

هربرت جرج ولز را از لحاظ عقاید اجتماعی و سیاسی میتوان نویسنده سوسیالیست، مخالف امپریالیسم و دشمن سرسخت فاشیسم دانست و با آنکه عقیده سوسیالیستی وی با سوسیالیسم علمی مطابقت کامل ندارد ولی این نویسنده با قریحه در طریقه تکامل ایدئولوژیک افکار مارکسیستی و هادیت تاریخی را می پذیرد و داستانهای خود را در زمینه اندیشه های مترقی پرورش میدهد.

داستانسرای اوتوپیک انگلیسی که قریحه خود را در تشریح مصائب و مشکلات اجتماعی طبقات ستم دیده بکار میاندازد از نویسندگان پرکاری است که تا آخرین ساعات مرگ خود سال ۱۹۴۶ مشغول نوشتن و تنظیم افکار خود بود.

وی با شور و شوق مفرط و دلسوزی عمیق واقعیات زندگی را از اعماق منحنی و کشیف اجتماع بورژوازی بیرون کشیده و دقیقاً انعکاس میدهد و آرزوهای خود را در ساختمان يك جامعه مترقی و آنچه حقیقتاً باید بوجود بیاید تشریح میکند.

نزدیک به سی جلد از آثار معروف این نویسنده زبردست انتشار یافته و به اغلب زبانهای مهم ترجمه شده است. از جمله آثار وی عبارتند از:

۱- مباحثات برگزیده با يك عمو - که نخستین اثر ولز و بسال ۱۸۹۵ انتشار یافته است.

۲- ماشین زمان - که در عین آنکه داستان لطیفی است پرازیک سلسله تحقیقات و تتبعات علمی است که بسبب نغز و مطلوبی نوشته شده است.

۳- باکتری سرقت شده - که داستان علمی و مربوط است به عقیده ثابت (۱) نویسنده نسبت به ساختمان جهان نوین و آنچه باید بوجود آید (۱۸۹۷).

۴- ملاقات حیرت انگیز - که آنهم جواب و راه حل مشکل اجتماعی حیات بشری و با يك سلسله مطالب و تحقیقات علمی آمیخته است. (۱۸۹۷)
۵- زمان و مکان - که یکمده نوولهای کوحکی است و بسال ۱۸۹۹ نوشته شده.

۶- امیدها و انتظارات - که کتابی است مربوط به اصول فنی جامعه شناسی و پیشگوئی ساختمان اجتماعی جهان آینده.

- ۷- انسانیت در حال ساختمان - که بسال ۱۹۰۳ نوشته شده و متضمن يك عده مقالات مفید در جامعه‌شناسی است.
- ۸- اولین افراد بشر در ماه (۱۹۰۳)
- ۹- يك خواب در ۱۹۰۳
- ۱۰- خانم دریا (۱۹۰۳)
- ۱۱- غذای خدایان (۱۹۰۳)
- ۱۲- يك اتوپيك امروزی - در ۱۹۰۵ که افکار اجتماعی نویسنده را که شبیه به اندیشه‌های افلاطون در کتاب «جمهوری» است شامل می باشد.
- ۱۳- کیمز یا داستان يك روح ساده - که مربوط به زندگی اجتماعی معاصر و در ۱۹۰۵ نوشته شده و بعقیده جمعی شاهکار این نویسنده بزرگ است.
- ۱۴- در آمریکای آینده (۱۹۰۶)
- ۱۵- عصر منظومه های فلکی (۱۹۰۶)
- ۱۶- سوسیالیزم و ازدواج - که بسال ۱۹۰۸ در انتقاد از روش سرسیالیست‌های انجمن فایان نوشته شده و جنبه فعالیت جدید اجتماعی نویسنده را نشان میدهد.
- ۱۷- بدبختی پوین‌ها - که آنهم درهمین سال و درهمین زمینه نگارش یافته.
- ۱۸- دنیا های تازه بجای قدیمی - که در سال ۱۹۰۸ و در زمینه سوسیالیزم ایده‌آلی نویسنده برشته نگارش درآمده.
- ۱۹- اولین و آخرین چیزها (۱۹۰۸)

۲۰- جنك در هوا (۱۹۰۸)

۲۱- دنيای آزاد شده - که بسال ۱۹۱۴ نوشته شده و رمان علمی و اجتماعی است.

۲۲- خداوند و شاه غير مرئی - که در ۱۹۱۷ نوشته شده و يك اثر فلسفی و اجتماعی مهم است.

۲۳- کلیات تاریخ - که نتیجه يك عمر مطالعات تاریخی و مخصوصاً جنك بين المللی اول است و در ۱۹۲۰ تألیف شده.

۲۴- علم زندگی - که کتاب علمی و شاهکار بی نظیری است و بسال ۱۹۲۹ تألیف شده.

۲۵- کار و ثروت و سعادت بشر - که در ۱۹۳۲ نگارش یافته و کتاب پر ارزش و نفیسی است.

نوشته‌های ولز عموماً علمی، فلسفی، اجتماعی، تاریخی و در عین حال شیرین و لطیف است و عمده هنر و لیاقت وی در تشریح افکار دقیق علمی و اجتماعی ضمن داستان‌ها و نوول‌ها و سوق مردم به اصول تجدد و ترقی است و بقدری جرج ولز در اذهان معاصرین خود نفوذ دارد که میتوان گفت روح زمان در نوشته‌های وی تجسم یافته است.

جا دارد که جامعه انگلیسی بداشتن چنین نویسنده بزرگی افتخار کند که حقاً و انصافاً مایه سرافرازی جهان نویسندگی است.



امیل لودویگ

۱۸۸۱ - ۱۹۴۸

امیل لودویگ (۱) که از ملیت آلمانی و نژاد یهودی بود در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۸۱ میلادی در شهر برسلاو (ایالت سیلزی) پا بجهان زندگی گذاشت.

نام اصلی وی (هرمان کهن) بزبان یهودی بود که صدراعظم آلمان آنرا به کلمه آلمانی (لودویگ) تبدیل کرد.

خانواده لودویگ کانون علم و فرهنگ و پدرش استاد دانشگاه و چشم پزشک ماهری بود و با آنکه لودویگ جوان در محیط قواعد و اصول خشک علمی زندگی میکرد با این وصف بزودی باهنر و ادبیات آشنا گردید و پس از خاتمه تحصیلات و اخذ عنوان دکترا در ادبیات و فلسفه از دانشگاه هایدلبرک وارد جهان نویسندگی شد و در این زمینه بقدری پیشرفت کرد که شهرت بینالمللی پیدا کرد و از اساتید مسلم جهان ادبیات گردید.

وی در دوره تحصیل در دانشگاه و بسن پانزده سالگی به شعرو موسیقی پرداخت و در همان اوان قصائدی سرود که از آنجمله قصیده معروفی در وصف صلح بینالمللی بود.

1- Emil Ludwig.

امیل لودویگ در ۱۹۰۵ با دوشیزه‌ای انگلیسی نژاد که ویرا از دل و جان دوست میداشت زناشوئی کرد و در کشور سویس نزد دریاچه (ماژور) مسکن گرفت و در آن محیط شاعرانه بکار نویسندگی پرداخت. از سن ۲۶ سالگی امیل لودویگ شروع بنوشتن بیوگرافی بطرز نوین کرد و اولین شرح حال وی بیوگرافی بیسمارک صدراعظم معروف آلمان بود (در ۱۹۰۶) و سپس بیوگرافی واگنر که در ۱۹۱۳ برشته تحریر درآورد.

امیل لودویگ سپس دست بکار روزنامه نگاری زد و در زمان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) خبرنگار و نماینده یکی از روزنامه‌های آلمانی در کشور انگلستان بود و پس از پایان جنگ، روزنامه نویسی را ترك گفت و دوباره فن جدید بیوگرافی نویسی را برای نمایاندن ذوق و هنر خویش برگزید و در سال ۱۹۲۰ شرح حال گوته شاعر و نویسنده معروف آلمان را نوشت و از آن پس تا پایان عمر این رشته را تعقیب کرد و بیوگرافیهای زیادی از بزرگان و نویسندگان و سیاستمداران و هنرمندان جهان را برشته نگارش کشید از آنجمله است:

بیوگرافی ناپلئون (۱۹۲۴) و یلهم دوم امپراطور آلمان (۱۹۲۵)
عیسی، فرزند انسان (۱۹۲۷) - میکال آثر نقاش و مجسمه ساز معروف و رامبران نقاش هنرمند و بتهوون موسیقی دان بزرگ در (۱۹۳۱) -
آبراهام لینکلن (۱۹۳۲) - بنیتو موسولینی (۱۹۳۳) - هندنبورك (۱۹۳۵) - روزولت رئیس جمهور فقید آمریکا (۱۹۳۸) - استالین (۱۹۴۲) - و دوک ویندسور در (۱۹۴۶) - ژان مازارینک و غیره .

امیل لودویگ در موقع پیشرفت مرام نازی در آلمان و تأسیس حکومت ناسیونال سوسیالیست‌ها مورد بی‌میلی و غضب طرفداران هیتلر قرار گرفت و ناچار به ترك تابعیت آلمان گردید و در ۱۹۳۲ میلادی به تبعیت دولت سویس در آمد و در زمان جنگ بین‌المللی دوم به اتازونی مهاجرت کرد و در همانجا اقامت گزید.

امیل لودویگ را باید بزرگترین بیوگرافی‌نویس قرن معاصر دانست وی مبدع و مبتکر این فن است زیرا پیش از وی نوشتن شرح حال بزرگان علم و ادب و سیاست بطرز نوین که وی آغاز کرد و اصطلاحاً «پسیکوگرافی» (۱) نامیده میشود معمول نبود و طبقه‌بندی وی از بزرگان علم و فلسفه و هنر و سیاست در جهان نویسندگی معروف است که بنابراین طبقه‌بندی اختلاف زیادی مثلاً بین حکماء قدیم یونان و فلاسفه قرون جدید وجود ندارد بلکه در هر طبقه‌ای از بزرگان مانند فلاسفه، ریاضی دانان، علما و سیاستمداران روح نبوغی موجود است که در تمام افراد همان طبقه ظهور میکند.

لودویگ در نوشتن بیوگرافی اطلاعات تاریخی را که از مدارك و منابع مختلف بدست می‌آورد و ناشی از معلومات بی‌انتهای این نویسنده بزرگ است، سبك و سنگین کرده و صحیحترین آنها را بدون ذکر شواهد و مآخذ و مقایسه آنها با همدیگر و حاشیه‌نویسی که تولید خستگی و ملال خاطر مینماید انتخاب میکند و سپس باچاشنی ذوق و هنر در آمیخته و نوشته دلچسب و شیرینی پدید می‌آورد که در

عین حال خواننده بتمام رموز، موفقیت و علل شکست و حوادث بزرگ و کوچک زندگانی قهرمانان وی آشنا میشود.

لودویگ که بقول استفان زویگ به فن بیوگرافی نویسی جان تازه بخشیده در تحلیل و تجزیه اسرار روحی و تمایلات باطنی و احساسات درونی و بالاخره نقاط قوت و ضعف صاحبان ترجمه از اسول روانشناسی استفاده کرده و بامتود پسیکانالیز نمیکندارد کوچکترین زاویه بیروح در حیات معنوی قهرمانان خود باقی بماند و ازینروست که بیوگرافیهای امیل لودویگ آئینه تمام نمای روح و فکر و آرزو و بالاخره شخصیت باطنی صاحبان شرح حال است.

امیل لودویگ فن بیوگرافی نویسی را از حالت خشک و بیروح سابق که جزء تاریخ بود درآورد و آنرا رشته مهم و فن مستقلى گردانید که سایر نویسندگان معاصر هم مانند استفان زویگ و آندره موروا به پیشرفت و اهمیت این فن افزودند و نوابغ جهان را آنچنانکه بودند بمردم دنیا شناساندند.

لودویگ که از بیست و پنج سالگی شروع بنوشتن کرده بود در مدت بیش تر از چهل سال بزرگترین شاهکارهای فن بیوگرافی نویسی را به اندوخته ادبیات جهان افزود و وقتی در ۶۷ سالگی چشم از دیدار این جهان فرو بست مطبوعات دنیا ویرا بزرگترین نابغه ادبی دنیای معاصر نام دادند.

بیوگرافیهای امیل لودویگ در نوع خود بی نظیر و خالی از عیب است جز اینکه در پاره موارد در وصف صاحبان ترجمه از حدود اسنادو

مدارك تجاوز مینماید ولی بقدری سبك تجزیه و تحلیل وجود باطنی
قهرمانان لودویگ شیرین و جاذبه‌دار است که از این خردۀ ناچیز میتوان
بسهولت صرف‌نظر کرد.

از سوانح حیاتی این نویسنده بزرگ چنانکه در پیش اشارت رفت
مخالفت هیتلر با وی بود که او جهت دشمنی با یهودیها و پیش‌بردن افکار
ناسیونالیستی خود تمام کتابهای ویرا سوزاند و قلب نویسنده عالی‌مقام را
جریحه‌دار ساخت ولی بروح بزرگ وی تسلط پیدا نکرد.

امیل لودویگ یکسال پیش یعنی در ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۸ در شهر
آسکونا (ناحیه تسن) چشم از جهان فرو بست.



توماس مان

متولد در ۱۸۷۵

توماس مان (۱) بزرگترین نویسنده آلمان در قرن بیستم در ۱۸۷۵ میلادی در شهر (لوبک) بدنیا آمده است. خانواده وی معروف به اصالت و نجابت و مورد احترام بود. پدر بزرگش در علم و فلسفه مشهور و پدرش از دیپلمات‌های آلمان و مدتی نماینده سیاسی آب دولت در کشور هلند بود. مادرش زنی با قریحه و حساس و دارای اندیشه‌های ظریف و شاعرانه بوده و از موسیقی بهره‌ وافی داشت.

توماس مان صفات و سجایای پدر و مادر خود را از کودکی در روح خود ذخیره کرده و با گذشت زمان منطق و قوت فکری پدر را با حساسیت و طبع شاعرانه مادر در آمیخت و بعدها در نتیجه تحصیل و ممارست در نگارش و توارث مزایای روحی و اخلاقی پدر و مادر خود دارای شخصیت ادبی ممتازی گردید.

توماس مان پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی و آغاز تحصیل در دانشگاه مونیخ به مطالعه در آثار فلاسفه و نویسندگان آلمان پرداخت و در اوایل حال به فلسفه شوپنهاور مجذوب شد و تحت تأثیر این فلسفه

1- Thomas Man.

که جنبه بدبینی (۱) آن بر جنبه‌های دیگر می‌چربد قرار گرفت بطوریکه رمانهای « فریدمن کوچک » و « بودن بروکس ۲ » مظهری از این تأثیر فکری شوپنهاور است.

توماس مان با آثار ادبی و فکری فرانسه هم آشنائی کامل داشته و در تتبع آثار هنری و ذوقی این ملت تا جائی مداومت کرده که خود عتیده دارد بر اینکه جنبه حقیقت‌بینی و منطق و دقت فکری نوشته‌های وی ناشی از تعمق در آثار فرانسه است.

نویسنده عالیقدر آلمانی که از روی واقع قویترین رمان‌نویس معاصر است بر اثر ذوق و قریحه بزرگ خود بزودی توجه هموطنان خویش را جلب نمود و شهرت و محبوبیت بسزائی کسب کرد و در نتیجه تماس و نزدیکی با نویسندگان بزرگ معاصر خود انجمن ادبی مهمی به‌همدستی استفان‌زویگ و رافل و فرانکس تشکیل داد و مدت‌ها به نشر آثار هنری و ادبی بزرگی مشغول شد ولی بر اثر پیمشرفت حزب ناسیونال‌سوسیالیست آلمان که طرز فکر خاصی را تعقیب میکرد و بر سر کار آمدن هیتلر توماس مان مانند يك عده از فلاسفه و نویسندگان یهودی نژاد دیگر آلمان را ترك نموده و به ممالك متحده آمریکای شمالی رفت و اینك در آن کشور بسر میبرد. (اخیراً برای دیدار هموطنان و زادبوم خویش به آلمان مسافرت کرده است)

توماس مان بطوریکه از مطالعه آثار وی برمی‌آید از لحاظ صورت (۳) و طرز نگارش و جنبه فانتزی نوشته‌های خود به سبک ظریف فرانسوی

متمايل و از لحاظ روح و اساس (۱) مظهر نبوغ فكري آلمان است و همین خصوصیت است که نوشته‌های این نویسنده بزرگ را در ردیف بهترین آثار معاصر قرار میدهد.

در مقایسه آثار توماس مان با ادبیات جهانی میتوان گفت که ادبیات آلمان در میان ادبیات دنیا در درجه اول قرار داشته و غنی ترین آثار ادبی دنیاست و نوشته‌های توماس مان در ادبیات آلمان درخشانترین و بهترین آثار ذوقی و هنری بشمار می‌آید. و این مقایسه کاملاً با واقعیت انطباق دارد زیرا ادبیات آلمان از لحاظ ثروت و غنا و نویسندگان آلمانی در نبوغ ادبی و اخذ جائزه نوبل نیز پیشدستی و رجحان خود را ثابت کرده‌اند. توماس مان در نوشته‌های خود مانند استفان زویگ به تجزیه و تحلیل خواص و آثار روحی و تشریح احساسات و هیجانات باطنی قهرمان داستانهای خود می‌پردازد و یکی از بهترین نمونه‌های سبک «پسیکانالیز» نوشته‌های این نویسنده بزرگ است.

وی نویسنده رئالیست و نسبت به اعمال قهرمانان داستانهای خود بی اعتناست و آنطوریکه حقیقت است بیان میکند.

توماس مان در تجزیه و تحلیل و نشان دادن عواطف نهانی و تمایلات مرموز روح و دل انسانی مانند يك نقاش زبردست که کوچکترین سایه و روشن و حرکت و اثر را فراموش نمیکند بقدری مهارت بخرج میدهد و به اندازه‌ای بشرح و بسط می‌پردازد که غالباً آثار وی از نشاط رومانسیکی خالی میگردد زیرا هر اندازه که داستانهای وی از ماجرا و حوادث شگرف

خالی است همان اندازه پر از تعمق و دقت در هیجانهای باطنی و تجزیه و تحلیل آثار و خواص و بحرانهای روحی است و همین خاصیت ادبی است که مشخص نوشته‌ها و رمانهای معاصر و بالاترین و بزرگترین رمان‌های ادبی قرن بیستم است و در اینجا است که برای خواندن و استفاده از آثار توماس مان علاوه بر آشنایی به اصول پسیکانالیز حوصله و توافق روحی و آهنگ و توازن فکری لازمست و در این مورد است که هر خواننده دقتی اذعان میکند که نوشته‌های توماس مان شاهکار آثار معاصر است.

آثار مهم توماس مان که در اکثر آنها نبوغ فکری و قوت قریحه وی نمایانست بقرار زیر می‌باشد :

۱- فریدمن کوچک در ۱۸۹۵

۲- بودن بروکس - که در ۱۹۰۱ در دو جلد بزرگ چاپ شد و مورد توجه و علاقه بی‌سابقه خوانندگان قرار گرفت، داستان سقوط یکی از بازرگانان ثروتمند است.

۳- تونیو کروگر در سال ۱۹۰۳

۴- ترستان در سال ۱۹۰۳

۵- مرگ در ونیز در ۱۹۱۳

۶- تفکرات یک مرد غیر سیاسی

۷- کوهستان سحرآمیز در سال ۱۹۲۴

۸- ماریو و جادوگر در ۱۹۳۰

۹- یوسف و برادرانش در ۱۹۳۳

۱۰- نوکتورن در ۱۹۳۴

۱۱- مبادله نامه ها در ۱۹۳۷

۱۲- آینده دموکراسی در ۱۹۳۸

۱۳- بیوگرافی فروید، کوتاه، واگنر در سال ۱۹۳۸

۱۴- یوسف در مصر در سال ۱۹۳۸

۱۵- این صلح در ۱۹۳۸

۱۶- این جنگ در ۱۹۴۰

۱۷- دکتر فلوست در ۱۹۴۷

توماس مان بر اثر نبوغ و نفوذ ادبی خود در سال ۱۹۲۹ میلادی به اخذ جایزه ادبی نوبل نایل آمد و از این تاریخ بپس است که شهرت جهانی بدست آورد و اینکه که سال عمرش به ۷۵ رسیده بپشتکار تمام مشغول فعالیت ادبی است.



ارنست همینگوی

متولد در ۱۸۹۸

ارنست همینگوی (۱) نویسنده واقع بین و رئالیست معروف معاصر آمریکائی است که داستانهای وی شامل افکار و اندیشه های مرقی و بهترین معرف محیط اجتماعی آمریکاست.

وی در ۲۱ ژوئیه ۱۸۹۸ در شهر (اوک پارک ۲) از بلاد استان (ایلی نوی ۳) بدنیا آمده است. خانه ای که در آن همینگوی متولد شده در ایالت شمالی نزدیکی دزیاچه میشیگان و در جوار سرخ پوستان واقع است.

پس از آنکه همینگوی تحت تأثیر تربیت پدر خود که شغل طبابت داشته دوره دبیرستان را درنورده سالکی بیایان رسانید بشغل خبرنگاری روزنامه پرداخت ولی چون جنگ بین المللی اول شروع شد داوطلبانه وارد ارتش ایتالیا گردید و بشغل رانندگی مشغول شد و سپس در صفوف جنگی وارد شده و پس از خاتمه جنگ بفرانسه رفت و بشغل سابق خبرنگاری اشتغال ورزید و بر اثر این شغل در کشورهای اروپا بمسافرت پرداخت و برای روزنامه (توروتو استار) اخبار و مقالات میفرستاد.

-
- 1- Ernest Hemmingway 2- Oak Park 3- Illinois
4- Toronto Star

همینگوی که در جنگ بین‌المللی زخمی شده بود از دولت ایتالیا نشان صلیب جنگی و از دولت متبوع خود مدال نقره‌ای دریافت داشت. در موقعی که این نویسنده در پاریس به شغل خبرنگاری اشتغال داشت در حوزه ادبی نویسندگان آمریکایی مقیم پاریس مانند (شروود آندرسن^۱) و (جون دوس پاسوس^۲) و (گرترود اشتین^۳) راه یافت و از این آشنائی برای کار نویسندگی استفاده‌های شایان برد.

این نویسندگان میرز راهنمائیهای مؤثری نسبت به وی انجام دادند و مقالات و قطعاتی را که تهیه میکرد با نظر انتقادی تصحیح و نویسنده را در این راه تشویق میکردند - از همین زمان بود که همینگوی خبرنگاری را ترك کرد و به شعر گفتن و داستانسرایی پرداخت.

وی در جنگ اخیر هم مدت‌ها در جبهه دوم بعنوان خبرنگار جنگی مشغول بود.

از همینگوی آثار فراوانی طبع و انتشار یافته و شهرت جهانگیر بدست آورده است که عبارتند از:

۱- جزوه اشعار - قطعات گوناگون شعری است که در ۱۹۲۳ در مجله پوئتری^(۴) چاپ شده.

۲- سه داستان و ده قطعه شعر - جزوه دیگری از اشعار و نوول‌های تازه نویسنده است که در همان تاریخ در شهر دیژون فرانسه انتشار یافت.

1- Sherwood Anderson 2- John Dos Passos 3- Gertrude Stein 4- Poetry

۳- در زمان ما (۲) - این کتاب را در ۱۹۲۴ در پاریس انتشار داد

که بار دیگر با ملحقات و اضافاتی آنرا در آمریکا بچاپ رسانید و این بار نوول‌های کوتاه و ساده‌ای را در بین فصول کتاب سابق جای داد. این کتاب از مشهودات نویسنده حکایت میکند و بسیار ساده نوشته شده است و نخستین کتاب مستقل همینگوی بشمار می‌آید. داستانهای این کتاب که نتیجه مشاهده حوادث روزانه است بیشتر شبیه به پیش آمدهای ساده است که نویسنده با آنها روبرو شده و با قلم ساده برشته نگارش کشیده است. در این نخستین اثر اخلاق آمریکائی همینگوی که همان سرعت و سادگی و روش ماشینی و سرفه جوئی و اختصار و اخذ نتیجه فوری است آشکارا دیده میشود. قهرمان داستان بنام « نیک آدامس » جوان بی تجربه ایست که در نقش حوادث نقشه‌ای ندارد و بیشتر تماشاگر است تا بازیگر.

از فصول و داستانهای عمده این کتاب مانند (کلبه سرخ پوست)، (پایان یک چیز)، (پهلوان)، (باد سه روزه)، (یک داستان خیلی کوتاه)، (بازگشت سرباز)، (آقا و خانم الیوت)، (انقلابی)، (گربه در باران) و غیره میتوان چنین نتیجه گرفت که نویسنده حوادث ایام کودکی و جوانی خود را با پیش آمدها و تجارب محیط زندگی خود درآمیخته و بالتجربه قهرمان داستان خود را با روح سبک و دلی خالی و ساده و احیاناً فکری پوچ در پیچ و خم حوادث و دست اندازهای اجتماع سرگردان ساخته است - قهرمان داستان نگاه میکند، می بیند، متاثر میشود، مأیوس میگردد، به انتحار و مرگ با بی قیدی تماشا میکند و بالاخره جز

دربدري و آوارگی و فنا و مرگ چیزی از اجتماع پرشور و شر نتیجه نمیگیرد. نتایج جنگ، بیکاری، از دست دادن خانه و زندگی، فقر، و اخوردن در جامعه، گمنامی پس از قهرمانی، نداشتن قوه مبارزات انقلابی رنگ آمیزیهای مشخص داستان نخستین همینگوی است.

۴- سیلابهای بهاری (۱). که داستان ساده‌ای از حوادث ایام نویسنده است

۵- خورشید نیز طلوع میکند (۲). رمانی است که برای نویسنده

خود شهرت بیسابقه تحصیل کرد. در این داستان همینگوی وضع بعد از جنگ را حکایت میکند که آمریکائیان مقیم فرانسه که در حین جنگ بآن دیار گسیل گشته و نتوانسته‌اند پاریس، عروس دنیا، را بدرود گویند روزهای خود را در اعماق پست اجتماع یعنی در کاباره‌ها و خانه‌های عمومی میگذرانند و بدون کوچکترین اندیشه‌ای هوسبازی و شهوترانی را پیشه خود ساخته‌اند... این محیط فاسد که از دود سیگار و بخار آکل مه‌آلود گردیده و با صحبت‌های پست و عامیانه و بذله‌گوئیهای رکیک و اعمال شرم‌آور آمیخته شده است ناگهان به صحنه دیگری که حاکی از علاقه انسان به محیط روشن و خورشید درخشان است تبدیل میگردد و این بار هموطنان همینگوی در میدان‌های گاو‌بازان اسپانیا دیده میشوند...

۶- مردان بدون زنان (۳). این کتاب که در ۱۹۲۷ انتشار یافت

همینگوی را تا مقام یک نویسنده استاد بالا برد و ویرا مظهر مکتب خاص

1- Torrents of spring 2- The Sun also Rises 3- Men without Women.

داستان نویسی مرفقی قرار داد. این کتاب مجموعه داستانهایی است که هر يك در نوع خود بی نظیر است مانند (شكست ناپذیر) - (تپه‌هایی مانند فیل‌های سفید) - (وطن بتو چه میگوید) - (پنجاه هزار دلار) - (آدم‌کش‌ها) - (ده سرخ پوست) - (اکنون دراز میکشم) - (در کشور دیگری) - (يك سؤال ساده) و غیره که در آن نویسنده واقع بین از فورمولهای خشک و بیروح جهان بورژوازی، فقر، اضطراب از آینده، جنایت بر اثر عادی شدن جرم، بی‌اعتنائی به آئین و مقررات، احتیاج بزندگی لوکس و فانتزی بحث میکند و قهرمانان داستان برای سیر کردن شکم جانبازی میکنند، عشق را بخاطر زندگی می‌پسندند، رنج می‌برند و در عین یأس و اضطراب خود را امیدوار می‌سازند، بخاطر دوستی به جنایت دست می‌زنند و آنرا چیز مهمی نمیدانند، نهضت‌های اجتماعی را تشنج و بحران میدانند و با لبخند تمسخر آمیز همه چیز را بباد هجو و انتقاد می‌گیرند و بالاخره با بلهوسی و سادگی و سبکسری زیبائیهای کودکانه را در آغوش میکشند...

۷- بدرود به جنك (۱) - که در ۱۹۲۹ چاپ شده شرح وضع بعد از جنك است که در آن امیدواریهای سربازی که خسته و نزار پس از پایان جنك بوطن خود برگشته از بین میرود و زن در موقع وضع حمل می‌میرد و مرد با یأس و بدبینی و بی‌ایمانی جامعه را تحقیر مینماید.

در این داستان نویسنده صحنه‌های تراژیک را با سرعت و اختصار در پیش چشم خواننده میگذارد و پدیده‌های اشمزآور جهان کهنه و

فرسوده را نمایش میدهد.

۸- مرگ در بعد از ظهر (۱) - که در ۱۹۳۲ منتشر گردید.

۹- برنده سهمی ندارد (۲) - که در ۱۹۳۳ چاپ شد عبارت از

مجموعه داستانهای کوتاهی است که قهرمانان آنها مردمانی مایوس، مضطرب، سرگشته، حسود، عصبانی و بالاخره پیرو عقیده ینهلیم هستند که روح عریان در تمام گفتار و رفتارشان آشکار است.

بعضی از آن داستانها عبارتند از:

روشنائی جهان (۳)

پس از طوفان (۴)

آنطور که هرگز نخواهی بود (۵)

۱۰- تپه‌های سبز آفریقا - (۶) در اواخر سال ۱۹۳۵ میلادی

انتشار یافت تقریباً سفرنامه مسافرت نویسنده به قطعه آفریقا است که در آن همینگوی از لذتها و تفریحات سفر بخوشی یاد میکند و بدینوسیله میکوشد احساسات تند و رقیق خود را که در آثار قبلی وی نمایانست تسکین دهد و ناامایمات محیط زندگی را در آغوش طبیعت باصفا و طراوت جبران نماید ولی اثرات جامعه منحط بورژوازی و مفاسد عمیق سازمانهای کهنه و فرسوده چیزی نیست که روح و دل حساس نویسنده از آن فارغ‌البال باشد و این تألمات شدید در آثار بعدی وی منعکس است. از داستانهای این

- 1- Death in the afternoon 2- Winner Take Nothing
3- The Light of the world 4- After the Storm 5- A Way
you will Never Be 6- The freen Hills of Africa.

سفرنامه که حکایت از لطافت روح و رقت طبع نویسنده و زیبایی وحشی طبیعت و خشونت محیط اجتماعی مینماید میتواند داستانهای مانند « برفهای کلیمانجارو (۱) » و « زندگی کوتاه فرانسیس مکومبر (۲) » را نام برد.

در این داستانها قهرمانان همینگوی درمیان تضادهای اجتماع اسیر و سرگردانند ولی چون هنوز راه حل منطقی را پیدا نکرده اند جز مرگ چاره ای برای رهایی از دردهای جسمی و روحی خود ندارند. خوشبختانه همینگوی این تضاد را در آثار بعدی خود در طریقه متریقی و دموکراسی پیدا میکند و قهرمانان وی تسلیم و نومید نمیشوند بلکه دنیا را با چشم روشن می بینند و زیبایی آن روح مبارزه را در آنها پرورش میدهد و راه حل عاقلانه را بدست می آورند.

۱۱- داشتن و نداشتن (۳) - که در ۱۹۳۷ بشکل رومان مستقل

منتشر گردید.

۱۲- ستون پنجم و اولین چهل و نه داستان (۴) - که در ۱۹۳۸

بشکل مجموعه داستانها منتشر گردید.

۱۳- برای که ناقوس مرگ میزنند (۵) - که شاهکار و آخرین اثر

نویسنده بشمار میاید در ۱۹۴۰ میلادی منتشر شده است.

این کتاب که نتیجه مسافرت و مشاهدات نویسنده در کشور اسپانیا

1- The Snows of Kilimanjaroo 2- Short Happy Life of Francis Macomber 3- To have and Have not 4- The Fifth Column and the 'first Forry - nine Stories. 5- For whome the Bell Tolls

و ملاحظه جنگهای داخلی آن مرز بوم و مبارزه طرفداران فرانکو و جمهوریخواهان اسپانیاست بی نهایت استادانه نوشته شده است. در این کتاب قهرمانان داستانها علاقه شدیدی به اجتماع و مسائل سیاسی نشان میدهند، محرك آنان فقط زندگی مادی و بدون هدف و ایده آل بورژوازی نیست بلکه برای ریشه کن کردن بدبختی ها و عقب ماندگیها و تحصیل آزادی سیاسی و اقتصادی می جنگند و مبارزه خستگی ناپذیری بر علیه مظالم و مفاسد اجتماعی ادامه میدهند.



ارنست همینگوی نویسنده ایست که معرف وضع اجتماعی و اقتصادی عصر و در واقع روح زمان خود میباشد چه وقتی پا بر صحنه نویسندگی گذاشت که آمریکای بعد از جنگ بین الملل گرفتار بحران اقتصادی، ورشکستگی بنگاههای بازرگانی و بهره برداری، بیکاری، از دست رفتن اهدوخته های مردم، بدبینی و یأس حاصله از فشار زندگی ناشی از رژیم اجتماعی کهنه بود. ازینرو همینگوی با مسائل جدیدی روبرو شد که آنها را در آثار خود منعکس کرد. این نویسنده بقدری تحت تأثیر آثار و شرایط اجتماعی محیط واقع گردید که شاید نظیر آن در هیچیک از نویسندگان معاصر دیده نشود.

سبک همینگوی در آثار خود «واقع نویسی» است که ناشی از واقع بینی نویسنده است.

همینگوی عقاید شخصی خود را بنام قهرمانان بقلم نمیآورد بلکه با بیطرفی و بی نظری کامل تأثرات ناشی از محیط اجتماعی را منعکس می سازد.

هیجانی که از خواندن آثار این نویسنده در روح خواننده ایجاد میشود بهیچوجه مربوط به دخالت فکر و روح و تأثرات خود نویسنده نیست و هرگز نویسنده سعی نمیکند که ایجاد تأثر نماید و بلکه حکایت و حادثه و واقعه و یا طرز فکر و خیالات و آرزوهای قهرمانان وی تأثیر انگیز است و قلم همینگوی وظیفه آینه را در نشان دادن تأثرات و منعکس ساختن آن ایفاء میکند.

همینگوی این سبک را بکمال میرساند و رفته رفته در روح و قلب قهرمانان خود رسوخ میکند و با قدرت بی نظیر زیباییها و معایب و سایه و روشن طبیعت و نشیب و فراز افکار و احساسات را با کمال زبردستی نقاشی میکند تا جایی پیشرفت مینماید که اکثر منتقدین ادبی اذعان دارند که بهتر و کاملتر از آن میسر نیست.

همینگوی در ادبیات معاصر آمریکا مقام ارجمندی را بدست آورده است و از روی حق و انصاف در طبقه اول جای دارد. وی نویسنده ایست که آرزو میکند همیشه خوب بنویسد و وقتی راجع بدیگران فکر میکند به بهترین وجهی نوشته خود را بحال آنان مفید قرار دهد. وی نویسندگی را مشکلتر از شاعری میدانند و برای رسیدن به نویسندگی ذوق - قریحه - انتظام درکار - طرز تفکر صحیح - وجدان تغییر ناپذیر و هوش تیز را لازم میشمارد و نوشته ای را که در نتیجه این شرایط بوجود آید قابل خواندن و بذهن سپردن میدانند و پیش آمد و حوادث را برای تحریک و تقویت قریحه نویسندگی ضروری میشمارد.

همینگوی درکار نویسندگی به فکر تجارت نیست و برای دست یافتن

بزندگی لوکس و داشتن ثروت سرشار ننویسد و قلم خود را مزدور نمیکند زیرا معتقد است که این کار باعث آن میشود که آثار نویسنده از روی عجله و بدون سلیقه و بر حسب میل انتشار دهنده و بالاخره بدون هدف بوده و آن اثر و شوری را که لازم است در خوانندگان ایجاد نکند.

همینگوی از نویسندگان سلف و معاصر آمریکایی با اعتقاد باینکه نویسنده بزرگ نادر و کمیاب است هانری جیمس (۱) و مارك تواین (۲) و کیپلینگ (۳) را ترجیح میدهد و معتقد است که اغلب نویسندگان آمریکایی بیشتر به درد غرور و خودپسندی و بدست آوردن ثروت هنگفت گرفتار میشوند و در تماس با همدیگر مانند طفیلی ها افکار و احساسات و اندیشه ها و ابداعات همدیگر را شاید هم بدون اراده می ربایند و سعی میکنند آنرا زودتر در بازار ادبیات پر مشتری آمریکا بفروش رسانند و چون در اثر زیاده روی و پرکاری و استغراق در زندگی از حیث هنر و قریحه پیشرفت نمیکند خوانندگان آنها توجه خود را کمتر و یا قطع مینمایند و از اینراه کار نویسندگی از پیشرفت و ترقی باز میمانند.

خود همینگوی از انتقاد واقع بینی قصد خود فروشی ندارد بلکه آثار و نوشته های وی حاکی ازینست که این نویسنده با هدف عالی و قصد خدمت به مردم و بایک تکنیک قوی توانسته است از تأثیر عوامل مخرب حیات بورژوازی که هنر و قریحه را برای پول استخدام میکند برکنار بماند.

هانری بردو

متولد در ۱۸۷۰

هانری بردو (۱) نویسنده و داستان‌نویس معروف معاصر فرانسه است که در سال ۱۸۷۰ میلادی در شهر تونون (۲) بدنیا آمده است. هانری بردو از لحاظ ادبی مقام بزرگی در ادبیات فرانسه بدست آورده و در بلاغت و فصاحت در صف اول نویسندگان معاصر فرانسه قرار دارد. وی بر اثر شهرت بزرگ خود در ۱۹۱۹ بکارمندی آکادمی فرانسه انتخاب شد.

وی در جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ با درجهٔ سروانی در ارتش خدمت کرده و جنگ بین‌المللی اخیر را هم بچشم خود دیده است و ازین رو در ۱۹۴۰ کتابی بنام (دیوارها پایدار است) نوشته که در آن عوامل و علل واقعی شکست فرانسه را با قلم موشکاف و دقیق و با تکیه بمطالعات عمیق تاریخی و سیاسی و اجتماعی شرح داده است.

هانری بردو از تیپ نویسندگان رئاکسیونر میباشد و تأثیر اصول

1- Henri Bordeaux 2- Thonon

کهنه و عقاید فرسوده را برای استحکام بنیان اجتماعی ملت‌ها ضروری
میشمارد. وی مخالف تجزیه سیاست از مذهب می‌باشد. عقیده سیاسی
وی سلطنت‌طلبی و در عقیده مذهبی پیرو عقاید پاپ و خود کاتولیک
متعصب است و مخالف ماسینیسیم و صنایع سنگین می‌باشد و رفاه عامه را
در پیشرفت امور فلاحتی و بازگشت بزندگی ساده روستائی میداند.



گابریل دانونزیو

۱۸۶۴ - ۱۹۳۷

گابریل دانونزیو (۱) نویسنده بزرگ و معروف ایتالیاست که در ادبیات عصر جدید جهان مقام شامخی دارد و بقدری در بین ملت خود محبوبیت داشت که در سال ۱۹۳۷ که رخت از این جهان بر بست بزرگترین تجلیل و احترام را که شاید در قرن بیستم بیسابقه بود برای وی انجام دادند.

دانونزیو که در سرزمین کهن سال ذوق و هنر زیسته ، با قریحه شاعرانه و بیان لطیف بهترین و گرمترین هیجانات قلبی انسانی را در آثار خود نمایش داده است بطوریکه نوشته های وی مانند زندگی شخصی نویسنده پر از عشق و شور و نشاط است .

* سبك وی جاندار ، حساس ، لطیف و زیباست - آهنگ كلام وی دلنشین تر از ترنم مرغان و روحپرورتر از ترانه آبشار است. نوشته های وی گوئی پریانی هستند که در هوای نیلی با آهنگ موزیک رقصهای مستانه میکنند. دانونزیو کسی است که در زبان ایتالیائی برجسته ترین نمونه نویسندگی و در ادبیات آن کشور بزرگترین نماینده ذوق و هنر است.

آثار گابریل دانونزیو تقریباً همه زبانهای معروف جهان ترجمه شده

که از آن جمله است :

پیروزی مرک - هوس - دوشیزگان - آتش .

نویسنده این آثار احساسات رقیق بشری و مبارزه بین عقل و عشق و وظیفه و محبت را به بهترین طرزی نشان داده و مخصوصاً لحظات بحرانی زندگی جوانان را که بر سر دو راهی حیات مدتها گرفتار و سرگردان میمانند بخوبی تجسم کرده است چنانکه در داستان "هوس" اسرار روح زن جوانی را تجزیه و تشریح کرده و جنگ تن بتن بین نیروی اراده و عشق را نمایش داده است.



یوجین اونیل

متولد در ۱۸۸۸

یوجین اونیل (۱) را که در واقع نویسنده زبردستی است روزنامه‌های آمریکا «نهلوان ادبی شماره یک» لقب داده‌اند. اگر چه بعضی ایراد کرده‌اند که در آمریکا «شماره یک» فراوان است اما تردید پذیر نیست که همچنانکه والت ویتمن بزرگترین شاعر آمریکاست یوجین اونیل نیز در نوشتن نمایشنامه مقام اول را دارد.

یوجین اونیل زندگی پر حادثه‌ای داشته است: در ۱۶ اکتبر ۱۸۸۸ در مهمانخانه‌ای واقع در نیویورک بدنیا آمده، پدرش جیمس اونیل بازیگر معروفی بود و یوجین از همان کودکی بانمایش سروکار داشت.

در ۱۹۰۹ برای بدست آوردن طلا به هندوراس رفت ولی در آنجا به مالاریا دچار شد. پس از آن به مسافرت‌های دریائی پرداخت و چنانکه خود گفته است میخواست دریانورد خشنی بیار آید. اما در ۱۹۱۲ بیمار شد و شش ماه در آسایشگاه مسلولین گذراند. در این مدت تحول فوق‌العاده‌ای در افکارش پیدا شد و پس از چند ماه که در آسایشگاه گذراند اولین نمایشنامه خود را نوشت. از آن پس در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۵ بنویسندگی

ادامه داد و رموز این فن را آموخته در آن استاد شد و در سال ۱۹۳۶ بگرفتن جایزه نوبل در ادبیات توفیق یافت.

اونیل بیشتر نمایشنامه‌های کوتاه مینویسد، آثارش دقیق و استادانه است. دنیائی که او وصف میکند دنیای مردم عادی و عوام است، او خود در طی زندگی بر حادثه‌اش با این طبقه آشنا شده و حالات ایشان را خوب دریافته است. شیوه انشاء و لغات و عبارات او نیز بهمین مناسبت از زبان عوام آمریکا اقتباس شده است.

اونیل در فن درام نویسی تنوع و تازگی بسیار نیز بوجود آورده است. بعضی از نمایشنامه‌های یک پرده‌ای او به تابلوهای مختلف تقسیم شده که این نکته را باید نتیجه تأثیر فن سینما در تئاتر دانست.

یکی از نمایشنامه‌های یوجین اونیل بنام (پیش از ناشتائی) بوسیله صادق چوبک به فارسی ترجمه شده است.



آنتون چخوف

۱۸۶۰ - ۱۹۰۴

از نویسندگان بزرگ اواخر قرن نوزدهم که به قرن معاصر هم تعلق دارد آنتون پاولویچ چخوف (۱) درام‌نویس و داستان‌سرای معروف روسیه است که بایک عمر کم آثار زیادی از خود بیادگار گذاشته است. وی در ۱۹ ژانویه ۱۸۶۰ در شهر تاگانروک در آغوش یک خانواده بی‌چیز و معتقد بسنن و آداب قدیمی و ملی بدنیا آمد. جد چخوف از سرفهائی بود که با صرفه‌جویی و کار زیاد آزادی و حیات خود و خانواده‌اش را از ارباب خویش باز خرید کرده بود! پدرش با داد و ستد جزئی که داشت نمیتوانست هزینه زندگی خانواده را تأمین نماید و از این رو آنتون کوچک در آغاز زندگی با قیافه شوم فقر آشنا گردید و به اثرات مخرب آن پی برد. با آنکه چخوف در سختی و فشار زندگی می‌نمود لکن با عزت نفسی که داشت کوچکترین گله و شکایتی ابراز نمیکرد و با کار و کوشش فراوان در پی تکمیل تحصیلات خود بود - ازین رو با موفقیت تحصیلات مقدماتی را خاتمه داده و برای تحصیل در دانشکده پزشکی عازم مسکو شد.

وی تنها به تحصیل در دانشکده اکتفا نکرده و بسائقه ذوق فطری

1- Anton Pavlevitch Tchekhov

به نوشتن داستانها و نوولها و مقالات در مطبوعات فکاهی سرگرم شد و باینجهت وقتی در ۱۸۸۴ دانشکده را تمام کرد شغل طبابت را باحرفه نویسندگی توأم ساخت ولی بعدها تمام اوقات خود را وقف نوشتن کرد و ازینراه مقام شامخی در دنیا بدست آورد.

آنتون چخوف بر اثر فقر و استیصال دوران کودکی و زحمات شبانه روزی دوران جوانی در سی سالگی مبتلا به بیماری خانمانسوزسل گردید که تا پایان حیات کوتاه وی مونس این نویسنده بزرگ بود و بالاخره هم باعث مرگ وی گردید.

با آنکه چخوف مریض بود و با آنکه خودش هم طیب و از مرض خود اطلاع داشت با اینوصف دی از کار و کوشش دست برنمیداشت و تقریباً تمام ساعات فراغت خود را سرگرم نوشتن بود و برای مطالعه روحیات و احوال عموم مردم و طبقات مختلف به مسافرتها و گردشهای پرزحمتی تن میداد چنانکه در ۱۸۹۰ راه سخت و دور و دراز سیبری را درپیش گرفت و در آنجا وضع تبعیدیها را مطالعه کرد و ازین سفر ره آوردی بنام «جزیره ساخالین» برای ستمدیدگان رژیم تزاری ارمغان آورد.

آنتون چخوف در سال ۱۹۰۰ بر اثر توجه نویسندگان و دانشمندان و قاطبه ملت به وی و در نتیجه نفوذ شهرت انکار ناپذیر خود بکارمندی افتخاری آکادمی روسیه انتخاب شد و مورد تقدیر فراوان قرار گرفت.

در محیط تاثیر نمایشنامههای وی با اشتیاق زیاد استقبال شد و اغلب از پیسهای وی در صحنه نمایشگاه آکادمی مسکو بمعرض تماشا گذارده شد و درسایر پایتختهای اروپا هم مورد نمایش و تحسین تماشاگران قرار گرفت.

در جهان هنر و ادب پیروزی روز افزون چخوف افتخارات زیادی برای وی فراهم آورد و آکادمی برای مجموعه داستانهایش جایزه پوشکین را بوی اهداء کرد.

آنتون چخوف به نویسندگی خود ادامه میداد که بیماری وی شدت کرد و بدستور پزشکان ناگزیر به نقاط جنوبی فرانسه رفت و با آنکه کارکردن برایش زیان داشت دست از کارهای ادبی نکشید و پس از مدتی اقامت در آن کشور به مسافرت خود در ایتالیا و آلمان ادامه داد و بالاخره به وطن خود برگشته و در ۲۵ ژانویه ۱۹۰۴ بسن چهل و چهار با مرض سل از دنیا رفت.



چخوف که از ستارگان درخشان ادبیات شوروی است در مدت یکربع قرن نویسندگی با آثار فراوان خود از داستان و حکایت و نمایشنامه و نوول و غیره دنیائی را بحیرت وتحسین واداشته است.

شاهکارهایی که چخوف بجهان هنر و ادب تسلیم کرده نه تنها سرمشق نویسندگان معاصر و آینده ملت روس میباشد بلکه بر اثر مطالعه آثار وی نویسندگان اروپائی و آمریکائی مخصوصاً نمایشنامه نویس ها استفاده شایان برده و سبک و طرز فکر و نگارش ویرا تقلید کردند.

محیط زندگی چخوف در تحت سلطه رژیم استبدادی تزار بوده و در نتیجه آن آثار شوم حکومت استبدادی از مظالم دربار، فساد سازمانهای اداری، رشوه خواری، فقر، مرض، جهل، بدبینی و یأس عمومی کشور روسیه را تحت استیلای خود گرفته بود، چخوف این اوضاع را

میدید و بانیروی فکر و قلم بمبارزه با عوامل فساد و استبداد میپرداخت. چخوف نویسندهٔ مردمپرست، بشر دوست، آزادیخواه و روشنفکر بود و داستانهای وی حکایت از افکار مترقی وی مینماید. وی با تمام قوا از آزادی دفاع کرده، برای دسترسی مردم به حقوق خود کوشش نموده، با انتقاد از اصول اجتماعی و وضع موجود، مردم را به سوی ترقی فکری و اخلاقی سوق داده است.

با آنکه چخوف همیشه بیمار بود و عوامل عذاب و ناراحتی وی به حد فراوان در جامعه وجود داشت و روح حساس او را فشار میداد با اینحال در کمال خوش بینی و نشاط و طیفهٔ سنگین خود را در هدایت افکار و عقول و مبارزه با مفاسد و مظالم اجتماعی انجام میداد... خوشحالی وی در برابر نویسندگان بدبین و مأیوس امری است که امتیاز خاصی بوی بخشیده و او برخلاف آنان که میگفتند مفاسد اجتماعی اجتناب ناپذیر است آنها را از بین رفتنی و تمام شدنی میدانست و بهیچوجه حاضر نبود در برابر بدی تسلیم شود.



آثار عمدهٔ چخوف عبارتند از:

علامت زمانه - که مضمون آن با ایهام و کنایه از دوران پراز وحشت و ترور زمان آلکساندر سوم گرفته شده است - در این داستان مردی نسبت به دختر جوانی اظهار عشق میکند ولی برادرش که بماهیت پست عاشق دروغگو آشناست و میداند که وی آلت دست جنایات طبقهٔ حاکمه و منظورش آگاهی به اسرار این زن و مرد جوان است خواهر

خود را تنبیه کرده و بر رفتار احتیاط آمیز و امیدارد.

خاطرات يك دختر جوان - كه مفاد آن شبیه داستان فوق

و حکایت دختر جوانی است که از پنجره اطاق خود جوان زیبایی را می بیند و پابند زیبایی وی میشود ولی جوان که حاسوس دولت است برادر دختر را به زندان میافکند و در نتیجه دختر از این جوان بدجنس ابراز نفرت ویزاری مینماید.

اطلاع - در این داستان فساد سازمانهای دولتی نشان داده شده است بدین شرح که مردی برای انجام تقاضای خود به یکی از کارمندان ادارات مراجعه میکند، کارمند مذکور بیکار و باصطلاح سرگرم مگس پرانی است ولی هیچگونه توجه و اعتنائی به مراجعه کننده ندارد اما چون موضوع رشوه بمیان میآید کارمند مثل یکنفر نوکر بزرگترین احترام را در حق وی انجام میدهد و خبر مورد احتیاج را با اطلاعات دیگر در دسترس مراجعه کننده میگذارد.

چاق و لاغر - مربوط به اخلاق مستخدمین دولتی است که دو نفر دوست قدیمی مدتی همدیگر را ندیده اند، چون بهم میرسند برخوردشان صمیمانه است و از روزهای گذشته با گرمی و نشاط صحبت میکنند ولی چون از وضع اداری خود صحبت بمیان میآورند و متوجه فرق رتبه و مقام همدیگر میشوند جریان کاملاً بهم میخورد و مرد لاغر که رتبه سه دارد در برابر مرد چاق که پایه هشت دارا میباشد خود را گم میکند و زبانش بند میافتد. در این داستان بطور روشن خوی تملق گوئی و زبونی مرئوسین در برابر رؤساء تشریح شده است.

مرک کارمند داستان مستخدم پیر و نحیف و بدبختی است که در تئاتر اشتباهاً به کله طاس يك کارمند عالیرتبه عطسه کرده و از این واقعه مدتش و ناگوار وقتی به خانه برگشته از خوف و وحشت قالب تهی کرده است.

متلون - در این داستان ستوان پریشیه، افسر شهربانی، نمونه دنايت و پستی است که در برابر مافوقها، حتی سك قوی هیکل خود، بقدری کوچک و مطیع میشود که دست و پای خود را گم میکند، ولی در برابر زیر دستان و افراد عادی بی اندازه خشن و مغرور است که از هیچگونه زورگوئی و استبداد خودداری نمیکند.

موژیکها - موژیکها شرح وضع رقت انگیز و زندگی پر از رنج و محنت روستائیان است، این داستان حکایت نوکری است که از شدت بدبختی و پریشانی به ده پناه آورده ولی در آنجا هم فشار مأمورین و تعدی زورگویان او را تا آخرین مرحله تیره روزی و تنگدستی میکشاند. با این داستان فساد رژیم تزاری نمایان شده است.

سرگذشت غم انگیز - داستان پزشك پر آوازه ایست که با وجود علم و دانش و معاشرت با افراد مطلع وضع اجتماعی را نمیتواند درك کند و از چاره جوئی به دردهای جامعه ناتوانست و چون به ضعف خود پی میبرد یأس و بدبینی در روح وی رسوخ میکند و در تمام مشکلات و مسائل عمومی منفی بافی را شعار خود قرار میدهد.

انسان زیر سرپوش - در این داستان وضع روحی و رژیم زندگی

افرادی تجسم یافته که وضع حاضره (۱) را ستایش میکنند و از تحولات اجتماعی و قانون تکامل بیزارند و دیوانهوار سعی میکنند که جبر تاریخ و سیر طبیعی را عقیم گذارند. در این داستان معلمی بنام بیلیگوف که مدت پانزده سال در يك دیرستان کار کرده و چتر و گالش را همیشه با خود همراه داشته و بادست‌های پنهانی حمایت میشده باعث خوف و هراس شدیدی در محیط کار خود میگردد زیرا به اصول مقرر اجتماعی پای بند است و هیچکس نمیتواند کوچکترین گله و شکایتی از وضع زندگی خود نماید و نارضایتی خود را ابراز دارد زیرا مقررات موجود مخالف آنست و بیلیگوف هم معتقد به مقررات است. این معلم که گویا در زیر سرپوش زندگی میکند دون‌کیشوت و یا باصطلاح خود مان پهلوان پنبه‌ایست که هم مخوف و هم مضحك است و بیهوده میکوشد که چرخ زمانه را به عقب برگرداند و آنرا در زیر سرپوش نگاهدارد...

بدبختی - در این داستان ماهیت بدبختی با زبردستی و موشکافی نشان داده شده است و آن سرگذشت آهنگری است که چهل سال در آغوش بدبختی باهمسر خود زندگانی کرده و در این مدت همسر ناتوان بتمام تحمیلات وی تن در داده و بدمستی‌های او را باخوشحالی برگذار کرده است. این زن مریض میشود، فصل زمستان و راهها پر از برف و هوا طوفانی است. مرد تیره روز زن تیره روزتر از خود را با عرابه‌ای به بیمارستان میبرد. در راه خاطرات شوم گذشته و ناگواریهای زندگی پیش چشمش رژه میدهند، بر حال زنش متأثر میشود و بامید اینکه در

بیمارستان زن خود را معالجه نماید بافکار شیرین غوطه میخورد و برای طبیب بیمارستان ارمغان 'زیبائی از کارهای دستی در خیال خود تهیه میکند و چون بخود میآید و بروی زنش نگاه میکند باکمال تأثر می بیند که روح وی از چنگال اسارت و بدبختی نجات یافته است. پیرمرد باکولاک و طوفان دست به گریبان و همسر خود را هم از دست داده است، راه را گم میکند و پس از دو روز که در بیمارستان از حال اغما بهوش میآید می بیند که همه چیزش از دست وی رفته، حتی قادر نیست زن خود را دفن نماید و اسب عاریتی را بصاحبش برگرداند و ارمغان طبیب راتپیه کند، اینجاست که پیرمرد در چنگال بدبختی زبون میشود و فقط آرزو دارد که روزگار چندی بوی مهلت دهد تا بتواند گذشته را تلافی نماید...

پشتیبانی - این داستان نمایش اخلاق اتکالی کارمند جوانی است

که بهر گونه سرشکستگی برای ارتقاء به پایه بالاتر تن در میدهد.

آزادیخواه - داستان کسی است که فریفته افکار دموکراسی است و در برابر زورگویان و مردمان خشن حاضر بتواضع نیست ولی چون ایمان راسخ ندارد وقتی زنش ویرا برای تبریک جشنی به پیش رؤسایش میفرستد وی ابتدا آنها را به باد تعرض و ناسزا میگیرد ولی سرانجام در برابر آنان تسلیم میشود.

یک روح کوچک آزادیخواه - مضمون آن شبیه داستان سابق و نتیجه آن اینست که این روح کوچک معتقد است که نباید در آزادیخواهی افراط کرد.

نماینده مجلس - این نماینده هم از تیپ آزادیخواهان سطحی و

معتدل است که مأمور میشود اعتراضات مردم را به رئیس برساند ولی چون وارد دفتر وی میگردد خوف و وحشت روح او را تسخیر میکند و با کمال تواضع با وی صحبت میکند و در پایان با پولی که همراه داشته بلیط های لاتاری را که رئیس بوی میدهد خریداری میکند.

حقیقت خالص - در این داستان منشی دادگاهی که از وضع زندگی خود ناراضی است به پیش رئیس میرود ولی چون ضعیف و سست و بی اراده است تصمیم وی تبدیل میشود و غیر از اینکه خود را ملامت کند و نالایق شمارد کار دیگری انجام نمیدهد.

رشته فرنگی - مضمون آن از روح زبونی و خواری فرمانبر در برابر فرمانروا الهام شده که یکنفر خدمتکار در برابر ارباب خود که در حساب با او پا میزند تسلیم میشود و با آنکه کم و بیش متوجه می باشد ولی چون زبون و سرشکسته است بدون مخالفت میپذیرد. چگونه زن قانونی گرفتم - داستانی است که در آن با فریب و تظاهر و در زیر ماسک عشق برای تأمین منافع پست مادی زناشوئی انجام میگیرد.

طبیعت پر معما - مربوط به اختلاف در روابط بین همسران است که در آن زن چون ضعیف و زبون است از دست مرد متحمل زجر و ستم میشود.

یک مرد جوان - نویسنده جوانی است که اوضاع اجتماعی را انتقاد میکند و با روح استهزاء و لبخند تمسخر نوشته های فکاهی خود را قوت

میدهد و با آثار خود به اداره مجله میرود ولی مدیر مجله که مدافع منافع هیئت حاکمه است این روح انتقادی هزل آمیز را به فساد تعبیر و جوان را سرزنش میکند که چرا در اول جوانی باین اندازه فاسد است؟! ایوانوف - در این نمایشنامه پهلوان داستان، که جوان روشنفکر ناتوان و خام و دو دل است و راه بر آوردن آرزوهای خود را نمیتواند تشخیص دهد و اگر هم بتواند اراده اقدام به آن را ندارد، بهر چیز بهانه میگیرد و در یأس و ناکامی گرفتار است و برای نجات از مشکلات زندگی جز خودکشی راهی نمی بیند.

داستان کسالت آور - قهرمان داستان دارای فکر ثابت (۱) است و برای اثبات عقیده خود استدلال دور و دراز و کسل کننده میآورد. جنگ تن به تن - قهرمان داستان لایوسکی، از نجباء و اشراف روسیه است که نماینده تیپ بیکاره و دارای فکر سست و ضعیف میباشد. باغچه آلبالو - در این درام مقدمات انقراض طبقات اشراف نمایش داده شده است که جای آنها را تیپ های جدی و حریص باکار و فعالیت می گیرند.

رؤیاها - داستان تیره روزانی است که اسیر طبقه حاکمه هستند. در تبعیدگاه - شرح وضع زندگی کسانی است که در تبعید بسر میبرند. وانکا - حکایت دخترک کوچکی است که از قیود و مظالم اجتماعی به پدر بزرگ خود شکایت میکند.

میل بخوابیدن - داستان خادمه ایست که يك عمر در زجر و ستمكشی روزگار میگذرانند و چون شبها بیخوابی میکشد يك شب میل به خوابیدن او را به خیال میاندازد که آقا کوچولو را خفه نماید ...
سه خواهر - در این نمایشنامه تنبلی طبقات مفتخور و رنج و کار و کوشش طبقات زحمتکش نمایانده شده است .

دیگر از داستانها و نوولها و نمایشنامههای چخوف عبارتند از :
دشت ها - اطاق شماره ۶ - يك واقعه جالب - مرغابی دریائی -
مرد ناشناس - خاطرات يك استاد - عمو و انیا - تمشك تیغ دار -
مشاور مخصوص - خواب آلود - اندوه - جنایتکار و غیره ...



چخوف بطوریکه شاید و باید به فارسی زبانان شناسانده نشده است و با آنکه در صف نویسندگان درجه اول دنیا قرار دارد از آثار وی جز معدودی ترجمه نشده است ، اولین بار در ۱۳۱۰ صادق هدایت داستان « تمشك تیغ دار » و سپس داستان دیگر بنام « مشاور مخصوص » را ترجمه کرد . از ۱۳۲۰ باین طرف بوسیله انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی و ارباب مجلات و جراید پاره ای از داستانهای چخوف ترجمه و چاپ شد و نیز محمد آسیم و احمد میرفندرسکی بعضی از آثار این نویسنده را ترجمه کرده اند - داستان « موزیکها » را کریم کشاورز ، « خاطرات يك استاد » را علی پاکبین و « انسان زیرسربوش » را خیلش ترجمه کرده اند که به چاپ رسیده است و نیز داستانهای اندوه - خواب آلود و جنایتکار هم به چاپ رسیده است .



چخوف از روی واقع و انصاف استاد درام و نمایشنامه و داستان و معلم و راهنمای اغلب درامنویسان و افسانه سرایان بزرگ معاصر بشمار میآید چخوف نویسنده ایست که با بی پروائی و بحد کمال توانسته اوضاع عمومی زمان خود را از جنبه های گوناگون اداری ، سیاسی ، اجتماعی ، اخلاقی و معرفة النفسی تجسم نماید ، از طرز حکومت تزاری و استبداد و اصول خانخانی و اجحاف و تعدی زورگویان و اشراف شدیداً انتقاد و از حقوق مظلومین با قدرت تمام دفاع کرده است . وی تیپ های مختلف و طبقات گوناگون را با اخلاق و صفات خاصه تصور نموده است . شاید کمتر وضع و حالتی باشد که چخوف با قلم موشکاف آنرا نقاشی نه کرده باشد . وی از کارمند ، درباری ، روشنفکر ، جوان ، پیر ، کارگر ، آزادیخواه ، عاشق ، ارباب ، زارع ، و تقریباً عموم افرادی را که در جامعه وجود دارند سخن رانده و تمام مسائل و مشکلات زندگی را نشان داده است . چخوف برای سرگرمی داستان بقلم نمیآورد و برای تماشا درام نمی نویسد بلکه هدف عالی و روح زنده خود را در داستان و نمایشنامه منعکس مینماید . وی با فساد و دروغ ، خودنمایی ، سرشکستگی منفی بافی ، کوتاه نظری ، تحمل ظلم ، آزادیخواهی دروغی و بالاخره صفات منفی با کمال خشونت مبارزه میکند و جامعه عقب مانده را به آینده درخشان و زندگانی سعادتمندانه امیدوار میسازد و برای رسیدن به اصول امترقی افکار برجسته ای به خوانندگان تلقین میکند .

چخوف با مظاهر نقص و درماندگی مبارزه دارد و معتقد است که

« انسان باید از حیث باطن و ظاهر زیبا و آراسته و از عیب و نقص مبری باشد »

وی بایمان ساده و رسا، دور از تکلفات ادبی زندگی عمومی هموطنان خود را تشریح کرده و حقایق زنده و جاندار را در قالب عبارات ساده و حساس نمایانده است - چخوف مستقیماً پند و اندرز نمیدهد و مناعت نفس خواننده را جریحه دار نمیکند بلکه با مجسم کردن حالات و وقایع و اوضاع زندگی انسان را راهنمایی و خوی نیک را در لفافه داستان و نمایش بطور تدریجی در روح شخص تزریق مینماید.

چخوف همان اندازه که به کتاب و مطبوعات تعلق دارد همان اندازه هم بجهان هنرپیشگی و نمایش وابسته است - درام های وی در صحنه های نمایش شوروی و شاید تمام تماشاخانه های معروف جهان بمعرض نمایش گذارده شده و بدون اغراق چخوف بادرام های خود به عالم نمایش روح و نیرو بخشیده است.

ماکسیم گورکی آنتون چخوف را شناخته و در نوشته های خود به دیگران شناسانده است، این نویسنده بزرگ در حق چخوف میگوید :
 « وی باداستان نویسی کار بزرگی را از پیش برده زیرا مردم را از زندگی پست و نفرت انگیز خود بیزار کرده و آنانرا برای قبول زندگی نوین و نشاط آمیز آماده ساخته است - داستانهای چخوف آهنگ دلآوری و عشق بزندگی را در دلها منعکس میسازد - در آثار چخوف تسلط بر زندگی نمایان است، وی مافوق زمان قرار دارد و آشفته گی ها و نابخردیها را بطرز عالی مجسم میسازد »

ماکسیم گورکی مقام ادبی و اجتماعی چخوف را باین عبارات نشان میدهد: «چخوف، دوست بزرگ، بیطرف، باهوش، صمیمی و بالیمان کشور خود روسیه است. وی کسی است که در غم و شادی و رنج و راحت وطن خود شریک است، نام این مرد بزرگ برای همیشه باخط برجسته در پیشانی روسیه ثبت است، آثار وی در فهم زندگی و راهنمایی اجتماعی همیشه مورد استفاده و باقرون و اعصار همعنان خواهد بود...»

برای معرفت کامل به ارزش ادبی و اجتماعی چخوف باید آثار او را خواند تا دید که این استاد بی همتا در محیط تاریک روسیه با چراغ نورانی فکر و ذوق و قلم خود چگونه شاهراهی باز کرده و چسان بادیو خودسری و جهل و فساد یک عمر مبارزه نموده و بالاخره یک آینده روشن و سعادت‌مندانه را پی ریزی کرده است.

نفوذ چخوف در ادبیات جهانی باندازه ایست که نویسندگان بزرگ مانند برناردشو، استفان زویگ، همینگوی، توماس مان و غیره او را به استادی می‌پذیرند و نوشته‌های او را سرمشق آثار خود میدانند.



آندره موروا

متولد در ۱۸۹۲

آندره موروا (۱) بیوگرافی نویس و داستانسرای معروف معاصر فرانسه است که با سبک خاص خود در شرح احوال هنرمندان و بزرگان شهرت بسزائی کسب کرده است.

آندره موروا عضو آکادمی فرانسه و حتماً و انصافاً جزو نویسندگان بزرگ بشمار میآید که معروفیت جهانی بدست آورده است.

موروا در جنگ بینالمللی اول افسر وظیفه بوده و از نزدیک جریان جنگ و حوادث شگرف آنرا دیده و در جنگ اخیر جهانی هم خدمت به میهن را در جلب مساعدت متفقین تشخیص داده و رابط بین نیروی فرانسه و دستگاه نظامی و سیاسی انگلیس بود و کتابی هم در علقه شکست فرانسه نوشت.

شهرت آندره موروا در ادبیات از راه نوشتن بیوگرافی بدست آمده و وی در این زمینه سبک مخصوصی دارد که با مراجعه به کتب و تواریخ و ملاحظه اسناد و مدارک و مطالعه آثار صاحب ترجمه بایک لطف و شیرینی خاصی بدون ذکر مأخذ و مستند مطالب خود که باعث خستگی

خواننده میشود حقایق مسلم را بشکل قصه و داستان دلپذیر بیان میکند. با اینوصف هیچیک از مطالب شرح حال ها عاری از حقیقت نیست زیرا نویسنده مواد و مطالب کتابرا از اسناد مسلم و مدارك معتبر و آثار و احوال شخصی صاحب ترجمه استخراج کرده و استنباط خود را بر آن افزوده است. از کتب عمده او در بیوگرافی میتوان آثار زیر را نام برد:

۱- آریل یا سرگذشت شلی (۱) - که شامل شرح احوال و آثار

شاعر معروف انگلیسی است.

۲- سرگذشت بایرون (۲) - در دو جلد شامل بیوگرافی شاعر

بزرگ انگلیسی.

۳- سرگذشت دیزرائیلی (۳) - شامل شرح حال سیاستمدار بزرگ

و معروف انگلیس.

۴- مطالعات انگلیسی (۴) - شامل شرح احوال و آثار شعرا و

نویسندگان معروف انگلیس در قرن ۱۹.

۵- کتاب اهل سحر و اهل بیان (۵) - راجع به احوال و آثار

نویسندگان و شعرای معاصر انگلیس.

۶- کوتاه یارنجهای جوانی ورتر - شامل شرح حال شاعر معروف

آلمانی و گزارش راجع به حوادث عاشقانه ای که داستان معروف (ورتر) را بوجود آورد.

1- Ariel ou la vie de Shelly 2- La vie de Byron
3- La vie de Disraëli 4- Etudes Anglaises 5- Magiciens
et logiciens

و این نکته را باید اضافه کرد که آندره موروا بیشتر در قسمت آثار شعری و نثری انگلستان تتبعات و مطالعات دارد از این جهت قسمت عمده کتابهای بیوگرافی وی راجع به شعرا و نویسندگان انگلیسی است. رمانهای معروف آندره موروا بقرار زیر است:

۱- خاموشیهای کلنل برامبل (۱)

۲- بیانات دکتر اوگرادی (۲)



سامرست موآم

متولد ۱۸۷۴

ویلیام سامرست موآم (۱) یکی از شش تن از نویسندگان و داستان‌سرایان بزرگ معاصر انگلیسی است که در ۲۵ ژانویه ۱۸۷۴ میلادی متولد شده. وی بزودی پدر خود را از دست داد و تسلیم سرنوشت خود گردید و این سرنوشت او را تحت سرپرستی یک نفر کشیش دهکده‌ای قرار داد. این کشیش که عموی ویلیام کوچک بود او را در چارچوبه زندگی رهبانی در محیط محدود دهکده قرار داد.

ویلیام پس از چندی از این محیط خود را رها ساخته به تحصیلات خود در مدرسه سلطنتی ادامه داد و در عین حال زیر سلطه کلیسای کاتر بوری و مقررات خشک و سخت «کلیسا» و «مدرسه» قرار داشت. سامرست موآم از این محیط نیز نجات یافته برای ادامه تحصیلات به آلمان رفت و در آن کشور وارد دانشگاه هایدلبرگ شد و مدت دو سال در آنجا به تحصیل ادامه داد.

سامرست موآم بزودی احساس کرد که میل به تنظیم افکار و اندیشه‌های خود و جاری ساختن آنها بزبان قلم در دل و روح وی قوت میگیرد و این احساس که در سالهای اولیه تحصیل در مدرسه سلطنتی و دانشگاه

1- Wiliam Somerset Maugam

هایدلبرك ظهور کرده بود سنك نخستین کاخ نویسندگی وی را بنا نهاد. سامرست موام تحت تأثیر این حس بود ولی مقررات محیط زندگی و تحصیلی وی اجازه بروز آنرا نمیداد و از این اختناق یکنوع انزجار و نفرت شدید نسبت به قیود و سنن موجود و حس انزوا و گوشه گیری و دوری از افراد نامأنوس مدرسه و کلیسا در روح وی پیدا شد که تا مدت زیادی آثار آن در نوشته‌های وی انعکاس داشت.

کشیش سرپرست وی جوان با ذوق و حساس را وا داشت که برخلاف میل خود علم طب تحصیل کند و از این جهت سامرست موام وارد دانشکده پزشکی گردید و از این تاریخ روح سرکش وی بایک سلسله آلام و بدبختی‌های زنده و جاندار مأنوس گردید و در بیمارستان با بیماریها و مصائب و دردهای دلگداز و غم‌انگیز آشنائی پیدا کرد که در تربیت قریحه نویسندگی وی سهم بزرگی داشت.

سامرست موام که از آلمان برگشته و در دانشکده پزشکی و بیمارستان «سن توماس» مشغول تحصیل و خدمت بود با تماس نزدیک با بیماران فقیر به رازهای بدبختی کارگران و افراد بی‌چیز پی برد و در قلب حساس خود علاقه شدیدی به خدمت درماندگان و مستمندان و رفع مصائب و آلام آنان احساس کرد خاصه آنکه محل خدمت وی و بیمارستانی که در آن کار میکرد در ساحل رودخانه تیمز و محله لمبت کوی کارگران لندن واقع بود و محصل جوان شب و روز با مشاهده فقر، مرض، رنج، گرسنگی، شکنجه و فشار زندگی مردم آن محل و رفتن به خانه بیماران و دیدن مناظر رقت‌بار و غم‌انگیز آنان در تأثیر شدید و عمیق بسر میبرد.

در این مکتب که سامرست موام با حقائق تلخ روبرو بود توشه گرانبهایی برای آثار خود بدست آورد و چون از پانزده سالگی برای ابراز تأثرات خویش خارخاری در دل داشت اینك آن تأثرات نیرووجان گرفته و بشکل اولین نوشته نویسنده جوان و تازه کار نمودار شد.

این داستان نخستین سامرست موام که نقاشی يك واقعیت ناگوار و غم انگیزی بود و در آن نویسنده حساس و باعاطفه منظره رقت آور زندگی يك «کارگر» را با قلم موشکاف و مؤثر ترسیم کرده بود در محیط محافظه کار آن روزی لندن انعکاس شدید یافت و بزودی تیرهای اعتراض و اتهام بسوی نویسنده داستان «لیزا» پرتاب شد زیرا رژیم سرمایه داری برخلاف سنن و قوانین زندگی اجتماعی و دور از نزاکت و ادب میدانست که گوشه ای از اوضاع پوشیده جامعه انگلستان نمودار گردد و برده از روی فساد و انحطاط و بیعدالتی برداشته شود ولی بهر صورت این تابلوی غم انگیز در برابر دیدگان هزاران نفر قرار گرفت و قهرمانان داستان موام یعنی جیم و توماس و لیزا که مظهر زندگی صدها هزار مرد و زن کارگر انگلیسی بودند در ادبیات و سبک داستانسرایی معاصر جائی برای خود باز کرد.

سامرست پس از پایان تحصیلات پزشکی خود از اشتغال به فن طبابت سرباز زده در تحت تأثیر ذوق الهام بخش خود بجهان ادبیات روی آورد و به داستانسرایی و نمایشنامه نویسی پرداخت.

از سال ۱۹۰۴ بیعد سامرست موام بجهانگردی وسیر و سیاحت آغاز نمود و کشورهای اروپا و آمریکا را يك يك دیدن کرد.

در موقع شروع جنگ بین‌المللی اول سامرست موام بناچار از مسافرت دست برداشت و در جزو کارمندان جمعیت صلیب سرخ بخدمت پرداخت. در این موقع موام باراندگی آمبولانس در کشورهای سوئیس و ایتالیا و روسیه دائماً در حرکت و چون بر اثر کار زیاد و مسافرت‌های پی‌درپی و خدمت‌سنگین و نرسیدن مواد غذایی کافی ببدن مبتلا به بیماری گردید در بیمارستان بستری شد و مدت‌ها بیماری و نقاهت‌وی طول کشید و بالاخره وقتی صحت خود را بازیافت که جنگ بین‌المللی تمام شده بود و وی توانست بکارهای ادبی و مسافرت و جهانگردی خود ادامه دهد.

این بار سامرست موام به خاور دور رفت و در کشورهای چین و سیام و اندونزی و هندوچین و مالزی به گشت و گذار پرداخت و در این مسافرت بود که با تهیه یادداشت‌های زیاد بنویشتن داستان‌هایی موفق گردید.

سامرست موام پس از آغاز جنگ بین‌المللی دوم که در فرانسه بود به انگلستان برگشت و از آنجا بآمریکا مسافرت کرد و سپس در ۱۹۴۶ به فرانسه مراجعت نمود و بالاخره در شهر کان اقامت گزید و اینک در آن شهر بسر میبرد.

این نویسنده بجهت فعالیت زیاد ادبی دارای شهرت جهانی است و بر اثر انتشار آثار خود ثروتی تحصیل کرده است که شاید در دنیای نویسندگی کم‌نظیر باشد. وی در مدت چهل سال نویسندگی در حدود یکصد و پنجاه میلیون فرانک تمول بدست آورده است.

شخصیت ادبی و شهرت هنری سامرست موام بحدی رسیده است که ویرا برجسته‌ترین مظهر نمایش نامه‌نویسی و داستان‌سرایی معاصر ادبیات

انگلیسی بشمار میاورند.

این نویسنده مانند برناردشاور مقررات و مسائل اجتماعی را با طنز و لبخند استهزاء آمیز تلقی میکند و با سحر بیان و لطف سخن و نیروی تجسم معانی و وصف صحنه های ابتکاری به داستانها و نمایشنامه های خود مزیت انکارناپذیری می بخشد.

بر اثر مسافرت های زیاد و اخذ خاصیت جهان دیدگی نوشته های سامرست موام بیشتر از جنبه ادبی دارای جنبه داستانی است و در تکنیک از تمام نویسندگان معاصر انگلستان قویتر است.

سامرست موام در اغلب داستانهای خود به مسائل جنسی پرداخته و این سد را که پرداختن بچنین مسائل برخلاف سنن و آداب قومی در ادبیات محافظه کار انگلیس است با موفقیت شکست و بقدری در این باره صراحت لهجه و بی پروائی بخرج داد که تقریباً خارج از حدود عفت قلمی و نزاکت ادبی بود. وی نسبت به جنس لطیف از خشونت و تنفر خودداری نمیکند و در بعضی از داستانهای وی این روح بدبینی بقدری شدید است که ویرا میتوان نویسنده دشمن جنس زن بشمار آورد و معتقد است که زن طفیلی و سربار اجتماع است و با این حال این نویسنده محبوب زنان است. سامرست موام نویسنده ای بشر دوست و حساس است و دارای عاطفه و وجدانی است که از کمترین نامالایم متأثر میگردد و از دردها و آلام مردم مخصوصاً طبقات ستم دیده رنج میبرد.

در آثار وی این عاطفه بیشتر از اکثر نویسندگان جلوه و ظهور دارد و وی شخصاً مخالف رومان تیسیم و نوشتن موضوعاتی است که مخلوق

اندیشه و خیال نویسنده باشد و معتقد است که وقایع خارجی و سوانح اجتماعی زیاده‌تر از آنست که نویسنده برای یافتن موضوع نگارش معطل مانده و بناچار از حقائق به امور مجازی و خیالی پردازد. بعقیده وی نویسنده کافی است که آنچه را که در عالم خارج می‌بیند بقلم آورد زیرا محیط اجتماعی امروزه بیشتر از صحنه نمایش و عالم خیال دارای موضوعات نوشتنی است.

این عقیده از نویسنده‌ای مانند موام که هزاران حوادث و وقایع و موضوعات تازه را در مسافرتهاى خود دیده است کاملاً پذیرفتنی است. خاصه آنکه وی یادداشت‌های مفصلی در جهانگردی خود تهیه کرده که انتخاب موضوع برای وی باندازه آب خوردن سهل و ساده است.

سامرست موام پس از برگزیدن موضوع و طرح نقشه کار و تجسم حوادث داستان و صحنه‌های نمایش و در نظر گرفتن هدف مطلوب و احساس تأثیر شدید قلم بدست میگیرد و وقتی قهرمان داستان بمیدان می‌آید گوئی روح و فکر و قلب نویسنده در وی رسوخ یافته و اینک ظاهر میگردد و در حین نوشتن بدون عجله با تأمل و دقت کامل و کافی تمام اطراف و جوانب کار را در نظر میگیرد و در عین حال از طبیعت و ذوق و قریحه خود تبعیت کرده و هرگز حاضر نیست آنچه را که به حکم فطرت و برائر ناموس زندگی بزبان قلم جاری شده آنرا عوض نماید زیرا معتقد است که پاکتر و باصفا تر و صمیمی تر از هر چیز آنست که بشکل عربان و بدون پیرایه بفکر نویسنده خطور میکند.

قهرمانان داستانها و نمایشنامه های سامرست موام طرفه و عجیب و

خارق العاده اند و اکثراً دارای دوشخصیت متمایز (۱) هستند و درعین حال خشونت و بیرحمی و کج اندیشی و خبث طینت دارای سعه صدر و سرشت پاک و قلب دردمند و روح باعاطفه و حس بشر دوستی میباشند و پروراندن این شخصیت های متضاد بزرگترین خصیصه ادبی سامرست موام است.

آثار وی عبارتند از:

- ۱- داستان لیزا آف لامبت (۲) - نخستین داستان نویسنده است که زندگی رقت آور کارگران را تشریح کرده است.
- ۲- داستان میسز کرا دوک - که آنرا در ۲۶ سالگی نوشته و دومین نوشته وی بوده و در آن از مسائل جنسی (۳) بحث کرده است.
- ۳- اسارت بشری - رمان بزرگی است که در ۱۹۱۵ نوشته و در واقع شرح حال نویسنده و از شاهکارهای وی بشمار میآید.
- ۴- ماه و شش پنی - آنرا در بستر بیماری نوشته و شرح زندگانی عشق آمیز گوگن نقاش است که در ۱۹۱۷ برشته تحریر درآمده و موفقیت شایانی در میان خوانندگان کسب کرد و افتخار و شهرت لایزال برای نویسنده اش در تمام دنیای باختر از اروپا و آمریکا بوجود آورد.
- ۵- در روی صحنه چین - که آنرا در موقع مسافرت در چین نوشته است (۱۹۲۰)
- ۶- پرده نقاشی - آنهم ارمغان سفر چین است که وقتی برای

1- Double personnalité 2- Lisa of Lambet 3- Sexualité

اولین بار در آن کشور منتشر شد با اعتراض و خشم و نفرت شدید روبرو گردید و سامرست موام که همیشه به حقائق خارجی جان می بخشد و در این داستان نیز این کار را کرده بود ناچار شد که اسامی قهرمانان را تغییر دهد. (۱۹۲۱)

۷- لرزش يك برك - حاصل مسافرت خاور دور اوست و موقعی که دریا های جنوب آسیا را با کشتی عبور می کرد آنرا برشته نگارش کشیده است.

۸- درخت کازوارنیا - که آنرا در جزیره مالزی نوشته است. (۱۹۲۲)

۹- دایره - که به لطف بیان و حسن تجسم معانی بی نظیر است.

۱۰- از ما بهتران - که در آن با جنس لطیف از راه قهر سخن گفته است.

۱۱- شرق سوئز - که حوادث شیرینی را با قلم سحرانگیز برشته نگارش در آورده.

۱۲- جزیره عشق - داستان عشق شور انگیزی است که دریکی از جزایر دریا های جنوبی بین يك زن بومی و يك جوان اروپائی بوقوع پیوسته است.

۱۳- لبه تیغ - این داستان شهرت بزرگ جهانی برای نویسنده کسب کرد و فیلمی که از روی آن تهیه گردیده در اکثر صحنه های معروف دنیا بنمایش گذارده شد - این اثر که در ۱۹۴۶ نوشته شده

است از شاهکارهای سامرست موام بشمار میاید و میتوان گفت که جنبه ادبی و هنری نویسنده در آن بحد کمال ظهور کرده است .
سامرست موام دارای آثار فراوان است و خوانندگان آن سر به میلیونها میزند و امروزه در اروپا و آمریکا کتابهای وی در سراسر کتابفروشیها موجود و نمایشنامه‌هایش که تعداد آن بالغ برسی قطعه است در تماشاخانه‌های معروف بنمایش گذارده میشود.



یاروسلاو هاشک

۱۸۸۳ - ۱۹۴۳

از نویسندگان معاصر ملت نیرومند وجوان چک یاروسلاو هاشک (۱) را میتوان نامبرد که با نوشته‌های ساده و احساسات عمیق خود شهرت جهانی بدست آورده است. وی زمانیکه ملت چک در زیر یوغ میلیتاریسم خانواده سلطنتی هابسبورگ اسیر و دولت اطریش در سرزمین ملت‌های اسلواک و چک و هنگری امپراطوری بزرگی تأسیس کرده بود بدنیا آمد و رشد و نمو زندگی وی مصادف با مبارزه ملت‌های زیر دست امپراطوری اطریش با دربار سلطنتی و طبقات حاکمه آن کشور بود و از این جهت یاروسلاو هاشک تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی با واکنشهای استقلال طلبانه ملت رشید خود هم‌عنان گردید و طبعاً با حکومت استبدادی و استعماری مخالفت آغاز نهاد.

یاروسلاو هاشک در نوشته‌های خود به توده ملت نزدیک شده و آرمانهای اجتماعی و سیاسی آنان را که در رأس همه آنها استقلال طلبی و میهن پرستی این ملت قرار دارد منعکس ساخته است. کوشش مردم و مبارزه نویسندگانی مانند هاشک بود که بعد از جنگ بین‌المللی اول دولت مستقل چک اسلواکی تشکیل یافت و امروزه هم پس از جنگ جهانی دوم

1- Jaroslav Hasek.

حکومت مترقی قوی در آن سرزمین بوجود آمد.

هاشك پس از فراغت از تحصیلات مقدماتی با نوشتن آثار ادبی و داستانهای ساده به عالم نویسندگی قدم گذاشت - در جنگ بین المللی اول در ارتش امپراطوری اطریش بخدمت سربازی مشغول بود ولی چون نمیخواست آلت دست دولت غاصب و امپریالیست قرار گیرد جنگ بر علیه جنگ را در سنگرها ادامه میداد و بدستگیری جوانان دیگر اخلاص و خرابکاری میکرد که بالاخره بدست روسها اسیر گردید ولی چون روح آزادیخواه و مبارزه جو داشت بزودی در صف کمونیستها درآمد و در میان آنان حرمت و اعتبار شایانی بدست آورد - پس از پایان جنگ و استقلال چکوسلواکی به وطن خود بازگشت و پس از چندی در ۱۹۲۳ دیده از دیدار این جهان فرو بست.

از آثار وی کتاب « سگفروشی من » معروف است که در ۱۹۱۵ نوشته شده و دیگر « مصدر سرکار ستوان » است که داستان آن مربوط به جنگ بین الملل اول میباشد - قهرمان این داستان سرباز جوان - شوایک - با جنگ مخالف است و به مقررات و دستورات نظامی استهزاء میکند. نویسنده نشان میدهد که مردم از جنگ و برادر کشی بیزارند و سازمانهای نظامی جز بیهوده کاری و اتلاف نفوس کاری انجام نمیدهند خاصه ارتش حکومت اطریش که اقدامات و عملیات مسخره آمیز افسران و درجه داران آن در خور هر گونه هجو و انتقاد است.

یاروسلاو هاشك قلمی بذله گو و طبعی شوخ و لطیف دارد و نوشته های وی به اکثر زبانها ترجمه شده و بی اندازه مورد توجه قرار گرفته است .

لاژوس زیلاهی

متولد در ۱۸۹۸

لاژوس زیلاهی (۱) نویسنده معروف معاصر مجار است که در صف داستان‌نویسان درجه اول قرن بیستم قرار دارد.

آثار وی به زبانهای مهم جهان ترجمه شده و موفقیت و شهرت عظیم کسب کرده است. داستانهای وی نتیجه تخیلات خام و بی‌بایه نیست. وی حوادث عجیب باور نکردنی را در نوشته‌های خود نمیآورد بلکه با قلم حساس و موشکاف خود اسرار روحی انسان، نقاط قدرت و ضعف، مسائل مشکل اجتماعی و فردی و بالاخره آنچه را با حیات بشر سروکار دارد برشته نگارش درمیآورد. وی بقدری شیرین و ساده و روان مینویسد که خواننده آثار وی گوئی در برابر آب زلال و جاری قرار گرفته و جریان آنرا تماشا میکند. در آثار وی هرگز تصنع و تکلف دیده نمیشود. وی با نوشته‌های لطیف خود خواننده را تا سرحد میل شدید و سودازدگی شیفته طرز نگارش و ذوق و قریحه و اندیشه‌های خود میگرداند و روح وی را در آسمان صفا و صمیمیت و تأثرات هیجان آمیز و شوق انگیز پرواز میدهد.

لاژوس زیلاهی نقاش چیره دستی است که با طرح‌ها و نقشه‌های ساده خود یک دنیا لطف و عظمت ایجاد میکند.

آهنك و توازنی که در مناظر مأنوس طبیعت وجود دارد نمونه آن در نوشته‌های لاژوس زیلاهی منعکس است. همان لطف و حالتی را که آهنك ساده ساز و سه‌تار در دل شنونده بوجود میاور صدبار پرنشسته‌تر از آنرا جمله‌های ساده و موزون نوشته‌های زیلاهی در روح خواننده میافزیند ...

آثار لاژوس زیلاهی انعکاس طبیعت زیبای مجارستان است : در این محیط شاعرانه جنگل‌های سرسبز، آبهای پر خروش و روان، گلها و لاله‌های خوش آب و رنگ، مرغان نغمه‌خوان نویسنده جوان را بشوق و ترنم میاورند و وی از مجموعه پرده‌سازیهایی طبیعت منظره بدیعی بوجود میاورد و آنرا با اندیشه‌ها و احساسات خود رنگ آمیزی میکند و با این نقاشی جاندار و زنده شاهکارهای جاویدانی بجهان ادبیات ارمغان میسازد.

لاژوس زیلاهی داستانهای زیادی نوشته که از آنجمله دوائر نفیس وی به فارسی ترجمه شده است:

بهار کشنده - که در اردیبهشت ۱۳۲۷ بقلم رضا سید حسینی ترجمه شده است داستان شور انگیز جوانی است که زندگی وی دچار طوفانهای شدید عشق شده است.

نامزدی - که در ابان ماه ۱۳۲۸ بوسیله عبداله توکل ترجمه گردیده است داستان جذابی است که یکی از شاهکارهای ادبیات جهان بشمار میآید .

هرمان سودرمان

۱۸۵۷ - ۱۹۲۸

هرمان سودرمان (۱) که از نویسندگان بزرگ آلمان است در درام‌نویسی و داستان‌نرایی نه تنها در کشور خود بلکه در تمام آمریکا و اروپا شهرت بسزائی کسب کرده - وی در فن نوین داستان‌نویسی با سبک رئالیسم و بیان واقعیات زندگی استادی خود را نشان داده و مخصوصاً با نوول‌های ساده و مؤثر خود پرده از روی بسیاری از تمایلات و آرزوها و روحیات و خصایص نژادی ملت خود برداشته و از اینراه اشتیاق خوانندگان را به نوشته‌های خود بطرز روشنی جلب کرده است.

نویسنده توانای پروسی در نمایش حیات معنوی و اصول اجتماعی و معرفه‌النفسی زمان حیات خویش در ضمن داستانهای شیرین قدرت زیاد نشان داده و بانوول‌های جذاب و لطیف شاهکارهای تازه‌ای بخزانۀ ادبیات جهان افزوده است.

در عین حالیکه این نویسنده با روانشناسی و اخلاق سر و کار دارد ولی هیچگاه با فورمولهای خسته کننده و خشک وظیفه تعلیم و تربیتی را بعهده نمیگیرد و باو عظمی و اندرز موجب ملال خاطر نمیشود بلکه باتشریح اسرار روحی و قلبی قهرمان داستان خود خواننده را بی اختیار بسوی

اخلاق فاضله سوق میدهد و نتیجه منظوره را بطور غیرمستقیم میگیرد. این نویسنده در تجسم احساسات بشری از عشق و عاطفه و وظیفه‌ی اندازه مسلط است. از نوولهای معروف وی داستانهای «عشق» و «پائیز» و «اعتراف» و «خانم خاکستری پوش» است که از شاهکارهای ادبیات آلمان بشمار میآید.

هرمان سودرمان از داستانسرایان ناتورالیست آلمان میباشد که مانند آئینه و یا عدسی ماشین عکاسی جزئیات طبیعت را در آثار خود منعکس میسازد و حقائق عالم را موبمو تصویر میکند و مناظر محزون را بقلم میآورد و درام و فاجعه برجسته‌ترین آثار ادبی وی میباشد. خانم خاکستری پوش (۱) که در ۱۸۸۹ انتشار یافته از داستانهای معروف این نویسنده است که قهرمانان آن حزن و اندوه طبیعت را درخود مجسم ساخته و ضمناً اوضاع اجتماعی و سنن و آداب ملی زمان خود را نشان می دهند.



پیر لوئیس

۱۸۷۰ - ۱۹۴۵

پیرلوئیس (۱) که از نویسندگان و ادبای درجه اول معاصر فرانسه بشمار میاید در ۱۸۷۰ میلادی در شهر گان (۲) پا بجهان زندگی گذاشت. مانند اکثر نویسندگان و شعرا و هنرمندان فرانسه پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی و عالی در شهر پاریس بجرگه ادبا درآمده و با شیرینی سخن و جاذبه بیان و لطف کلام شهرت بسزائی بدست آورد.

پیرلوئیس هم شاعر است و هم نویسنده و در اول کار با الهه شعر سروسری داشت و اشعار زیبایی هم سرود ولی بعداً به نوشتن افسانه و داستان پرداخت.

نام و آثار پیرلوئیس در تمام دنیا شهرت دارد و نوشته های وی به اغلب زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است.

سبك نویسندگی وی از رمانتیسیم ترقی کرده و به رئالیسم رسیده وی با فصاحت و بلاغت کلاسیک ها واقع بینی و ساده نویسی و روانی متجددین را توأم ساخته است.

پیرلوئیس به ادبیات قدیم یونان توجه زیاد داشت و آثاری از نوشته های قدیمی را بزبان معمولی فرانسه ترجمه کرده بی اندازه مورد

1- Pierre Louys 2- Gand

توجه خوانندگان قرار گرفت.

اولین کتاب وی در سال ۱۸۹۱ بنام آستارته (۱) انتشار یافت. بعداً بنوشتن داستانهای کوتاه آغاز کرد و تا سال ۱۸۹۶ چند مجموعه از این نوع داستانها را انتشار داد.

از آثار یونانی که ترجمه کرده یکی کتاب «زندگی فاحشه‌ها» است که اصل آن تألیف لوسین (۲) یونانی است و دیگری «ترانه‌های بیلیتیس» (۳) است که در سال ۱۸۹۴ از اصل یونانی آن که اثر شاعره سودازده و عاشق پیشه یونانی بنام بیلیتیس است ترجمه کرد.

این شاعره که در قرن ششم قبل از میلاد در ناحیه زیبای کوهستانی پامفیلی زندگی میکرد از اوان دوشیزگی مسحور احلام جوانی و عشق و هوس خود بود و چون ذوق و قریحه سرشاری داشت احساسات عاشقانه خود را با عبارات ساده و شیرین بیان کرده همان اندازه که سرود آبخاران و ترنم مرغان و ورزش نسیم سحرگاهی و ریزش آب از کمر کوه و غلطیدن اشک از دیدگان جوان شوریده و سودازده لطیف و شورانگیز است این ترانه‌ها هم بهمان اندازه دلها را بر سر شور و ذوق می‌آورد و رؤیاهای گذشته و آرزوهای آینده و لذایذ حال را در پیش چشم مجسم میدارد. ناگفته پیداست که ترجمه چنین نغمه‌هایی در محیط سراسر احساساتی پاریس چه شور و شعفی ایجاد میکند. از این جهت مترجم آن با احساسات زایدالوصف استقبال شد و ترانه‌های بیلیتیس از زبان فرانسه بزبانهای دیگر هم ترجمه گردید.

پیرلویس در سال ۱۸۹۶ یکی دیگر از آثار مهیج و لطیف و داستانهای زیبای خود را بنام آفرودیت بچاپ رسانید. این داستان عشقی که سراپا لذایت زندگی را مجسم میکند قدرت قلمی نویسنده را نشان داد و برای کسانی که میخواستند در آغوش خاطرات عاشقانه و هوسات جوانی خود فرو روند بهترین سرگرمی بشمار میآید.

این نویسنده زبردست در داستانهای دیگری مانند « ماجراهای زندگی پوزول شاه » و « پسیشه » با هنرمندی خاص و لطف بیانت سوداهای جوانی و اسرار نهفته دلهای اسیر و هوسات و شیرینیهای حیات را با صحنهسازیهایی زیبا و مناظر دلربا بهم آمیخته و خوانندگان خود را راضی و خرسند ساخته است.

یکی از آثار دیگر این نویسنده معروف و هنرمند داستان بسیار معروف « زن و بازیچه ۱ » است که آنرا در سال ۱۹۰۱ انتشار داده این داستان که شهرت جهانیگیر یافته معرف اندیشه دقیق و قدرت تجزیه و تحلیل و آشنائی به اصول معرفتالروحي نویسنده است که در آن از یکی از اسرار روحی جنس لطیف پرده برداشته و عشق زنی را که مبتلا به مرض سادیسم است نشان داده، این زن که به مرد محبوب خویش علاقه شدید دارد طوری با وی رفتار میکند که او را بیشتر از آنچه هست تحریک و تهییج نموده و بالاخره با ناکام ساختن موقتی وی آتش هوس او را هرچه تیزتر سازد تا جائیکه کار به مجادله و کتک کاری بکشد و زن عاشق با ضرباتی که از دست معشوق میخورد لذت بیشتری

در ك نمايد. در اين داستان پيرلوتيس بقدری هنرنمایی بخرج داده كه واقعاً در نوع خود بی نظير است.

از متن فرانسه این كتاب ترجمه‌ای بتاريخ مهرماه ۱۳۲۷ بقلم آقایان ع. توکلی و ر. سيد حسینی بفارسی چاپ شده كه (زن و بازیچه او) نام دارد و ترجمه دیگری كه از ترجمه عربی آن بعمل آمده متعلق به آقای علی اكبر كسمائی است كه با مقدمه‌ای در مرداد ۱۳۲۷ چاپ و اسم آن (به دنبال زن) گذاشته شده است.

پیرلوتیس را این اثر باوج شهرت رسانده وبقول ناقدین ادبی نه تنها از شاهکارهای ادبیات فرانسه بلکه یکی از شاهکارهای ادبیات جهان است. این نویسنده پس از آنكه آثار دیگری بشکل نوول و رومان و افسانه وغيره ازخود بیادگار گذاشت در ۱۹۲۵ میلادی درپاریس درگذشت.



ماکسیم گورکی

۱۸۶۸ - ۱۹۳۶

درخشنده ترین ستاره آسمان ادبیات معاصر شوروی و برجسته ترین نویسنده و مشهورترین شعرا و داستانسرایان معاصر الکسی ماکسیموویچ پشکوف است که مانند الماس از اعماق سیاه جامعه بیرون آمده و با تابش فکر و ذوق خود دنیائی را روشن کرده است. او از نام خانوادگی اعراض و خود را برای نشان دادن تلخی زندگی خویش ماکسیم گورکی نامیده است.

وی در ۲۸ ماه مارس ۱۸۶۸ در نیژنی نووگورود بدنیا آمده است. گورکی کوچک در آغوش خانواده تهیدست دریکی از کوچه های تنگ و کثیف و در گوشه يك زیر زمین نیمه تاریک چشم بیدار این جهان گشود. وی بزودی پدر فقیر خود را از دست داد و با افراد خانواده خود در زیر حمایت پدر بزرگ خود درآمد. این پدر بزرگ بر اثر فقر و بدبختی بسیار خشن و تندخو بود و با کوچکترین بهانه های بچه ها را کتک کاری میکرد و با خانواده خود بد رفتاری مینمود و دائماً بر آنها خشم میگرفت در کارخانه رنگرزی خود با کارگران بد رفتاری

میکرد و با آنکه از دسترنج آنها زندگی مینمود به کوچکترین بهانه‌ای آنها را بیرون میکرد و بجای آنها بدبخت‌های دیگری را وارد کار مینمود، این رفتار خشن در روح ماکسیم كوچك تأثیر عجیبی کرد و پایه‌های احساسات و عواطف نویسنده بزرگ بر روی فقر و خشونت و بدبختی بنا نهاده شد.

ماکسیم گورکی مانند سایر اطفال، ولی درست برخلاف آنها، در دبستان به تحصیل اشتغال یافت و برای اینکه خرج مدرسه را تهیه کند ساعات بیکاری خود را در کوچه‌ها میگشت و از میان خاکروبه‌ها اشیاء کهنه و خرده ریزها را جمع میکرد و بفروش میرسانید. همکلاس‌های او از وی نفرت داشتند و از او کناره می‌جستند. با این ترتیب وی نتوانست به تحصیل ادامه دهد. پدر بزرگش ویرا از خانه بیرون کرد و ماکسیم كوچك تنها و بی‌کس وارد جامعه شد. كودك ضعیف و تیره روز برای تأمین زندگی خود در يك دكان پینه‌دوزی بکار مشغول شد. بزودی از آن کار رانده شد و در نزد یکنفر نقاش به کارگری پرداخت و بعد در يك کشتی شاگرد آشپز شد و با شستن ظروف صبح خود را بشام میرسانید و سپس در مشاغل مختلف از قبیل باربری و دریانی و شاگرد نانوائی و پادوی در دكان بقال و مرغفروشی و کار در دهکده و حروفچینی و غیره روزگار مذلت‌بار خود را ادامه میداد و از کاری به کار دیگر و از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر میرفت و با گرسنگی دست به گریبان بود.

ماکسیم گورکی روزگار تیره کودکی و جوانی خود را در کتابهایی بنام «کودکی» و «نوکری» و «دانشکده‌های من» توصیف

می‌کند. وی در کتاب اخیر وضع خود را چنین شرح می‌دهد، «من اغلب کار می‌کردم، از صبح تا شام مشغول بودم، حتی روزهای عید هم کار می‌کردم، اغلب اوقات هم به کارهای بی نتیجه‌ای مشغول بودم.» گورکی، که فرزند حقیقی ملت یکصد میلیونی روس بود، باین زندگی شرربار و رقت‌انگیز که سختی و فشار آن هرگونه مقاومت را از دست می‌گیرد اهمیت نداده در ضمن کار پر زحمت به مطالعه و تحصیل پرداخت و روزها هنگام استراحت و شبها پیش از خواب یگی و دو ساعت کتاب و روزنامه‌ای که بدست می‌آورد مطالعه می‌کرد و خود را برای زندگی مجهز می‌ساخت.

وی برای تحصیل و ورود بمدرسه عالی «غازان» به آن شهر عزیمت کرد ولی نتوانست به تحصیل پردازد و ناچار یکی از دهات نزدیک آن شهر رفت و در آنجا با یکی از انقلابیون بنام «روماس» آشنا شد. این شخص که مدتها در سیری تبعید بود پس از مراجعت دکانی باز کرده و دهقانان را برای هدف مشترکی تبلیغ می‌کرد. وی ماکسیم گورکی را باخود به دهات برده و به فعالیت پرداخت. مباشرین و کدخدایان دهات بر روماس خشم گرفته دکان او را آتش زدند و گورکی بزحمت زیاد از میان حریق خود را نجات داده به ساحل بحر خزر فرار کرد و مدتی در آنجا به ماهیگیری اشتغال داشت و سپس در ۱۸۸۸ به غازان برگشت و در راه آهن آن شهر به شغل نگهبانی استخدام شد ولی چندی طول نکشید که دوباره به نیژنی نووگورود برگشت و این دفعه با تبعیدی‌ها آشنا شد و با آنها رابطه برقرار کرد.

فعالیت اجتماعی که ناشی از روح عاصی و ناراضی ماکسیم گورکی

بود پلیس را به تعقیب وی واداشت و جلب و برای نخستین بار یکماه زندانی شد و سپس به قید ضمانت آزاد گردید.

ماکسیم گورکی در زادگاه خود پس از رهایی از زندان با نویسنده بزرگ روسی کورولینکو (۱) آشنا شد و قطعه شعر معروف خود « ماهیگیر پیر » را بوی عرضه داشت و این نویسنده با دقت و متانت آنرا تحت نظر انتقادی گرفت و جنبه های ضعیف شعر را نشان داد و در نتیجه نویسنده و شاعر جوان تحت تأثیر این انتقاد از ادبیات بیزار گردید چنانکه راجع باین موضوع مینویسد: « من تصمیم گرفتم که نه شعر بگویم و نه نثر بنویسم. در حقیقت مدت دو سالی که در نیژنی نووگورود بودم چیزی ننوشتیم ولی گاهی دلم میخواست چیزی بنویسم. »

پس از این توقف در سال ۱۸۹۱ به سواحل دریای سیاه رفت و در بندر اودسا به باربری در کشتی مشغول شد و پس از چندی به گرجستان رفته در شهر تفلیس اقامت گزید.

در این شهر ماکسیم گورکی راه خود را که همان نویسندگی و نشان دادن وضع زندگی مردم و طبقات پائین ملت و روحیات و افکار عمومی و بالاخره نقاشی دقیقی حیات سخت و جاترسای رنجبران و دهقانان و کارگران بود پیدا کرد و در این راه قدم گذاشت و تا جایی رسید که نه تنها ادبیات شوروی بلکه ادبیات معاصر جهان به وجود وی مینازد.

نخستین داستان وی بنام « ماکارچودرا » در ۲۵ سپتامبر ۱۸۹۲ در روزنامه « قفقاز » که در تفلیس انتشار مییافت چاپ شد و موفقیت شایانی بدست آورد و در نتیجه گورکی شغل نویسندگی را پیشه خود قرار داد.

در سال ۱۸۹۴ گورکی بنا به توصیه کورولینکو داستان «چلکاش» را بر رشته تحریر درآورد و در مجله «روسکویه بوقاتستو» چاپ کرد و در سال ۱۸۹۵ در روزنامه «سامارسکایا گازتا» به کارمندی استخدام شد و در این زمان آثار معروف خود مانند «نغمه شاهین» و «درپائیز» را انتشار داد.

در سال ۱۸۹۶ به مرض سل مبتلا شده اجباراً به سواحل دریای سیاه مسافرت کرد و در این ناحیه حالش بهبود یافت و باز بکار خود ادامه داد.

در ۱۸۹۸ مجموعه داستانهای خود را در دو جلد انتشار داد و شهرت بزرگی کسب کرد.

انتشار داستانهای انقلابی و نوشته‌هایی که احوال طبقات ستمدیده را تشریح میکرد به طبقه حاکمه وقت گران آمده بدستور شهربانی تفلیس وی را در نیژنی نووگورود گرفتار ساخته با دستبند به شهربانی تفلیس تحویل دادند و در این گرفتاری مدتی در قلعه «متخ» زندانی انفرادی شده و پس از آزادی دوباره به زادگاه خود برگشت...

ماکسیم گورکی این بار در مجله «حیات» اثر معروف خود «فاماگوردیف» را انتشار داد و باز تحت تعقیب پلیس قرار گرفت. بر اثر شدت مرض در سال ۱۸۹۹ به کریمه رفت و مدتی به گشت و گذار پرداخت و در سال ۱۹۰۱ در مجله مذکور قطعه شعر معروف خود «مرغك طوفان» را انتشار داد.

گورکی در موقع اقامت در کریمه عضویت افتخاری آکادمی

مسکو پذیرفته شد ولی عضویت نویسندۀ انقلابی که مایۀ وحشت دربار تزاری است باین آسانی عملی نگشت و تزار نیکولای دوم با شدت باین انتخاب مخالفت کرده و در نامۀ خود از این امر باجملۀ «خیلی عجیب از عجیب هم بالاتر» نام برد و این انتخاب را غیر قانونی اعلام کرد. در نتیجۀ چند تن از اعضا آکادمی رنجیده خاطر شده و دو نفر از نویسندگان معروف روسیۀ «آنتون چخوف» و «کورولینکو» بعنوان اعتراض از عضویت آکادمی استعفا دادند.

گورکی که خود را مستغنی از این قبیل تشریفات میدانست همچنان بکار مشغول بود و در ۱۹۰۲ نمایشنامۀ معروف «در آخر زندگی» را تمام کرد.

در سال ۱۹۰۵ ماکسیم گورکی که خود دامن زن انقلاب برعلیه تزار بود در انقلاب کارگران شرکت کرده باتمام نیروی خود برای پیروزی انقلاب کار کرد، در نتیجۀ از طرف پلیس گرفتار و زندانی شد. پس از آنکه آزاد گردید به «پتروگراد» رفته در آن شهر روزنامۀ «زندگی جدید» را که بعدها ناشر افکار رسمی آزادیخواهان شد تأسیس کرد.

در ۱۹۰۶ گورکی برای جمع آوری اعانه به تبعید شدگان سیبری به آمریکا رفت و در آن جا رومان بسیار معروف خود بنام «مادر» را برشتۀ تحریر درآورد و چون در مراجعت نتوانست به موطن خود برگردد در بندر «کابری» از بنادر ایتالیا اقامت گیرد.

در سال ۱۹۰۷ ماکسیم گورکی در کنگرۀ آزادیخواهان روسیۀ

در لندن بعنوان مشاور شرکت کرده باسران نهضت روسیه آشنا شد و در این موقع پس از آشنائی با پیشوای نهضت کارگری روسیه کتاب «لنین» را نوشت و علائق شدیدی بین آنان برقرار گشت.

ماکسیم گورکی همچنان به فعالیت ادبی و مبارزه قلمی و اجتماعی ادامه داشت تا آنکه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پیش آمد و نویسنده بزرگ شوروی نتیجه و محصول يك عمر فعالیت را بچشم خود دید.

در ۱۹۲۱ بیماری وی شدت کرده از سینه‌اش که در نتیجه فشار طبقات حاکمه همیشه خونین بود خون جاری شد. باین جهت ناچار موطن خود را ترك گفته به کشورهای اروپا مسافرت کرد و در ۱۹۲۴ به تصویب پزشکان در ایتالیا اقامت گرفت. ولی باوجود شدت بیماری دست از نوشتن برنداشت و چون در ۱۹۲۸ به وطن خود برگشت بسیاری از آثار خود را انتشار داد.

ماکسیم گورکی تا پایان حیات خود با پشتکار زیاد سرگرم فعالیت ادبی بود که بالاخره پس از يك عمر پرافتخار شصت و هشت ساله در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۶ درگذشت و در میان احساسات پر شور ملت خود بخاک سپرده شد.



ماکسیم گورکی در آثار و نوشته‌های خود که بالغ بر سیصد و پنجاه داستان و رومان و نوول و نمایشنامه و قریب هزار مقاله ادبی و اجتماعی است هدف اصلی خود را که مبارزه بر علیه ظلم و بیدادگری و استبداد دربار و طبقه حاکمه و شرح زندگی رقت‌انگیز و مذلت‌بار

طبقه رنجبران و تشریح روحیات و افکار مردم و تهییج جامعه به انقلاب و مبارزه برای کسب حقوق ملی است همه جا تعقیب کرده است. وی برخلاف نویسندگان قرن نوزدهم شوروی که غالباً از طبقه اشراف و نجباء بودند از طبقه پائین ظهور کرده و باین جهت الهام خود را از توده گرفته و نبوغ خود را در خدمت به توده ملت بکار برده است.

ماکسیم گورکی نویسندهٔ بتمام معنی کلمه «رئالیست» است و تمام قضایا و مسائل اجتماعی را همانطوریکه دیده نقاشی نموده است. وی داستانسرای انقلابی و مظهر روح عاصی و ناراضی ملت خویش است. از گمنامی به اوج شهرت رسیده و بر اثر اینکه زشتیها و زیباییهای جامعه را باقلم موشکاف و حساس بیان کرده آثار جاودانی از خود بیادگار گذاشته است.

ماکسیم گورکی در زندگی سراسر حوادث و مبارزهٔ خود که همیشه آزادی وجدان و آزادی عقیده و آزادی ملت روس را ایدئال خویش ساخته بود بقدری فقر و بی چیز و فشار آورد و بقدری از طرف رژیم حکومتی تحت شکنجه و آزار قرار گرفت که در اوایل عمر یعنی در سال ۱۸۸۷ به فکر خودکشی افتاده و با گلوله‌ای که در سینهٔ خود جای داد در تمام عمر با بیماری و ضعف مزاج دست به گریبان بود. همین اقدام وی که بالاخره در مدت چهل سال پس از آن زنده بود و حکایت از شدت فشار و فقر و تنگدستی و خشونت محیط و جنایت طبقهٔ حاکمه مینماید روح حساس و طبع لطیف وی را نیز به خواننده معرفی میکند.

ماکسیم گورکی با اغلب نویسندگان و هنرمندان بزرگ معاصر خود روابط صمیمانه داشت و در خاطرات خود از آنها نام برده است.

گورکی وقتی در ۲۴ سالگی اولین اثر خود را نوشت بهیچوجه وارد توجه قرار نگرفت و حتی کسی حاضر نشد آن را بچاپ رساند ولی در سی سالگی پس از آنکه چند نوول و مقاله انتشار داد مردم به نبوغ و هنر ادبی او پی بردند و ازاین ببعد است که در قلب هموطنان خود جای گرفت.

نویسنده بزرگ اطریشی اشتیفن تسویک در بیوگرافی کوچکی که بمناسبت شصت و پنجمین سال تولد ماکسیم گورکی نوشته سبک نگارش و جنبه هنری و ادبی و اجتماعی ویرا تشریح کرده و میگوید: «روح ماکسیم گورکی دستگاه عکاسی بسیار دقیقی است که تمام اشیاء و مناظر را بطور زنده و برجسته و بدون غفلت از کوچکترین جزئیات آنها و بالاخره با تمام گوشه ها و جوانب و محتویات آنها عکس برداری میکند - روح وی مانند آئینه ایست که هر چه را می بیند عیناً بی کم و کاست بکمال قلم آنرا منعکس میسازد»

راجع به آثار وی مینویسد که: «بدون اغراق نوشته های ماکسیم گورکی دنیا را تکان داد - در این آثار نیرو و عظمت ساده و طبیعی پنهان است - هرکس نوشته های وی را میخواند خود را در کانون قلب ملت روسیه حس میکند - آثار وی نمایش حقیقت و واقعیت است و هیچ چیز بیشتر و کمتر از آنچه هست دیده نمیشود.»



در آسمان ادبیات شوروی هنرمندان زیادی ظهور کرده ولی گورکی مانند ستاره پروین در میان آنها میدرخشد.
گورکی میراث ادبی گذشتگان مانند گوگول، بلنیسکی، داستایوسکی،

نکراسف و چخوف را بطرز مطلوبی نگهداری کرده و آنها را توسعه داده و به نسلهای آینده تسلیم کرده است.

سبك گورکی از رومانتيسم به رئاليسم و سوسياليسم گراييده ولي در سبك نخستين نيز به خيالپروزي نپرداخته بلكه با واقع بيني به دبستان مزبور نيزو بخشيده و قضايا را همانطور كه ديده نقاشي كرده است. يكي از علمای اجتماعي و انتقاد كنندگان ادبيات درباره گوركي ميگويد كه: « بدون ترديد گوركي يك نويسنده توده ايست، صنعت او صنعت توده هاست، او براي مردم خدمات شاياني انجام داده و ميتواند انجام دهد، او هنرمندي است كه تا بحال كمتر نظيرش ديده شده است، در حقيقت گوركي يكي از نوابع عالم است كه براي رهائي بشريت از قيد ظلم و بيدادگري راه رهائي را نشان داده و تا مَرَحَلَه پيروي آنها را بمبارزه كشانده است »

پاره اي از آثار گوركي در زبان فارسي انتشار يافته است كه از آن جمله است:

مادر - ترجمه علي اصغر سروس

واسكا - هم از اين مترجم

بنده عشق - ترجمه عبدالله توكل

ما لئا - ترجمه ع. كارن

ارباب - ترجمه نوذر

ولگردان - ترجمه علي كسمائي

دانشكده هاي من، نگهبان شدم، در اعماق اجتماع، دشمنان

نهم ژانویه ، فن نویسندگی، مولودا انسان ، شکنجه، افسانه‌های ایتالیا
و غیره .

این ترجمهٔ حال خیلی کمتر از حق این نویسندهٔ بزرگ است و
برای شناختن وی باید شرح حال مفصل و آثار و نوشته‌های وی را مطالعه
کرد تا شاید بتوان به ژرفنای روح آسمانی و فنا ناپذیر وی دسترسی
پیدا کرد ...



آلبر کامو

متولد در ۱۸۸۷

یکی از نویسندگان بزرگ فرانسه - بمعنی جامع آن - در قرن حاضر و داستانسرای فلسفی مشرب آلبر کامو (۱) است که در صف اول طبقه نویسندگان مشهور معاصر قرار دارد.

البر کامو مانند شارل ریشه و رومن رولان و ژان پول سارتر جزء چندتن نویسندگان معروف عصر کنونی فرانسه است که هر یک در سبکی که انتخاب کرده اند معرف فرهنگ و روح ادبی آن کشور بشمار میروند.

نویسنده هنرمند معاصر که آثار وی نمونه سبک نوین نوشته‌های اجتماعی و فلسفی است روح خود را از اسارت میراث ادبی گذشتگان خارج ساخته‌وی کتاب را برای این ننویسد که با تکرار حوادث مشابه، انداختن قلم در نشیب و فراز صحنه‌های عشقی، ساختن ایدئال‌ها و احساسات مبتذل و کهنه از زبان قهرمانان داستان، پیچ دادن مطلب برای افزودن به قطر کتاب، ایجاد و ابتکار وقایع و پیشامدهای غیر معقول و غیر منطقی و بالاخره سپردن اختیار به روح رومانسیکی اثری به ادبیات بیفزاید.

بلکه طالب اینست که حقائق تلخ و زنده‌ایرا از اعماق جامعه بیرون کشیده و آنرا برهنه در پیش چشم خوانندگان قرار دهد.

آلبر کامو نویسنده‌ایست که عروس زیبای پاریس او را از کنار خود به شهرهای آفریقا انداخته و وی زندگی خود را در قلب بلاد حاره مانند الجزیره و تونس و مراکش بسر برده است. وی در این شهرها باخشونت اقلیم و آب و هوای نامطبوع و حرارت سوزان سروکار دارد و این طبیعت در آثار وی انعکاس مییابد: فصول تغییرناپذیر، آسمان مات، مناظر یکنواخت، محیط بی سروصدا و خواب‌آلود که در آن پرنده‌ای بر نمی‌زند و برگی جنبش نمیکند و بالاخره جز قساوت و سنگدلی و یکرنگی و خشونت چیزی در آسمان و زمین دیده نمیشود اشخاص داستانهای این نویسنده را نمونه مقاومت و خویشتن‌داری و بی‌پروائی و بی‌اعتنائی کرده است.

در تمام آثاری که آلبر کامو نوشته و هر کدام ده‌ها بار چاپ شده است يك روح سنگین، عاصی و زجر دیده‌ که حتی دنیا را با تمام عظمت آن به چیزی نمی‌شمارد جلوه خاصی دارد.

آثاری که شهرت جهانگیر برای این نویسنده تهیه کرده‌اند عبارتند از: طاعون - ییگانه - افسانه سیزیف - سور - نامه‌هایی يك - دوست آلمانی - سوء تمه‌ام - کالیگولا و غیره.

طاعون (۱) - نه تنها بزرگترین اثر نویسنده بلکه یکی از آثار بزرگ نثری ادبیات معاصر فرانسه بشمار می‌آید.

در این داستان نویسنده بزرگ ظهور بیماری طاعون را در یکی از شهرهای آفریقا بقلم می‌آورد. طاعون شهر را با ابوالهول مرك تسخیر می‌کند،

همه را بکام خرد فرو میبرد، وحشت و اضطراب سراسر محیط را فرا میگیرد. اتومبیل‌های نعلش‌کش يك لحظه آرام نیستند و مأمورین باخشونت حیوانی مرده‌ها را از دست زنده‌ها بیرون میکشند و در قبرستانها ب خاک میسپارند. در این احوال عجیب قهرمانان داستان مقاومت میکنند، مقاومت در برابر عاملی که از هیچ نمیترسد و بهیچ کس ابقاء نمیکند، مقاومت بامرک، این مقاومت حقیقتاً طرفه و باور نکردنی است ولی هیچ چیز طرفه و عجیب هم از حیز امکان خارج نیست. بی‌اعتنائی و سنگدلی و تحقیر مرک پاره‌ای از قهرمانان را وامیدارد که باطاعون دست و پنجه نرم کنند و در این مبارزه است که قریحه غیرعادی نویسنده جلوه مینماید و وی مسئله مرک را حل میکند و هراس و اضطراب عارضه از مرک را با سهولت باور نکردنی از روح انسان میزداید...

یگانه - داستانی است که قهرمان آن از همین مردمان عادی است که روزانه با صدها نفر مثلوی روبرو هستیم ولی نویسنده تمام پرده‌های روحی و قلبی او را بیکسو زده و اعماق طبیعت او را شکافته است. وقتی که يك داروی حیات بخش و یا يك معجون مقوی تجزیه شده و عناصر مشكله آن از هم جدا گردد شکل و رنگ و کمیت و کیفیت هر کدام ظاهر میشود و چیزی نهفته نمیماند. اگر این رویه در موضوع صفات مشكله روح بشری که با کلمه «من» همه چیز را در زیر پرده نگاه میدارد عملی شود آنجا است که تضادها و عجایب پدید میآید.

آلبرکامو روح انسانی را در آزمایشگاه فکر خود بقدری تجزیه و تحلیل میکند که اجزاء بسیط آن در معرض قلم وی قرار میگیرد.

صفحه کاغذی که در برابر دید ما قرار میگیرد دارای يك شکل هندسی است و مثلاً «سطح» بنظر میاید ولی اگر دید خود را عوض و فقط به کناره آخری آن نگاه کنیم «خط» دیده خواهد شد و اگر باز تغییر دید داده و گوشه آنرا نگاه نمائیم جز «نقطه» چیز دیگر نخواهیم دید. در مسائل اجتماعی و خصایص روح انسانی که به دست فلاسفه و نویسندگان تجزیه و تحلیل میشود، پشت و رو و کنار و مرکز و گوشه و حتی بعد چهارم روح و جامعه در نظر مجسم میگردد و اینجاست که تضادهای باور نکردنی به منصه ظهور میرسد.

در داستان بیگانه جوان عادی که باقلم نویسنده مبرزی روح وی تحت آزمایش در میاید خارقه هائی نه از لحاظ حوادث بلکه از جنبه رفتار و عمل خود نشان میدهد.

داستان در محیط خشن و اقلیم تحمل نکردنی و طبیعت بی طراوت الجزیره واقع میشود و در آن جوانی که نتوانسته تحمل مخارج مادر خود را بکند ویرا به نوانخانه سپرده و چون خبر فوت وی را دریافت میکند حالتی که معمولاً بروز میکند در وی دیده نمیشود، شاید متأثر است ولی معلوم نیست، در این حال به عشق و هوس میپردازد و میخواهد بخندد و خوش بگذراند ولی ماهیت آنهم روشن نیست. چه عاملی او را هدایت میکند؟ نام این شخص را چه میتوان گذاشت؟ این سئوالها چندین بار در موقع خواندن بیگانه در ذهن انسان مجسم میشود. شاید باین ترتیب توجیه کرد که قهرمان داستان بدون اینکه بداند زندگی چیست بار آنرا بدوش گرفته است. حیات چیزهائی از شادی و غم و فراغت و اضطراب

و عشق و درد و نظائر اینها بانسان تحمیل میکند ولی تمام اینها لغو و بیمعنی است .

قهرمان داستان همچنانکه پس از فوت مادرش احساس دلتنگی و اندوه نمیکند همچنین در آخرین شب محکومیت خود باعدم نیز چیزی درك نمی‌نماید. از زندگی، از تکرار مکررات روزانه، از پیچ و خم حیات، از گذشتن دقائق، از برآورده شدن ایدئال ها چیزی که در روح قهرمان داستان جلوه میکند اینست که در برابر این تطورات قرار گرفته و شاید هم دنیا ویرا مجبور کرده است که جزئی از وی باشد والا قهرمان بیگانه بهمه چیز بچشم بیگانه نگاه میکند و همه چیز هم نسبت بوی بیگانه است. افسانه سیزیف - از لحاظ طرز تفکر به بیگانه شباهت دارد. خستگی و یزاری از زندگی روزانه، واهی و پوچ بودن احساسات بشری، آفرینش ناهنجار، عقل سردرگم، تحمل اجباری، اسارت در حلقه های زنجیر زندگی و فشرده شدن در میان چرخهای آن و بالاخره سرگشتگی و تشخیص ندادن آنچه حقیقتاً مطلوب است و آنچه بعنوان مطلوب بودن تحمیل میشود در این داستان خودنمایی میکند.

آیا قهرمانان داستانهای آلبر کامو فیلسوفند یا ابله؟ خوشبختند یا بدبخت؟ بیگانه‌اند یا گناهکار؟ طرفدار حقیقت‌اند یا طالب مجاز؟ هیچیک از این ها نیستند بلکه مانند بازیگری هستند که بدون آشنائی به اصول بازیگری در روی صحنه ظاهر میشود، مورد سرزنش و ریشخند تماشاگران واقع میگردد، شرمنده و عصبانی میشود، میخواهد یا خورد کند و از بین برد یا خورد شود و از بین برود...

آلبر کامو در روشن بینی هرگز پروا ندارد ، رعایت حال افکار و عقول متوسط را نمیکند ، از عشق ، از دوستی ، از حیات ، از آئین اجتماع ، از رحم ، از سنگدلی ، بالاخره از همه چیز طوری صحبت میکند که مثل اینکه در فضای خالی است و در دور و بر او جنبنده و نفس کش وجود ندارد . گاهی هم این صحبت ، به سکوت مرموز و موزنی تبدیل میشود و جمله ها طوری است که هم حرف میزند و هم چیزی پس نمیدهد . اینجا است که خواننده را غرق در بهت و حیرت و خیال میکند .

سوء قضا هم (۱) - نمایشنامه ایست که طرز فکر و خیال آلبر کامو را در صحنه نمایش مجسم میسازد .

در این قطعه جوانی است که امواج زندگی او را از شهر بومی خود بساحل غربت و بیکسی میاندازد - در تلاش معاش است و وقتی به پیش افراد خانواده خود برمیگردد نه وی آنها را میشناسد نه آنها او را و در این بین فاجعه ای رخ میدهد و جوان بخاطر پولهایی که همراه داشت بدست مادر و خواهرش کشته میشود و وقتی پرده از روی کار برداشته میگردد این دلای خشن متأثر میشوند ولی تأثیری که بایک عمل خشن و قساوت آمیز یعنی خودکشی همراه است .

☆☆☆

آلبر کامو نویسنده ایست که در زمان خود مورد توجه نویسندگان همپایه خود قرار گرفته و آثار وی مثل ستاره پروین در آسمان ادبیات فرانسه میدرخشد .

آندره مالرو

متولد در ۱۹۰۱

آندره مالرو (۱) در ۱۹۰۱ در پاریس در يك خانواده مرفه الحال بدنیا آمد و دوره تحصیلات متوسطه خود را در مدرسه (کوندورسه ۲) بپایان رسانید و سپس وارد دانشکده « السنه شرقی » گردید و در آنجا زبان سانسکریت را آموخت و سپس دختری آلمانی نژاد بنام (کلارا گولداشمیت) را بزنی گرفت و برای تحقیقات باستان شناسی به هندوچین عزیمت کرد. در این مسافرت افکار مالرو عوض شد و به جنبش های انقلابی که در کشور آنان از مستعمرات فرانسه پیدا شده بود متوجه گردید و از این بپس تا ۱۹۲۷ به مسافرت بین مستعمرات فرانسه و اروپا ادامه داد و سپس در شهر سایگون بانتشار مجله ای پرداخت و افکار انقلابی خود را ترویج و با بومیها در نهضت بر علیه دولت کمک نمود و سپس به انقلاب چین متوجه گردید و با جمعیت (کومین تانگ) همکاری نمود و در این سازمان جزو دوازده نفری که رهبری سیاسی و تبلیغاتی را در عهده داشتند جای گرفت و به فعالیت و تبلیغات شدید پرداخت ولی بعد از آنکه جناح راست این تشکیلات تحت نفوذ شدید ژنرال چیانگ کایشک قرار گرفت و شروع بمبارزه بادهست چپی ها نمود و تشکیلات

1- André Malrou 2- Condorcet

ملیون) - (کمونیسست‌ها) مجزا گردید مالرو از کومین‌تانگ اعراض کرد و دوباره به تحقیقات در آثار قدیمه مشغول شد و پس از مدتی از راه افغانستان و ایران به فرانسه برگشت.

مالرو در ۱۹۲۶ در مجله (تانتاسیون دولوکسیدان) مقالاتی منتشر ساخت که روح عصیان و حالت تردید از آنها نمایان بود و سپس در ۱۹۲۸ اولین کتاب خود را بنام (فاتحان ۲) منتشر کرد و در آن طغیانی را که در (هونگ-کونگ) بر ضد انگلیسها بعمل آمده بود شرح داد.

مالرو در این موقع در عمارت کوچکی در مجله (باك) بازنش دور از انظار و بحالت انزوا زندگی میکرد و فقط با چند تن از انقلابیون هند و چین ارتباط داشت و سپس در ۱۹۳۰ کتاب «راه سلطنتی (۳)» را نوشت که مربوط به حوادث هندوچین بود.

در ۱۹۳۳ مالرو رمان مهم خود را بنام «وضع بشر» انتشار داد که شهرت بزرگی برای وی فراهم آورد و سیصد هزار نسخه از آن در اندک مدتی بفروش رفت و به زبانهای خارجی هم ترجمه گردید. این کتاب انقلابات و حوادث سیاسی چین را در زمان تسلط کومین‌تانگ و سپس مبارزه ملیون و کمونیست‌ها را شرح و داستان يك نفر محصل جوان چینی را که برای اولین بار در راه مبارزه سیاسی اقدام به قتل نفس میکند و سپس بر علیه چیانگ‌کایچک توطئه ایجاد مینماید و بعد با وضع بدی در حال گرفتاری خودکشی میکند بیان مینماید.

مالرو فعالیت سیاسی خود را همراه با کارهای ادبی ادامه داده و

1- Tentation de l'occident 2- Les Conquerants 3- La Voie royale 4- La Condition humaine

با نهضت‌های ضد فاشیست همکاری میکند و به کمونیسم و رژیم شوروی متوجه میگردد.

در این موقع خوانندگان آثار جدید مالرو بوی ایراد میکنند که آثارش غم‌انگیز و خالی از وحدت موضوع و هماهنگی است و مالرو چون با این ایرادات روبرو میشود کتابی بنام « دوران تحقیر » منتشر کرده به ایرادات جواب میدهد.

مالرو در راه خدمت به آزادی در ۱۹۳۷ به اسپانی میرود و در آنجا در هنگ هوایی به جمهوریخواهان کمک میکند ولی چون در جنگ زخمی میشود بفرانسه برمیگردد و کمک خود را از راه نطق و قلم ادامه میدهد و ضمناً داستانی با اسم « امید » که در میدان جنگ نوشته و طبعاً موضوع آن مربوط به انقلابات اسپانیا بود انتشار میدهد.

مالرو در زمان جنگ بین‌الملل اخیر و شکست فرانسه و تسلط آلمانها به « نهضت مقاومت مخفی » می‌پیوندد و در آن تشکیلات بدرجهٔ سرهنگی به فعالیت برضد اشغالگران نازی میپردازد و پس از نجات فرانسه بخدمت نظامی وادبی ادامه میدهد.

آندره مالرو از نویسندگان زبردست معاصر فرانسه است که در آثار وی هنر و زیبایی نمودار است و حوادث غم‌انگیز قرن بیستم بشکل بارزی دیده میشود - وی در تمام آثار خود از نهضت‌ها و قیام‌ها و فعالیت‌های انقلابی و افکار آزادیخواهی پشتیبانی میکند و مخصوصاً آثار وی راجع به حوادث نهضت‌های ملی هند و چین و چین و مبارزه‌های اسپانیایی فوق‌العاده قابل توجه است.

مالرو در نوشته‌های خود از یکطرف متوجه اصالت فرد است که بارزترین طرز فکر فرانسویهاست که در آن آزادی و حقوق بشری مورد نظر است و از طرف دیگر ایجابات احترام‌ناپذیر روح اجتماعی که هدف و منظور اجتماعی با صرف‌نظر از شخصیت و ذوق و احساسات فردی مطلوب ضروری است در آثار مالرو خودنمایی میکند.

آثار مالرو ذهن و روح خواننده را تسخیر و او را به تحسین وادار میکند و هیجانات شدیدی باخواندن نوشته‌های این نویسنده صاحب هسلک و آزادیخواه و انقلابی و بشر دوست معاصر در دل و روح ایجاد میگردد.

بطور خلاصه یکی از سیماهای عالی ادبیات فرانسه در پیکر مالرو جلوه کرده که بطور یقین قدرت قلم و اصالت فکر وحدت احساسات و وسعت اندیشه و آرزو ویرا در صف اول نویسندگان معاصر فرانسه درآورده است.



کارل چاپک

۱۸۹۰ - ۱۹۴۸

کارل چاپک (۱) از نویسندگان بزرگ معاصر و از مفاخر کشور چکوسلوواکی است. وی در پراگ دنیا آمده و پس از فراغ از تحصیلات نویسندگی پیشه کرده است.

کارل چاپک در آغاز کار پیرو مکتب کلاسیک بود و نوشته‌ها و آثار قدماتی را تتبع میکرد و در این زمینه تحت تأثیر برادر بزرگ خود بود ولی بر اثر مطالعه و آشنائی به جریانات ادبی زمان خود این سبک را ترک گفته و به ساده نویسی میگراید.

وی نویسنده مبتکر است و با طرز نگارش ساده حقائق زندگی را منعکس میسازد، فلسفه مثبت و عملی (۲) را که از مکاتب فلسفی قرن بیستم است در آثار خود میپروراند. بشر دوستی، سادگی، حقیقت پرستی، خوشبینی، همدردی با بدبختیهای مردم، دوری از غرور و خودستائی، احتراز از عوامفریبی و بالاخره دمسازی و هماوایی با زندگی ساده و مترقی خطوط برجسته آثار این نویسنده دقیق و صریح است.

وی در پاره اوقات به تخیلات هم میپردازد و در آثار خیالی خود اصول و افکار علمی نوظهور و احیاناً مطالب عجیب را هم میپروراند ولی

1- Karel Tchapek 2- Pragmatisme

در عین حال نظرش انتقاد از نقاط ضعیف زندگی و امور اجتماعی است که با نیش قلم و استهزاء و با دقت فراوان نتایج حاصله از نظم کهن اقتصادی را بمنظور رفاه عامه تشریح میکند.

کارل چاپک استعداد، ابتکار، حسن سلیقه، اطلاعات عمیق و دقیق خویش را در آثار فراوان خود از داستان و نمایش نامه و غیره نشان داده، با سبک نوین و قلم روان و روح سیال و روش گیرنده و جالب شهرت جهانی بدست آورده و آثارش به زبانهای زنده ترجمه شده است.

از آثار معروف کارل چاپک داستان خیالی علمی است بنام «کارخانه مطلق سازی»^۱ که بقلم حسن قائمیان بفارسی ترجمه شده است و در آن نویسنده خیال میکند که یک نفر مهندس جزء لایتجزا را تجزیه کرده و نیروی فنا ناپذیر بدست آورده که در نتیجه آن «مطلق» که همان نیروی خلاقه است در کارهای بشر و جهان وارد شده و بالاخره بر اثر کثرت پایان ناپذیر محصولات هرج و مرج در امور دنیا حادث و بجنبش عمومی منجر میشود.

دیگر از آثار علمی تخیلی وی که نتیجه سیاسی و اجتماعی دارد نمایشنامه ایست بنام «ار، او، ار (۲)» که مضمون آن مربوط به ترقیات علمی آینده و اختراع «آدم ماشینی (۳)» است که فرقی با آدم طبیعی ندارد جز اینکه فاقد احساسات است - نویسنده خیال میکند که از این آدم ماشینی مقداری در کارخانه ساخته شده و برای جلوگیری از رنج و مشقت کار از آن استفاده کارگری بعمل میاید تا مردم وقت داشته باشند

1- Tovarna Na Absolutno

2- R. U. R. 3- Robots

که به تهذیب و تربیت نفس و سیر در عوالم معنوی پردازند ولی نتیجه آن برعکس میشود زیرا مردم در اثر بیکاری تن پرور میشوند و زنها نازا میگردند. در نتیجه زن رئیس کارخانه عصبانی میشود و دستور ساخت آدم ماشین را از بین میبرد و باین جهت آدمهای ماشینی شروع به کشتار آدمهای طبیعی میکنند و فقط پیرمرد معماری که با آنها همکاری کرده مصون میماند و وی شاهد عشقبازی این آدمها میشود...



مارسل پره وو

۱۸۶۲ - ۱۹۴۱

مارسل پره وو (۱) از نویسندگان بزرگ معاصر فرانسه است که تقریباً تمام آثار و نوشته‌های وی مربوط به جهان زنان است. این نویسنده روانشناس که اسرار روحی دوشیزگان و زنان جوان و زنان شوهردار و بیوه‌ها را با قلمی موشکاف تشریح کرده است در دوزخ تحصیل در دانشکده فنی پولی تکنیک هرگز گمان نمی‌کرد که روزی از مهندسی دست برداشته و با نوشته‌ها و آثار خود در دل‌های خوانندگان جای خواهد گرفت.

مارسل پره وو در ۱۸۶۲ در پاریس پا به جهان زندگی گذاشت و پس از پایان تحصیلات خود در رشته مهندسی به سمت سر مهندسی کارخانه‌های توتونسازی فرانسه تعیین شد و قریب به ده سال در اینکار اشتغال داشت ولی در ضمن امور فنی به کارهای ادبی هم تمایل پیدا کرد و بر اثر میل باطنی و ذوق و قریحه فطری به نوشتن پرداخت. در کار نویسندگی بزودی پیشرفت حاصل کرد و نخستین آثار قلمی وی از طرف خوانندگان با حسن قبول تلقی گردید و از این زمان مارسل پره وو در صف نویسندگان قرار گرفت.

نویسنده روانشناس و دقیق و مبتکر مانند شناگر ماهری که از اعماق دریاها اسرار پوشیده و نهان را بیرون میکشد در اقیانوس روح جنس لطیف شناگری میکند و تمام گوشه‌ها و زوایا و طبقات توتوی آنرا واریسی کرده و آنچه نهفته است بیرون میکشد و از بسیاری از اسرار و هوسات و عشقها و رنجها و سبکسریهای زنان پرده برمیدارد.

در آثار اولی خود مارسل پره‌وو اخلاق و روحیات و جریانات زندگی غریزی دختران و زنان را تشریح و در آثار بعدی آنها را بیاد انتقاد گرفته و پند و اندرز میدهد و در آخرین آثار خود از علل لغزشها و تمایلات غریزی آنان بحث کرده و از حقوق زنان مردانه دفاع مینماید و از قوانین و سنن و آدابی که باعث عقب ماندگی زن و انحراف وی گردیده بسختی انتقاد مینماید. آثار و نوشته‌های مارسل پره‌وو عبارتست از:

اعترافات يك عاشق (۱) - نیم‌دوشیزه‌ها (۲) - خزان يك زن (۳)
نامه‌های زنان (۴) - نامه‌های جدید (۵) - آخرین نامه‌ها (۶) - مکتب
حسد (۷) - آمریکائی (۸) - تومی عزیز من (۹) - دوشیزگان نیرومند (۱۰)
نامه‌های فرانسواز (۱۱) - دختر بعد از جنك (۱۲) - نامه‌های يك
مادر (۱۳) - دومینوی زرد (۱۴) و غیره.



وی از سال ۱۸۸۶ شروع بنویسندگی کرده و تا پایان حیات خود

- 1- Les Confessions d' un amoureux 2- Les demi-vierges
- 3- L' antomne d' une femme 4- Les lettrss des femmes
- 5- Les nouveaux lettres 6- Les derniers lertttes 7- L'école de l' envie 8- Americain 9- Ma chère Tomie 10- Les vierges fortes 11- Les lettres de Françoise 12- La fille après de geurre 13- Les lettres d' une mère 14- Le jaune domino.

در این زمینه مداومت به خرج داده و تقریباً بیشتر از نیم قرن عمر ادبی و فرهنگی وی طول کشیده است. در این مدت طولانی وی نفوذ زیادی در میان طبقات مختلف بدست آورد و کسان زیادی هواخواه و علاقمند آثار قلمی وی گردیدند. وی در عین حال پاره‌ای از مخالفین بعنوان اینکه نوشته‌های مارسل پره‌وو عفت و اخلاق عمومی را جریحه‌دار میکند و يك سلسله اسرار ناگفتنی و روابط نامشروع زنان شوهردار و انحرافات اخلاقی دوشیزگان را فاش می‌سازد شدیداً بوی حمله کردند و مدت‌ها مبارزه قلمی در این موضوع در مطبوعات فرانسه در گیر بود که سرانجام با پیروزی این نویسنده پایان پذیرفت.

مارسل پره‌وو در نتیجه توجه خوانندگان و تقدیر هموطنانش در اوان جوانی به عضویت فرهنگستان انتخاب گردید و با نوشته‌های دلچسب خود بیشتر از پیش توجه محافل ادبی و مطبوعات فرانسه را بخود جلب کرد. سبک نویسندگی وی ساده، روشن، جاندار، دقیق و از تخیلات بکلی دور است. این نویسنده بدون پرده پوشی حقایق تلخی را بقلم می‌آورد. وی افسانه و رومان نمی‌نویسد بلکه در طی نامه‌هایی از زبان زنان و دوشیزگان کیفیات روحی و اخلاقی و باطنی آنان را تشریح میکند.

مارسل پره‌وو باروش پشیمکانالیز کار میکند و با لطف بیان و هنر شایسته تقدیر قهرمانان خود را توصیف مینماید.

در آثار خود این نویسنده سرشناس از اوضاع اجتماعی و روابط خانوادگی و وظائف زناشویی و علل انحراف زنان و انحطاط اخلاقی دوشیزگان و بالاخره وضع تعلیم و تربیت در مدارس شبانه روزی دختران

سخن میراند و با کمال دقت و انصاف و بیطرفی انتقاد میکند، پند و اندرز میدهد، خطر انحرافات را منعکس میسازد و بالاخره از حقوق زنان دفاع کرده و وظیفه يك نویسنده واقعی را انجام میدهد.

آثار مارسل پره وو در میان فرانسویان و در محیط ادبی جهان شهرت فراوان کسب کرده و به بسیاری از زبانهای زنده ترجمه شده است. وی سالهای اول جنگ اخیر بین المللی را درك کرده و در ۱۹۴۱ بعد از افزودن چندین شاهکار جاویدان به ذخایر ادبی فرانسه رخت از جهان بر بست.



الکساندر سرافیموویچ

۱۸۶۳ - ۱۹۴۹

نویسنده بزرگی که مدت شصت سال آثار و نوشته‌های وی در میان ملت روس و بعدها در بین ملل شوروی و سایر ملت‌های جهان انتشار داشته و ویرا در صف نویسندگان بزرگ معاصر قرار داده است الکساندر سرافیموویچ (۱) است که در ۱۸۶۳ میلادی قدم بعرضه جهان گذاشته است.

زندگی سرافیموویچ در مبارزه سیاسی و فعالیت ادبی گذشته است. پس از خاتمه تحصیلات خود روی بجهان نویسندگی گذاشت و از همان آثار اولیه وی پیداست که نویسنده با ایمان و دارای هدف روشن اجتماعی است.

وی در دوره تزار بر اثر نوشته‌ها و آثار انقلابی خود تحت تعقیب قرار گرفت و بجهت انتشار نوشته‌هایی بر علیه استبداد تزار به سیبری تبعید و در ناحیه مزن (۲) زندانی گردید ولی نویسنده جوان که از ۲۵ سالگی به نویسندگی پرداخته بود در تبعیدگاه خود هم دست از نوشتن کتاب برنداشت و از همانجا آثار خود را در مطبوعات مسکو منتشر میکرد. سرافیموویچ پس از پایان دوره تبعید خود به مسکو برگشت و

1- Alexandre Serafimovitch 2- Mézène

همچنان به انتشار آثار و نوشته‌های خود ادامه داد و در همین زمان بود که با نویسنده بزرگ شوروی ماکسیم گورکی آشنا شد و عده زیادی از روشنفکران و جوانان انقلابی در اطراف وی جمع شدند. در این دوره بود که وی با نویسندگان پیشرو در مجله فرهنگ (۱) همکاری میکرد. آثار سرافیموویچ را از لحاظ ماهیت و زمان انتشار آنان میتوان به سه دوره تقسیم کرد:

دوره تزار - دوران انقلاب و جنگهای داخلی - دوره ساختمان سوسیالیستی.

آثار و نوشته‌های وی از طرف نویسندگان بزرگی مانند لئون تولستوی و اوسپنسکی (۲) و کورولنسکو (۳) با میل و رغبت فراوان استقبال شد و تولستوی که در نقد آثار ادبی شهرت داشت و عقیده او در زمان خودش در نیک و بد امور ادبی قاطع بود پس از قرائت کتاب «ریکها» (۴) نوشته سرافیموویچ آن را بسیار پسندید و برای این نوشته نمره ۵ که بالاترین نمره بود داد. کتاب «پیرمرد» وی نیز که در آن زندگی مشقت بار دهقانان و کارگران روسیه در دوره تزار تشریح گردیده شهرت فراوان کسب کرده و بر اثر انتشار آن تحت تعقیب پلیس قرار گرفت و مدتها از انتشار آثار وی جلوگیری کردند.

با وجود شدت عمل و فشار طبقه حاکمه سرافیموویچ همچنان به مبارزات قلمی خود مشغول بود و انتشار آثار وی مانند «در حومه شهر پرسیا» و «در کنار سیل» و «آهنگ شوم» و «مردگان

توی کوچه» در پیشرفت نهضت‌های انقلابی و مخصوصاً انقلاب سیاسی ۱۹۰۵ تأثیر عمیق داشت.

نویسنده هنرمند که تا آخرین روزهای زندگی هشتاد و شش ساله خود به کوشش ادبی ادامه داد از همان نوشته‌های نخستین خود نشان داد که همچنانکه در انقلاب ادبی وظیفه مهمی بگردن گرفته در انقلابات اجتماعی نیز جزو پیشاهنگان و پرچمداران می‌باشد.

وی از همان اوایل جوانی به نهضت‌های کارگری و انقلابات سیاسی رو آورد و پس از شکست اولین نهضت کارگری بقدری متأثر گردید که در تمام عمر آن را فراموش نکرد ولی با روشن بینی خاص این شکست موقتی را بجزئی نشمرد و با امید انقلاب اساسی به کار خود همچنان ادامه داد.

در همین زمان بود که با نوشتن کتاب «يك شب در استپ» اعمال ننگین هیئت حاکمه وقت را بسختی انتقاد کرد و پرده از روی جنایتهای آنان برداشت.

پس از آنکه در ۱۹۱۷ انقلاب سوسیالیستی اکتبر کاخ امپراطوری تزارها را وازگون کرد و دوره جدیدی در تمام مسائل اجتماعی پدیدار شد سرافیموویچ با آثار گرانبهای خود به پیشرفت انقلاب و تقویت بنیان ساختمان سوسیالیستی خدمات مهمی انجام داد.

سرافیموویچ با حس دقیق روشن بینی ابدلولوژی مرقی را که از آغاز نویسندگی دنبال کرده بود زودتر و بهتر درك کرد و ذوق و هنر و ادب را بخدمت اجتماع واداشت و وی در این زمینه پیشوا و رهبر

نویسندگانی است که طومار اصل کهنه « هنر برای هنر » را درهم پیچیده و « هنر برای اجتماع » را پی ریزی کرده اند.

این نویسنده بزرگ معاصر شوروی همچنانکه در دوره تزار برای انقلاب کار کرده بود در دوره جدید نیز همعنان حرکت های مترقیانه گردید و آثار وی از آن جمله « سیل آهنین ۱ » که در ۱۹۲۴ میلادی نوشته شده اثر نفیسی است که صحنه های انقلابی را نقاشی کرده و مانند يك تابلوی بدیع لطافت و ارزش و درخشندگی خود را تاکنون حفظ کرده است.

سرافیموویچ که در دوران تزارها دچار رنج و شکنج فراوان بود در دوره حکومت شوروی مقام خود را در جامعه مترقی بدست آورد و بافتخار لو خیابانی را که سکونت داشت بنام وی نامیدند و تجلیل زیاد از وی بعمل آوردند. بعدها این نویسنده هنرمند به ریاست شورای ادبی تعلیمات عمومی برگزیده شد و همچنین بعنوان نماینده و خبرنگار روزنامه های مهم کشور در مراکز صنعتی به گردش پرداخته و بمطالعه اوضاع عمومی مشغول بود. همچنین در سال ۱۹۳۵ برای دیدن فرانسه و مشاهده وضع کارگران فرانسوی به آن کشور عزیمت کرد و مطالعات دقیقی بعمل آورد.

از آثار معروف وی غیر از آنچه اشاره شد میتوان کتابهای زیر را نام برد :

در کارخانه - معدنچی کوچک - ناقص الاعضاء - واگن بان - راهنمای راه آهن - در میان شب و غیره .

سرافیموویچ نویسنده واقع نویسنده است که آنچه را می بیند بقلم میاورد و افکار خود را با جمله های ساده و مؤثر بیان میکند. وی خود را مسئول جامعه میداند و معتقد است که هنرمندان تربیت کننده توده مردم و معلم جامعه و راهنمای افکار و احساسات بشری میباشند.

این نویسنده عالیقدر که معتقد به غلبه ارتش شوروی در جنگ جهانی دوم بود با آنکه سن وی اجازه نمیداد برای تشویق سربازان و مبارزه با سپاه مهاجم و اطلاع از اوضاع جنگ به جبهه رفت و از ۱۹۴۳ تقریباً تا خاتمه جنگ با شهامت و فداکاری خارق العاده وظیفه خود را دنبال کرد و بزرگترین افتخارات را بدست آورد و در جبهه های جنگ با نوشته ها و آثار خود به پیشرفت نیروی سرخ و انضمام ارتش آلمان کمک های شایان کرد.

سرافیموویچ پس از پایان جنگ به مسکو برگشت و نتیجه یک عمر فداکاری خود را در راه انقلاب و وطن با احترام و محبت عمومی ملل شوروی بدست آورد. وی همچنان به امور ادبی اشتغال داشت که بالاخره در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۹ میلادی درگذشت.

این نویسنده بزرگ نه تنها در میان ملل شوروی بلکه در تمام جهان متمدن شهرت بسزائی دارد و آثار و نوشته های وی تقریباً به تمام زبانهای مهم ترجمه شده است.



جون اشتاینبك

متولد در ۱۹۰۲

از بنیادگزاران ادبیات مستقل آمریکائی در قرن بیستم جون اشتاینبك (۱) است که از داستانسرایان معروف و بزرگ معاصر بشمار میرود.

جون اشتاینبك در ۲۷ فوریه ۱۹۰۲ میلادی در دهکده سالیناس ایالت کالیفرنیا آمریکا به دنیا آمده است زادگاه و خانه پدری وی در کنار دریاچه (تاهول) قرار داشت. خانواده وی از طبقات متوسط، پدر وی صندوقدار بخشداری و مادرش آموزگار بود.

وی پس از تحصیلات مقدماتی در ۱۹۱۹ وارد دانشگاه استنفورد (۲) شد ولی نتوانست بانجام برساند و پس از چهار سال دانشگاه را بدون اخذ دیپلوم ترك گفت.

جون اشتاینبك در زمان تحصیل و اشتغال به کارهای علمی در خارج از محیط مدرسه به امور روستائی و کار در آزمایشگاه مشغول بود و پس از آنکه به نیویورک آمد به کارهای گوناگون از قبیل کشاورزی، سرایداری بنائی، داروسازی و خبرنگاری دست زد. پس از دو سال که در آن شهر بود به کالیفرنیا برگشت و پاسمانی خانه ایرا بعهده گرفت و در این موقع بود که در ساعات فراغت به مطالعه و نوشتن پرداخت و داستانهای

1- Jhon Steinbeck 2- Stanford

کوچکی نوشت.

جون اشتاینیک در سال ۱۹۳۷ بقصد دیدن کشورهای دیگر از اتازونی بیرون آمد و به اروپا مسافرت کرد. در این مسافرت وی کشورهای سوئد و نروژ و دانمارک و شوروی را دیدن کرد و به آمریکا باز گشت. همچنین برای بار دوم در ۱۹۴۳ بعنوان « خبرنگار جنگی » روزنامه « هرال د تریبون » چاپ نیویورک ب صحنه های جنگ مدیترانه عزیمت کرد و مدتی از آنجا خبرها و مقالات خواندنی به روزنامه میفرستاد بطوری که نوشته های وی توجه خوانندگان را جلب و هیاهویی پیاورد. وی سپس به انگلستان رفت و در آخر همین سال به اتازونی مراجعت نمود. وی در جنگ دوم جهانی شرکت داشت و در قسمت ارتباط بین آفریقا و ایتالیا کار میکرد.

در سال ۱۹۴۷ نویسنده بزرگ آمریکائی به عضویت دارالعلم ملی هنر و ادبیات انتخاب شد و از کشور نروژ نشان عالی « ملکه هاکن » را دریافت داشت.

جون اشتاینیک در سال ۱۹۴۷ به کشور شوروی مسافرت کرد و پس از گردش و مطالعه در آنجا به اتازونی برگشت و اینک وی در نیویورک بسر میبرد.



آثار ادبی جون اشتاینیک عبارتند از :

- ۱- فنجان طلائی - این کتاب را جون اشتاینیک در زمانی که سرایدار خانه ای در کالیفرنیا بود نوشت و در سال ۱۹۲۹ به چاپ آن

موفق گرديد.

- ۲- چمن‌های بهشتی - اين كتاب را در ۱۹۳۲ زمانیکه در آغوش خانواده کورچک و محيط آرام کنار دريا مي‌زيست برشته تحرير درآورد.
- ۳- به خدای ناشناس - که آنرا يکسال بعد يعنی در ۱۹۳۳ ميلادی نوشت.

۴- تورتیلافلت - اين کتابرا که توجه خوانندگان و نقادان ادبی را جلب کرد در ۱۹۳۵ نوشت.

- ۵- در يك نبرد مبهم (۱۹۳۶)
- ۶- کيتی مقدسه عذراء (۱۹۳۶)
- ۷- کره اسب‌کهر (۱۹۳۷)
- ۸- موش‌ها و آدمها (۱۹۳۸)
- ۹- دره دراز - مجموعه ناول‌های کوچکی است که بسال ۱۹۳۳

جمع‌آوری کرده است.

- ۱۰- خون نيرومندی دارند (۱۹۳۸)
- ۱۱- خوشه‌های خشم (۱۹۳۹)
- ۱۲- دهکده از ياد رفته (۱۹۴۱)
- ۱۳- دريای کورتز (۱۹۴۱)
- ۱۴- ماه غروب کرده (۱۹۴۲)
- ۱۵- بمب‌ها را پرتاب کنيد (۱۹۴۲)
- ۱۶- چگونه ادیت مک‌گیلکدی با رابرت لوی استونس ملاقات کرد (۱۹۴۳)
- ۱۷- راسته کنسروسازی (۱۹۴۵)
- ۱۸- اتوبوس راه گم کرده (۱۹۴۷)
- ۱۹- انتقام مرواريد (۱۹۴۷)



جون اشتاینیک از نویسندگان زبردستی است که ادبیات آمریکا را از تحت نفوذ و تأثیر ادبیات انگلیسی نجات داد و شکل و اساس و حالت و ماهیت مخصوص به آن داد. آثار اولی جون اشتاینیک کوچکترین کمکی برای این منظور نکرد و حتی بر اثر محدود بودن دایره انتشار آنها هیچگونه شهرت و اهمیتی هم برای نویسنده بدست نیاورد چنانکه از آثار اولی وی بیشتر از دو هزار نسخه چاپ نشد ولی کم کم بجائی رسید که تیراژ کتابهای وی از رقم میلیون پائین نیامد.

اساس (۱) سبک ادبی این نویسنده زبردست آمریکائی از رومانسیسم (خیالپروری) به رئالیسم (واقع نویسی) و شکل (۲) آن از آرایش و پیرایه بندی و فانتزی ادبی به سادگی و روانی سیر کرده است و این هر دو نتیجه شرایط زمانی و مکانی و میل و ذوق مردم آمریکا بوده است که خواهان نوشته‌هایی بودند که زندگی را آن چنانکه هست نقاشی نماید.

جون اشتاینیک در خلال سالها ممارست به نویسندگی و مسافرتهاى سراسر مشاهده و مطالعه خود قدرت و شخصیت ممتازی در جهان ادبیات بدست آورد و هنر و استعداد وی بطور کامل نمودار گردید. وی نیروی ادبی و استعداد هنری خود را در « ادبیات توده ای » و « ادبیات کارگری » نشان داد. در این زمینه از زندگانی رنجبران و هستمندان و سرخ بوستان بحث کرده و بایک زبان ساده و روشن

تألمات و تاثرات دلهای حساس و باعاطفه را از بدبختی‌ها و مصائب مردم تیره روز بیان داشته و از این جهت مورد استقبال و توجه عامه مردم قرار گرفته است.

امری که در جریان نویسندگی جون اشتاينيك شایان دقت و توجه است اینست که هنرچی نمایش سیر ادبی و هنری وی پس از سالها نویسندگی يك نقطه توقف و سپس يك حرکت نزولی و قهقروائی را نشان میدهد و پس از آنکه چندی بدین منوال میگذرد باز حرکت صعودی آغاز میشود و بمرحله علو و کمال میرسد...

جون اشتاينيك رقت طبع و حساسیت قلم و قدرت ذوق را بالطف و شیرینی بیان درهم آمیخته و از این معجون نوشته‌هایی آفریده است که در ایقاز حس بشردوستی و تهییج شعور عمومی و تحریک وجدان ملی اثرات معجز آسایی بظهور رسانیده است خاصه آنکه این آثار در حساسترین و تاثرانگیزترین زمینه‌ها یعنی در اطراف زندگی کشاورزان و کارگران تیره روز نوشته شده است...

اشتاينيك در شرح جزئیات، وصف مناظر، نمایاندن حالات و تاثرات، بیان خاطرات و ذکر صحنه‌های گوناگون با سبك نگارش مخصوص بخود قدرت بارزی نشان داده است. وی در بیان طبایع قهرمانان خود صفا و صمیمیت دارد، گوئی فطرت آنها در روح نویسنده تزریق میشود و يك نوع حالت همرنگی و همدلی و همزبانی بین آنان برقرار میگردد.

این نویسنده بزرگ قلم و قریحه خود را در انواع زیادی از داستانهای تخیلی و وهمی و حقیقی آزمایش کرده و در هر يك از این زمینه‌ها موفق

شده است. بعضی از آثار وی پر از حوادث است، برخی از آنها در حول يك واقعه دور میزند، پاره‌ای جدی، برخی هزل آمیز، عده‌ای بی‌پیرایه و قسمتی هم پر از شکوه و جلال است...

عواطف و احساسات قهرمانان داستانها هم متنوع و احياناً متضاد است و در هريك قويترين نمونه را نمایش داده بطوریکه در ادبیات آمریکائی از این جهات و خصوصیات که ذکر شد جون اشتاینبك نویسنده منحصر به فرد است.

نویسنده رئالیست و بشر دوست آمریکائی نمونه نویسنده‌گانی است که بایک مسلک شریف و ایدئال اخلاقی هدف خاص و روشنی را تعقیب میکنند، وی سازمان کمونی زندگی را مناسب شأن بشر نمیداند و معتقد است که بشر بهتر و راحت‌تر از این میتواند زندگی کند و باید این محیط و این شرایط را عوض کرد تا زندگی سروسامانی پیدا کند - بعبارت دیگر در استخری که پر از لجن است شناگر ناچار آلوده خواهد شد و باید لجن را بر کنار کرد تا بتوان در آب صاف شنا نمود و این هدف عالی است که آثار نویسنده را جاندار و حساس و جذاب میگرداند و خواننده را به فکر اصلاح معایب و مفسد اجتماع و امانده و نظم کهن میاندازد و آرزو میکند که درماندگیهای بشر پایان پذیرد و مدنیت‌راهی را پیش گیرد که در آن اکثریت مظلوم از یوغ اقلیت منفور رهائی یابد... جون اشتاینبك که اینک چهل و هشت سال از عمر وی میگذرد بر اثر غور در مفسد اجتماعی تقریباً از محیط زندگی خود نفرت پیدا نموده و باصطلاح حالت مردم گریزی (۱) پیدا کرده است و از این جهت

در پی نام و عنوان و شهرت هم نیست و از زندگی پر هرج و مرج کاملاً بیزار است و روزگار خود را بانوشتن آثار بدیع و زندگی در دهکده مألوف خود در یک محیط آرام میگذراند.

از آثار وی داستان « موش ها و آدمها » بقلم پرویز داریوش و « انتقام مروارید » بدست محمدجعفر محجوب به فارسی ترجمه شده که برای معرفی نویسنده بزرگ آمریکائی نمونه های برجسته ای بشمار می آیند. و همچنین نوولهای دیگری از این نویسنده بنام « مراقب » - « زایمان » - « وام را باید پرداخت » و « هجوم » در روزنامه ادبی و هنری سوگند چاپ شده است.



آناتول فرانس

۱۸۴۴ - ۱۹۲۴

کسیکه لقب پرافتخار پادشاه نشر فرانسه را با شایستگی بدست آورده و شاهکارهای جاویدانی از خود بیادگار گذاشته آناتول فرانس (۱) بزرگترین نویسندگان معاصر است که مثل ستاره‌ای برپیشانی ادبیات جهان میدرخشد.

وی در ۱۶ آوریل ۱۸۴۴ میلادی در پاریس بدنیا آمده است. نام خانوادگی وی تیبو (۲) است ولی چون نام پدرش فرانسوا بوده و مردم بجهت تخفیف ویرا فرانس مینامیدند بنابراین نام خانوادگی اصلی کم فراموش شد و آناتول هم نام خانوادگی خود را فرانس گذاشت.

آناتول در آغوش خانواده‌ای متوسط در خانه محقری واقع در ساحل رودخانه سن نشو و نما یافت ولی چون پدرش مغازه کتابفروشی در نزدیکی خانه خود داشت آناتول جوان از آغاز کار با کتاب و مطالعه مأنوس شد و با نویسندگان و مؤلفین و شعرائی که در مغازه پدرش جمع میشدند آشنا گردید و از مذاکرات و مباحثات آنها مطالب زیادی به حافظه خود سپرد.

1- Anatole France 2- Thibault

آنا تول فرانس پس از پایان تحصیلات خود در مدرسه استانیسلاس (۱) به کارهای ادبی پرداخت. در اول کار سردبیر مجله شایور بیلیوگرافیک (۲) شد و سپس در جرگه نویسندگان رووئیتال (۳) درآمد - مدتی در کتابخانه مجلس سنا بشغل کتابداری پرداخت و چند سال در روزنامه تان (۴) به مقاله نویسی مشغول شد.

در ۱۸۹۶ آنا تول فرانس به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب و در اواخر عمر سمت پیشوائی اعضای آن بنگام بزرگ علمی را داشت. (۱) در آغاز جنگ بین المللی اول از پاریس هجرت کرده در نزدیکی شهر تور (۵) در ناحیه بشاری (۶) اقامت گزید و تا آخر عمر در آنجا زندگی کرد.

آنا تول فرانس در اروپا و آمریکا مسافرت های زیادی کرده و از آن جمله با دعوت دولت انگلیس برای عضویت انجمن ادبی بآن کشور مهاجرت کرد و همچنین برای دریافت جائزه نوبل به ممالک اسکاندیناوی (سوئد و نروژ و دانمارک) رفت و سفرهای دیگر به روسیه و ایتالیا و یونان و مصر و آفریقای شمالی و آمریکای جنوبی کرد.

آنا تول فرانس در موضوع دریفوس (۷) که متهم بجاسوسی بنفع دشمن بود و مدتها محاکمه وی بطول انجامید و در مطبوعات فرانسه هیاهویی پیدا داشت با کمال شهادت از این افسر بیگناه دفاع کرد و پس از سیالها صحت نظر نویسنده بزرگ و برائت دامن متهم روشن گردید.

- 1- Collège de Stanislas 2- Chasseur Bibliographique
3- Revue Théâtrale 4- Le Temps 5- Tours 6- La Bechellerie
7- Dreyfus

آنا تول فرانس از مشاغل دولتی بیزار بود و هرگز حاضر نبود اوقات خود را در اموری غیر از امور ادبی و علمی و محاورات ذوقی و فرهنگی به هدر دهد و بلکه محضر نویسنده بزرگ مجمع ارباب ذوق و اهل معرفت بود و گروهی از دانشمندان و نویسندگان از این منبع فیض کسب کمال میکردند.

آنا تول فرانس پس از يك عمر درخشندگی که زوایای جهان ادب را با فکر و ذوق و هنر خود روشن میکرد در ۱۲ اکتوبر سال ۱۹۲۴ میلادی در سن سیرسورلوار (۱) چراغ عمرش خاموش شد و بدستوردولت فرانسه روز مرك وی عزای ملی اعلام شد و بانثیمیع رسمی و مجللی که تقریباً تمام ملت در آن شرکت کرده بود در پانتئون بخاک سپرده شد.



آثار و نوشته‌های مستقل آنا تول فرانس که ویرا « عالی ترین گل قریحه لاتین » نامیده اند غیر از مقاله‌ها و سخنرانی‌ها و مقدمه‌ها و تقریظ‌ها بشرح زیر است :

جنایت سیلویستر بونارد - (۲) که در ۱۸۸۱ میلادی نوشته شده و چون نخستین تألیف نویسنده بود، نبوغ و قریحه ذاتی وی را آشکار ساخت - این کتاب یکی از شاهکارهای جاویدان ادبی است و در ۱۳۲۸ ترجمه فارسی آن بقلم مهندس ناطق انتشار یافته است .

حیات ادبی - (۳) مجموعه مقالاتی است که آنا تول فرانس در روزنامه تان نوشته و بعداً آنها را بهمین عنوان در چهار جلد و در مدت

1- Saina - Cyr - surLoire 2- Crime de Sylestre Bonnard
3- La vie litteraire

چهار سال از ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۲ میلادی منتشر کرده است.

تائیس (۱) - که بقلم دکتر غنی بفارسی در آمده است.

عصیان فرشتگان (۲) - که در ۱۹۱۴ میلادی تصنیف گردیده و بوسیله دکتر غنی بفارسی ترجمه و چاپ شده است.

کتاب دوست من (۳) - شرح دوره تحصیل نویسنده در مکتب و آغاز زندگی است و در ۱۸۸۵ میلادی نوشته شده.

عقائد ژروم کوانیار (۴) - این کتاب فلسفی واجتماعی که قسمتی از عقائد نویسنده است و از حیث مضمون تکنیک فوق العاده جالب است در ۱۸۹۳ میلادی انتشار یافته و در بهمن ۱۳۲۷ بدست کاظم عمادی بفارسی در آمده و چاپ شده است.

پیر کوچک (۵) - که در ۱۹۱۸ میلادی نوشته شده است و خاطرات ایام کودکی و جوانی نویسنده است.

زنبق سرخ (۶) - این رومان شیرین و عالی در مرداد ۲۸ بوسیله فتح الله دولتشاهی بفارسی ترجمه و چاپ شده است.

باغ اپیکور (۷) - داستان فلسفی است که دارای افکار عمیق حکمتی و اخلاقی است و در دی ماه ۲۵ بوسیله کاظم عمادی به فارسی ترجمه شده و بطبع رسیده است.

تاریخ معاصر (۸) - که تشریح اوضاع اجتماعی زمان و دارای انتقادات لطیف و دقیق است - این مجموعه شش جلد کتاب مستقل است که از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۵ انتشار یافته اند.

1- Thaïs 2- La revolte des Anges 3 - Le livre de mon ami
4 - Les opinions de Jurome Coignard 5- Le petit Pierre 6-
Le lys rouge 7- Jardin d'Epicure 8- Histoire Contemporaine

خدایان تشنه‌اند (۱) - مربوط به انقلاب کبیر فرانسه است و در

۱۳۲۴ بدست کاظم عمادی بفارسی ترجمه شده است

بریان پزی ملکه سبا (۲) - بقلم دکتر غنی بزبان فارسی

ترجمه شده و بطبع رسیده است (۱۳۲۳ شمسی)

- پیر نوزیر (۳) - یکی دیگر از شاهکارهای ادبی آنا تول فرانس و خاطرات ایام کودکی و جوانی است (۱۸۸۴ میلادی).

گلزار زندگی (۴) - که آخرین تألیف نویسنده است و در

۱۹۲۲ تصنیف شده و با آنکه در زمان پیری نوشته شده مانند گلی است

که در گلستان یخ بسته شکفته باشد.

برسنگ سفید (۵) - از آثار ادبی و هنری و انتقادی نویسنده

و جزو مجموعه تاریخ معاصر است.

بالتازار - داستان کوتاهی است که ترجمه آنرا علی اکبر کسمائی

به ضمیمه کتاب «نیشخندهای آنا تول فرانس» که تلخیص دو کتاب

راجع به آنا تول فرانس است در سال ۱۳۲۶ به چاپ رسانده است.

جزیره پنگوئن (۶) - که در ۱۹۰۸ انتشار یافته است.

دیگر از داستانهای کوتاه نویسنده بزرگ فرانسوی کر نکیل (۷)

دادستان عادل - ژان مارتو - مسیو توماس - دزدی خانگی -

ادمه یا عطوفت بجاست که عموماً مربوط به اشتباهات قضائی و قضاوتهای

غلط وسطی است که اثرات وخیم ببار میآورد و این داستانها در يك

- 1- Le dieux ont soif 2- La rôtisserie de la reine Pédauque
- 3- Pierre Nozière 4- La vie en fleur 5- Sur la Pierre blanche
- 6- L' ile de Pingouins 7- Crainquebille

مجموعه در ۱۳۲۸ بدست کاظم عمادی ترجمه و چاپ شده است .
همچنین دو داستان دیگر پوتوا و ریکه بدست همین مترجم درهمین
مجموعه ترجمه شده و بطبع رسیده است .



• شخصیت ادبی و هنری آنانول فرانس که معروف به « پادشاه نثر
فرانسه » و « عالیترین گل قریحه لاتین » است درهمین دو جمله خلاصه
شده است زیرا این دو لقب ویرا از بزرگترین نویسندگان و هنرمندان
گذشته و معاصر فرانسه برتر و بالاتر نشان میدهد و با بودن نویسندگان
بزرگی مانند ولتر - بالزاک - ویکتور هوگو و نظایر آنها ، که این
عناوین را دریافت نکرده اند ، میتوان بسهولة دریافت که این نویسنده
معاصر تاچه درجه در نزد هموطنانش بزرگ و محترم است .
آنانول فرانس نویسنده شوخ و بذله گوئی است که باطنز
و استهزاء عمق اسرار تاریخ و مدنیت و بشریت و اجتماع و اخلاق و
فلسفه را بیرون میریزد و در پیش چشم خواننده میگذارد .
وی در سبک تحریر استاد مسلم زبان است و مانند قدهاء بلاغت
وفصاحت را بحد کمال در آثار خود نشان داده و از الفاظ و عبارات
بهترین و منسجم ترین و زیباترین آنها را انتخاب کرده است .
آنانول فرانس مکتب های رومانسیسم و ناتورالیسم و
سمبولیسم و ایدئالیسم را پشت سر گذاشته و مکتبی بوجود آورده که در
آن جزالت الفاظ و عبارات و سادگی و روانی بیان و وقت ودقت
معانی و لطافت و زیبایی افکار و تخیلات و عمق و وسعت عقائد
فلسفی و فصاحت و بلاغت گمنام و بالاخره کمال و جمال نویسنده
نمودار شده است .

وی در تاریخ فلسفه و اجتماع و مذهب و اساطیر و عقائد حکمتی و اخلاقی و شرح احوال رجال و بزرگان علمی و ادبی و سیاسی بقدری غور و خوض داشته که نکته‌ای از نکات مجموعه معارف بشری بر وی مجهول نمانده است.

نویسنده بزرگ و فلسفی مشرب تمام عقائد فلسفی و اجتماعی و مذهبی را واریسی کرده و جمله زیباییهای ظاهری و معنوی را دریافته و در کتب و نوشته‌های خود يك جهان زیبایی و کمال را مجسم ساخته است. وی از لحاظ طرز فکر و عقیده فلسفی بسرحد آخرین و بهترین عقائد که شك در تمام عقائد و افکار است و هیچگونه عقیده ثابتی را نمی‌پذیرد رسیده و برای درك سعادت و رهائی از نااملايمات زندگی و مفاسد اجتماعی عقیده ایسکور را بهترین پناهگاه دل‌های سوخته و روخ‌های ملتهب و متأثر تشخیص داده است. وی مانند ابوالعلاء و خیام و ناصر خسرو به مرحله شك و تردید در انتظام جهان آفرینش رسیده و با عصیان روحی و فکری معتقدات دینی و فلسفی و اجتماعی را بیاد استهزاء و انتقاد گرفته است.

آنانول فرانس یکی از سیماهای درخشانی است که سبك رئالیسم مشحون از نکات لطیف و دقیق در آثار وی خود نمائی میکند. وی کسی است که با ایجاز درلفظ معانی وسیعی را پیش چشم خواننده می‌آورد و حقایق تلخ را بدون پروا و پیرایه تجسم میدهد.

يك جمله آنانول فرانس نویسنده‌ای است که مافوق زمان و مکان خود قرار گرفته و نبوغ ادبی را به مرحله کمال رسانده است.

هانری باربوس

۱۸۷۳ - ۱۹۳۵

نویسنده و شاعر بزرگ معاصر فرانسوی که در زمان قدرت شگرف فاشیست‌ها و نازی‌ها با نوشته‌های مؤثر خود با آنان پنجه در پنجه افکند **هانری باربوس (۱)** است که در ۱۸۷۳ در پاریس بدنیا آمده است. پیش از جنگ بین‌المللی اول هانری باربوس یک نفر روحان نویسنده بدون هدف بود و نوشته‌هایش ارزش ادبی و هنری زیاد نداشت ولی وقتی در جنگ جهانی مذکور شرکت کرد و اثرات مخرب جنگ را از نزدیک دید نوشته‌های وی راجع به جنگ و صلح و نشان دادن آثار شوم جنگ و تشویق جهانیان به حفظ صلح بین‌المللی جنبه مثبت بدست آورد و تأثیر عمیقی در دنیا کرد.

هانری باربوس را در فرانسه پیش از جنگ جهانگیر اول نویسنده کتابهای غم‌انگیز «زنان رامشگر (۲)» - «لابه‌گران (۳)» - «جهنم (۴)» و مانند اینها میشناختند. مجموعه اشعار «زنان رامشگر» از حیث ادبی در آن زمان منحط مینمود ولی وی در نخستین داستان خود بنام «مرك خاموشی (۵)» مانند پیغمبری پیش بینی میکند که گفته‌ها و

1- Henri Barbusse

2- Les Pleureuses 3- Les Suppliques 4- L' Enfer

5- La Mort de Silence

سروده‌های او انعکاس و تأثیر خود را روزی خواهد بخشید.

هانری باربوس میخواست دنیا را به بیند و بفهمد و در این باره اِمیل زولا^۱ (نویسنده بزرگ فرانسوی متوفی در ۱۹۰۲) برای وی آموزگار خوبی بود زیرا وی زندگی را میشناخت و میتوانست آنرا بشناساند، علاوه براین او از ادبیات رئالیستی الهام میگرفت.

باربوس بصدای وجدان خود به میدان جنگ شتافت و در سنگرها به نبرد پرداخت، او تشنه حقیقت بود و همواره بسوی آن کشانده میشد. او فجایع جنگ را از نزدیک میدید و حادثه‌های تلخ و پر مرارت و خونین جنگ برای او منبع درک حقائق دیگری قرار میگرفت. او فلاکت ناشی از روح سبیمیت جنگویان را میدید و در راه وجود آوردن جامعه تازه‌ای که در آن جنگ و ستیز وجود نداشته باشد کوشش میکرد و در تحت تأثیر این افکار بود که باربوس از میان شعله‌های سوزان و از خلال صفحات رومانهای «آتش (۱)» و «روشنائی (۲)» بسوی افق روشن صلح مینگریست. کتاب آتش در آن زمان بچندین زبان ترجمه گردید و در خود فرانسه ۲۳۰۰۰ نسخه چاپ شد.

باربوس نویسنده پر صداقت و شرافتمندی بود که تمام نیرو و هنر خود را در راه خدمت به جامعه و پیشرفت افکار نوین صرف کرد. باربوس همواره باگردانندگان دنیای پوسیده و جنگ پرستان و فاشیست‌ها ستیزه و مخالفت سخت داشت. در ۱۹۲۵ مبارزه ضد فاشیستی خود را در رومان «دژخیمان (۳)» آغاز کرد و این کتاب سندی از اعمال خونین فاشیست‌ها در بالکان بود.

وی در رومان « زنجیر شده ها (۱) » بر اسارت و بردگی بشر حسرت آورده و نفرت خود را به زنجیرکنندگان مردمان نشان میدهد و در « داستانهای حقیقی (۲) » حکایات واقعی زیادی از زندگی اسارت آمیز توده ها مینویسد و در بین همین توده کسان بسیاری را مینمایاند که در راه آزادی مردم جانفشانیها و فداکاریها نموده اند...

هانی باربوس درکنگره نویسندگانی که در ۱۹۳۵ در پاریس انعقاد یافت شرکت کرد و در فراهم آوردن آزادی مطبوعات از قیدوبند کوشش مؤثری بعمل آورد.

باربوس در آخرین سالهای زندگی خود کتاب مهم و مشهور خود « استالین » را نوشت و در آن از شخصیت سیاسی و اجتماعی پیشوای شوروی صحبت کرد و در ضمن کیله و نفرت خود را نسبت به دامن زنان جنگ هیتلر و موسولینی نشان داد.

هانی باربوس نویسنده ضد فاشیست و ضد جنگ و ضد امپریالیسم است که قیافه بارز و مشخص هنری و ادبی وی از خلال نوشته هایش نمودار است.

وی دنیا را به صلح و آشتی و عدالت و افکار مترقی دعوت میکند و از این جهت نویسنده ایست که دارای وجهه بین المللی است. هانی باربوس در ۱۹۳۵ در مسکو وفات کرد و خاطره فناپذیری در اذهان خوانندگان باقی گذاشت.

الدوس هاكسلى

متولد در ۱۸۹۴

يکى از شش تن داستانسرایان معاصر بزرگ انگلیسی که شهرت جهانی دارد الدوس هاكسلى (۱) میباشد که در ژوئیه ۱۸۹۴ میلادی در لندن بدنیا آمد.

الدوس هاكسلى در آغوش خانواده علم و ادب پرورش یافت: پدر بزرگش توماس هانرى هاكسلى يکى از دانشمندان علوم طبیعی و زیست شناس معروف و مادرش از خانواده متیو آرنولد شاعر مشهور و برادرش جولیان سورل هاكسلى زیست شناس و دانشمند بزرگ معاصر است که رئیس انجمن علمی و فرهنگی بین المللی یونسکو (۲) میباشد.

این داستانسرا و نویسنده بزرگ پس از پایان تحصیلات خود در دانشگاه اکسفورد مدتی در کشورهای آمریکای شمالی و خاور دور و اروپا به سیر و سیاحت و گشت و گذار پرداخت و این مسافرتها در تقویت قریحه ادبی وی تأثیر فراوان نمود.

الدوس هاكسلى در آغاز کار از راه مطالعات علمی و ادبی فکرو ذوق خود را بطریق منطقی تربیت کرد و از راه وراثت استعدادات فطری

1- Aldous Huxley 2- U. N. E. S. C. O.

خانواده پدری و مادری خود و کسب کمالات و تحقیق و تتبع دارای معلومات وسیع علمی و طبع لطیف و پرشور ادبی گردید و در نتیجه این نویسنده زوایای تاریک زندگی را با کمال دقت و مهارت می بیند و با شمع علمی قوی مسائل و حوادث را بطریقه صحیح می سنجد. هاكسلى با وسعت نظر، حدت قریحه، طبع کنجکاو و متود دقیق آثار خود را به مرتبه نوشته های درجه اول رسانده و شاهکارهای جاویدان به ذخیره ادبیات دنیا افزوده است.

الدوس هاكسلى در علوم متنوع از بیولوژی، فلسفه، معرفه النفس، علم الجمال، معماری، شعرشناسی، موسیقی و نقاشی مانند اهل فن سخن میگوید و وقتی داستانهای زیبا و لطیف وی که از چاشنی ذوق آب میخورند از این معلومات متنوع آراسته میگردند خواننده را به استادی نویسنده خود معترف میسازند و ویرا به شکفت می اندازند.

این نویسنده فاضل و داستانسرای عالم از امور مادی و مسائل جنسی با عینک رئالیسم سخن میگوید و بقدری در تشریح بحرانهای روحی و اخلاقی مردم معاصر انگلیسی زبردستی به خرج میدهد که زاید بر آن متصور نیست. وی در نمایش دادن حقائق و واقعیات زندگی در چارچوبه سنن و آداب قومی و متودهای ادبی کهنه اسیر و محصور نمانده بلکه مانند عکاس دقیق آنچه را که می بیند منعکس میسازد و با طریقه علمی به تفسیر و تحلیل آن میپردازد.

داستان نویس بزرگ انگلیسی با هوش دقیق و ذوق فطری و قریحه ذاتی خود وقایع و حوادث را تجزیه و تحلیل میکند و روابط آنها را

با هم باروشن علمى تشریح مینماید و بعبارت دیگر پدیده های اجتماعى را در حال اجتماع تحت دقت و مطالعه در میاورد.

این نویسنده حکیم و شاعر مشرب لهجه خشن علمى خود را به نکته های لطیف و شیرین و ریشخند و مزاح آمیخته و از این راه در ذوق خوانندگان نفوذ میکند. وی علم، هنر، شعر، موسيقى و فصاحت را در داستانهای خود با قدرت عالى استخدام میکند و در توصیف مناظر و صحنه ها و بیان حالات قشر و پوست را میشکافد و به عمق فرو میرود و از اقیانوس قریحه خود گوهرهای ناسفته ای به بازار ادب ارمغان میاورد.

آثار و نوشته های عمده الدوس هاكسلى عبارتند از :

- ۱- آنتیک های (۱)
- ۲- کروم یلوو (۲)
- ۳- هر چه میخواهى بکن
- ۴- مطالعات ضحیح
- ۵- برگهای بی حاصل (۳)
- ۶- نغمه های همساز (۴)
- ۷- سرگذشت مضحك ریچارد گرینو
- ۸- موسيقى در شب (۵)
- ۹- پیلاتوس مزاح (۶)
- ۱۰- تعطیل نیمه روز
- ۱۱- مقاصد و وسائل (۷)
- ۱۲- جهان دلاورنو (۸)
- ۱۳- بقیه سکوت است (۹) و غیره .

1- Antic Hay 2- Crome yellow 3- Those Barren Leves
4- Point Coouterpoint 5- Music at nighth 6- Jestng Pilate
7- Ends and means 8- Brave new world 9- The rest is
silence

در این آثار كه بشكلى رومان و داستان و مقاله انتشار یافته استادی الدوس هاكسلى بطرز جالبی نمایانده شده است. وی نقطه ضعفی كه دارد اینست كه کمتر به زبان توده سخن میگوید بلكه مسائل مبتلابه را با لهجه گرا و درخشان و عالمانه بیان میکند و از این جهت مثل اینست كه ذوق و تمایل عوام كه سادگی و روانی و دوری از پیرایه های علمی و ادبی را می پسندد مورد توجه وی نیست.

الدوس هاكسلى دارای حس ریشخند قوی است، خوب توصیف میکند، با قدرت كامل تشریح مینماید، بتجدد و تنوع مایل است، مشکلات زندگی و مسائل جنسی و بحرانهای روحی را دقیقاً تجزیه و تحلیل مینماید. در این تجزیه و تحلیل گاهی مانند عالمی است كه در آزمایشگاه خود عمل میکند و گاه مانند شاعری است كه در آسمان خیالات و در لابلای ابرها پرواز مینماید...

این نویسنده زبردست آنجا كه دیگر از دلایل علمی و استنباطات ادبی باز مینماید خود را به سلاح لایشر و فلسفه لادری كه سكوت و خاموشی است نزدیک میکند و از این جهت پاره ای ویرا پیرو مسلك عرفان و بودائیسم میدانند و حال آنكه این طریقه در موازات عرفان قرار دارد نه در محازات آن. اینجاست كه نویسنده با شهپر ذوق در فضائی كه علم و شعر قدرت پرواز ندارد به پرواز میاید و وحدت و هماهنگی را در خاموشی و سكوتی نظیر خاموشی و سكوت موقع گوش دادن موسیقی تشخیص میدهد.

الدوس هاكسلى مانند یك نفر عالم علم الاجتماع در شناختن طبقات

مردم و توصيف اخلاق و طبائع آنها از شاه تا گدا و از سرمايه دار تا كارگر قدرت عجبى نشان ميدهد و در اين زمينه شايد در بين داستان سرايان انگليسى بى نظير باشد.

الدوس هاكسلى در نوشته هاى خود صحنه ها را آن به آن عوض ميكند و مانند موسيقى دان چيره دست پرده ها را لحظه به لحظه پشت سر هم مينوازد و با نغمه هاى نو بنو حالتى را به حالتى ديگر تبديل مينسازد و در اين جاست كه بالاخره نغمه و حالتى را كه با طبيعت بشر قرن بيستم سازگار است مينوازد و راه و رسم زندگى نوينى را نشان ميدهد و خود را به مقام يكتنفر داستان سراى واقع بين عصرى كه بروح زمان خود آشناست ميرساند و با اين حال براى رسيدن به هدف هميشه پيش ميرود...
الدوس هاكسلى توجه نقادان ادبى را به خود جلب كرده و با آثار جاويدان خود آنان را به تحسين واداشته است.

وى در داستان نويسى با نيمروى فكرى توانسته است جنبه تكنيكى داستان را حفظ نموده و با آنكه در علم و ادب غور دارد داستانهاى خود را از خطر چريدن جنبه ادبى آن بر جنبه صنعتى حفظ كرده و زيبائىهاى جهان را به بهترين طرزى در آثار خود جلوه داده است.



ایلیا ارنبورگ

متولد در ۱۸۹۱

از بزرگترین و محبوبترین نویسندگان معاصر شوروی «ایلیا ارنبورگ»
را میتوان نام برد که در ۱۸۹۱ میلادی در شهر کیف (۲) متولد
شده است. وی روزنامه‌نویس، داستان‌سرا، مؤلف و نویسنده رئالیست است.
ایلیا ارنبورگ از همه نویسندگان کنونی شوروی معروفتر است و
بیشتر معروفیت وی بجهت مقالاتی است که در مطبوعات شوروی و آمریکا
راجع به جنگ اخیر بین‌المللی نوشته است.

وی از پرکارترین نویسندگان است که ماشین تحریر او دائماً
کار میکند و مانند مسلسل همواره صدا میدهد. او نه تنها رومان و
داستان مینویسد بلکه بیشتر با روزنامه‌های شوروی همکاری نزدیک میکند
و به مطبوعات آمریکا و انگلستان و فرانسه نیز مقاله مینویسد.

ایلیا ارنبورگ خبرنگاری بسیاری از روزنامه‌های شوروی را به‌عهده
دارد و نوشته‌های وی همواره از فرستنده‌های ایستگاههای بزرگ بخش
می‌شود.

ایلیا ارنبورگ باینکه نشر نویس است ولی دو مجموعه شعر بنامهای
«وفاداری» و «آزادی» سروده است.



در زمان جنگ بین‌المللی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) ایلیا ارنبورک فعالیت زیادی بخرج داد و همواره در پشت جبهه‌ها ناظر نبردهای خونین بود و در راه پیروزی مبارزه مینمود و از راه قلم خدمات فراموش نشدنی به ملت و میهن خود و صلح بین‌المللی و نابودی امپریالیسم نازی انجام میداد.

ایلیا ارنبورک چند سالی از زندگی خود را در فرانسه بسر برده است و بدین سبب پس از شکست آن کشور در برابر مهاجمین آلمانی، سقوط پاریس که مهد آزادی و فرهنگ و تمدن بود تأثیر فراوانی در او بخشید و در نتیجه کتاب «سقوط پاریس ۱» را نوشت که شهرت جهانی کسب کرد.

ارنبورک با نوک قلم به جنگ سرنیزه رفته و در حین جنگ بر علیه جنگ مبارزه کرده و در آخر نیز پیروز شده است، وی جنگ را برای صلح میخواست زیرا پس از جنگ نیز در کار صلح فعالیت پر دامنه‌ای آغاز کرد و در «کنگرة صلح پاریس» به نمایندگی شوروی شرکت جست و پس از ختم کنگره کتاب «صلح ۲» را نوشت و در آن تمایل بیحد مردم دنیا را بصلح با قلم موشکاف و منطقی نمایان ساخت. این کتاب اخیراً بزبان فارسی درآمده ولی مترجم آن معین نیست.

ارنبورک قلم خود را در راه خدمت بمردم کشور خویش و مردم دنیا بکار وامیدارد و با سبک خاصی که مخصوص بخود اوست مسائل و مشکلات

و ابتلائات عموم و علل عقب ماندگیها و بدبختیهای بشر را تشریح میکنند. در آثار این نویسنده روحانیسم انقلابی و رئالیسم سوسیالیستی جلوه مینماید. وی مکتب جدیدی در نویسندگی پدید آورده که علاقمندان و طرفداران بسیاری دارد و نویسندگان زیادی سبک او را تقلید و پیروی مینمایند.

کتابها و مقالهها و داستانهای کوچک او پر از نیشخندها و تعبیرها و اشاره هائی است که فهم آن مطالعات کافی و معلومات سیاسی و عمومی زیادی را لازم دارد و این خصوصیت ادبی میرساند که ارنبورک در قضایای سیاسی و اجتماعی که در کشور های مختلف دیده میشود وارد میباشد و از سوابق سیاستمداران بزرگ اطلاعات بسیاری دارد.

ارنبورک پس از جنگ بعنوان خبرنگاری به آمریکا رفت و بمطالعه در اوضاع اجتماعی آن کشور پرداخت و ره آوردی از این سفر بنام « بازگشت از اتازونی » باخود آورد که یکی از کتب بی نظیر سنوات اخیر است. این کتاب که بامضای م. بابک ترجمه و چاپ شده است شامل اطلاعات دقیق و انتقادات عمیق از اوضاع اجتماعی آمریکاست. در این کتاب نقاط ضعف اقتصاد بورژوازی و معایب و مفاسد رژیم سیاسی آن کشور با قلم شیرین نمایانده شده است.

ایلیا ارنبورک نویسنده مبارز و جنگجو و هنرمند صنعتگری است که قلبی آتشین و قلمی شکافنده دارد. وی در میدان سیاست ادیب بی نظیر و در قلمرو ادبیات سیاستمداری متین و قوی است. هیچ نوشته بی هدف در آثار وی وجود ندارد. برای ملت خود و برای بشریت مظلوم و برای

جبهه دموکراسی بهترین و بزرگترین سرباز رشید است. وی با رشته‌های پاره نشدنی به جبهه دموکراسی وابسته است و پیوسته می‌کوشد تا در میدان مبارزه امپریالیسم و آزادی ملل، جهان‌نورانی برای انسانهای ستمدیده بوجود آید.

ارنبورک با همین فکر و ایدئال عالی و با همین سبک و رویه پسندیده هنوز بانتشار آثار بدیع خود در میهن خویش ادامه می‌دهد. همانطور که کوششهای خستگی ناپذیر وی در جبهه‌های جنگ بنفع دموکراسی و صلح جهانی پایان یافت روزی هم فرا خواهد رسید که مبارزه وی با دنیای کهنه و فرسوده به نتیجه برسد و بشریت روی خوش‌بختی به بیند...



او . هانری

(ویلیام سیدنی پورتر)

۱۸۶۳ - ۱۹۱۰

مشهورترین داستانسرایان آمریکائی که استادی خود را در نوشتن داستانهای کوتاه نشان داده است او . هانری (۱) است که اسم اصلی او ویلیام سیدنی پورتر (۲) میباشد.

او . هانری اسم خود را در موقعی که بزندان افتاد و شرح آن بعداً خواهد آمد از اسم کاپیتن اورین هانری (۳) زندانبان خود اقتباس کرد و در جهان ادب باین نام معروف شد.

وی در ۱۸۶۲ میلادی در شهر گرینسبرو (۴) بدنیا آمد و در هفت سالگی به تحصیل پرداخت ولی نتوانست تحصیل خود را ادامه دهد و در پانزده سالگی مدرسه را ترك گفت و چهار سال بعد برای بدست آوردن کار به تکزاس رفت و در آنجا وارد اداره املاك شد و دوازده سال در آنجا اقامت گزید و سپس به عشق دختر زیبایی پای بند گردید و با او زناشویی کرد و ازاین شهر گریخت و ازاین ازدواج دختری مارگریت نام بوجود آمد.

1- O. Henry 2- William Sydney Porter 3- Orin Henry
4- Greensboro' n. c.

او. هانری به شهر (اوستین ۱) رفت و در آنجا وارد « اولین بانک بین‌المللی » گردید و با سمت تحویلدار مشغول کار شد و هم در این زمان مجله هفتگی با اسم سنك غلطان (۲) تأسیس کرد.

در زمان اشتغال او. هانری در بانک در صورت حسابهای اشتباهاتی دیده میشد و وقتی به دفاتر رسیدگی میکردند اختلافاتی بنظر رسید ، باین جهت ناظر بانک دچار سوء ظن گردید و « پورتر » تحت تعقیب قرار گرفت ولی اولیای اهور بانک صلاح دانستند که برای حفظ اعتبار بانک از افشای جریانات سوء خودداری کنند . اما این تعقیب منجر به کناره گیری او. هانری از بانک گردید.

پورتر پس از اینکه از بانک بیرون آمد در اداره پست اوستین مشغول کار شد و بکار نویسندگی و روزنامه نویسی هم ادامه داد.

در سال ۱۸۹۶ با آنکه او . هانری روزنامه نویسی و نویسندۀ معروفی شده بود با اینهمه از طرف مقامات قضائی برای محاکمه به دادگاه فرا خوانده شده و دادستان سه فقره کیفر خواست بر علیه او تنظیم کرد و از جمله اتهامات این بود که در غیاب پورتر ۲۹۹۵۰ دلار از موجودی بانک دستبرد شده است.

پورتر بدون اینکه بلافاصله در دادگاه حاضر شده از خود دفاع کند از شهر فرار کرد و بآمریکای مرکزی رفت و از آنجا به زن خودنوشت که بوی ملحق شود ولی چون مبتلا به رماتیسم بود نتوانست برود و پس از چندی مرد .

او. هانری پس از فوت زنش به آمریکای شمالی برگشت و در دادگاه حاضر شد و در ۱۷ فوریه ۱۸۹۸ بسه سال حبس محکوم گردید. از روی اطلاعاتی که از سرگذشت او. هانری بدست آمده بی‌گناهی وی ثابت گردیده چنانکه پزشک زندان در خاطرات خود مینویسد که او. هانری بمن گفت که من در زندگی خود دیناری ندزیده‌ام و اگر از حساب بانک کسر آمده برای این بوده که دیگران دزدیدند و بپای من نوشتند. همچنین یکی از دادرسانی که برعایه او رأی داده بود بعداً اظهار داشت که پس از قرائت کامل پرونده و کسب اطلاعات خارجی به من معلوم گردید که او. هانری گناه نداشته و من اگر دقت کافی میکردم رای به برائت وی میدادم.

بهرحال نویسنده جوان درسی و شش سالگی به زندان افتاد و مدت سه سال در آن گوشه بسر برد و وقتی از زندان بیرون آمد صحت خود را از دست داده بود.

او. هانری پس از خروج از زندان به نیویورک رفته و بنویسندگی و داستان‌نویسی ادامه داد و در ۱۹۰۷ با دختری که از کودکی باوی آشنا بود زناشویی کرد ولی دوران این زناشویی چندان طول نکشید و نویسنده زبر دست که در آخرین سالهای حیات خود باوج شهرت رسیده بود در سال ۱۹۱۰ در کالدونیا (۱) در خانه کهنه و قدیمی خود به مرض سل از دنیا برفت و وقتی که میخواست چشم از جهان ببوشد به پرستار خود گفت: « پرده ها را کنار بزنید برای اینکه نمی‌توانم در

تاریکی بخانه خود راه یابم.

او. هانری مردی بود تنومند و دارای شانه های پهن و هیكل قوی که خود را « قصاب خوش بنیه » می نامید: وی در زیر این استخوان بندی زمخت و خشن دارای اعصاب فوق العاده حساس بود، در این کالبد روح لطیف و دل با عاطفه ای مکان داشت که ظریفترین احساسات بشری از آن تراوش میکرد. او. هانری بسیار حساس، خیالپرور، نوع دوست، رحم دل و با شفقت بود.

او. هانری هنرمند نابغه ای بود که قریحه خود را در راه خدمت به نوع و طبقات پائین بکار انداخت. داستانهای شیرین و جذاب وی در اندک زمانی انتشار پیدا کرد و ملیونها خواننده را مسحور و فریفته خود ساخت. وی قریب به ۲۵۰ داستان نوشته که بیشتر آنها را در بین سالهای ۱۹۰۲ الی ۱۹۱۰ که در نیویورک اقامت داشت برشته تحریر آورده است. در داستان نویسی مهارت و سرعت و زبردستی عجیبی داشت چنانکه از جریان زیر این موضوع روشن میشود.

لیندسی دنیس (۱) از دوستان صمیمی او. هانری روزی برای صحبت به خانه او رفته بود، وی باین دوست خود علاقه زیاد داشت و میدانست که زن خود را از صمیم قلب دوست دارد و هیچگاه این زن و شوهر با همدیگر نفاق و کدورتی نداشته اند، او. هانری از ملاقات دوست خویش فوق العاده خوشحال شد و گفت امروز میخواستم داستانی بنویسم و با اینکه زن شما را از نزدیک ندیده ام معذک میدانم که شما

و او چگونه از ته دل یکدیگر را میپرستید، باین جهت میخواهم زندگی شما دو نفر را زمینه داستان آینده خود قرار دهم. اینک بدون اینکه با صحبت خود مرا از نوشتن باز دارید روی صندلی خود به نشینید تا داستان خود را بنویسم. بدینطریق او. هانری در طی سه ساعت داستان زیبای خود بنام « ارمغان جادوگر ۲ » را نوشت. خلاصه داستان اینست که زن و مردی نسبت بهم علاقه زیادی داشتند بعدی که هیچگاه دیده نشده بود این دو نفر نسبت بهم کینه‌ای در دل داشته باشند، روزی زن برای اینکه زنجیری جهت ساعت شوهرش بخرد موهای انبوه سرش را به بهای مختصری میفروشد و مرد نیز بدون اینکه زنش کوچکترین اطلاعی داشته باشد ساعت خود را گرو میگذارد و با پول آن برای زن خویش شانه میخرد تا با آن موهای زیبا و انبوه سرش را شانه کند. پایان این داستان بسیار زیبا و جذاب است و خواننده با مطالعه آن بی‌میرد باینکه قلم نویسنده آن تا چه حد سحرانگیز و قوی و عمیق است. او. هانری قهرمانان آثار خود را از بین طبقات محروم و ستمدیده از قبیل کارگران، روستائیان، دوره‌گردها، افراد پولیس، کارمندان جزء، پیشخدمت‌ها، درشکه‌چیان و غیره انتخاب میکرد و با توصیف زندگی آنان حقائق اجتماعی را در داستانهای خود مجسم میساخت و بعقیده او با مطالعه زندگی یکنفر میتوان داستان نوشت بدون اینکه نیازی به تخیل و پیرایه و شاخ و برگ باشد چنانکه در داستان « پلیس و آهنگ ارك » جوانی سویی نام که فقیر و آواره و ولگرد است بر اثر سرهای سخت زمستانی میخواهد هر وسیله است

خود را بدام پلیس بیندازد تا بتواند زمستان را در زندان که جای گرم و محفوظی است بگذراند. او در رستورانی غذا میخورد ولی پول غذا را نمیدهد، از مغازه ای چتری میدزدد، شیشه مغازه دیگری را میشکند، بزنی بی احترامی میکند با همه این بدست پلیس گرفتار نمیشود. وی روزی از برابر کلیسایی میگذرد و آهنگ ارك کلیسا با نغمه بهشتی خود اثر عمیقی در روح سویی باقی میگذارد. وی بلافاصله تصمیم میگیرد از زندگی سابق دست بردارد و قدم در راه درستی و عفاف بگذارد ولی چندی نمیگذرد که پلیس او را دستگیر میکند و دادگاه او را بسه ماه زندانی محکوم میسازد.

همچنین بیشتر داستانهای او. هانری مربوط بزندگی کارگرانی است که مزد کم میگیرند و در عالم رؤیا و خیال آرزوی زندگی بهترین را دارند. چنانکه داستان «اطاق مبله شده ۱» مربوط به زندگی مرد جوانی است که نامزد او جهت یافتن شغلی به نیویورک میرود و سپس خود وی نیز بدنبال نامزد خویش به آن شهر میرود و برای پیدا کردن وی همه جا را میگردد و در هر خانه ای را که احتمال یافتن او در آنجا میرفت میکوبد و پس از آنکه از همه جا مأیوس میشود بایکدنیا نومیدی در یکی از هوتلهای محقر و ارزان نیویورک اقامت میگزیند. این مرد در حالی که تنها در اطاق خود نشسته بود بوی عطری که بنظر وی آشنا میآید او را بخود متوجه میسازد و بعد میفهمد این همان عطری است که مورد توجه نامزد وی بوده. او بلافاصله زن پیشخدمت را میخواهد و میپرسد که آیا نامزد وی در این هتل اقامت دارد؟ پیشخدمت اظهار بی اطلاعی میکند و میگوید که من چنین زنی را نمی شناسم

ولی جوان مزبور بعد می فهمد که نامزد او يك هفته قبل در همان
اطاق در حالیکه دیناری نداشته جان سپرده است.

آثار اولیه او. هانری برای او درآمد زیادی نداشت چنانکه در دفعه
اول برای نوشتن يك داستان ۱۷ دلار گرفت و بعد ۳۶ دلار دریافت کرد
و بعدها برای مجله هفتگی نیویورک ورلد هر هفته يك داستان مینوشت
و برای هر داستان ۱۰۰ دلار میگرفت.

چیزی که در داستان نویسی برای او. هانری سخت بود این بود که
وی به تنهایی نمی توانست اینهمه داستان را روی کاغذ بیاورد چنانکه
ویترینر (۱) از ناشرین آثار او روزی برای مطالبه داستانی آمد و پرسید
آیا داستان او را حاضر کرده است؟ وی جواب داد بلی حاضر است.
بینر گفت بسیار خوب پس اجازه بدهید يك نسخه از آن داستان را داشته
باشم. او. هانوی. جواب داد که منظور من این نیست که داستان را نوشته
و حاضر کرده ام بلکه بسر خود اشاره کرده گفت تمام داستان شما این جا
نوشته شده است منتها یکنفر لازمست که آنرا روی کاغذ نقل کند. بعد
او. هانری ناشر خود را واداشت که بنشیند و داستانی را که او دیکته
میکند بروی کاغذ بیاورد.

او. هانری بندرت میتوانست داستانهای را که وعده داده بود سر
موقع حاضر کند، غالب اوقات داستانی را که پیش فروش کرده بود به ناشر
دیگری میفروخت زیرا که احتیاج زیادی به پول داشت و ناگزیر از این
کار بود چنانکه یکی از ناشرین او شکایت میکرد که او. هانری چهار داستان
باو پیشفروش کرده و هنوز هیچکدام از آنها را ننوشته است.

او. هانری نویسنده عجیبی بود که وقتی با دیگران صحبت میکرد سعی داشت که کمتر حرف بزند و پاسخهای وی در برابر سئوالات اغلب قانع کننده و متین و از دل برآمده بود.

یکی از نویسندگان مینویسد روزی از او. هانری پرسیدم رمز نوشتن داستان چیست او با کنایه و شوخی جواب داد کار ساده ایست و بایک مراجعه مختصر به پایان زندگی هر کس میتوان داستانی نوشت.

او. هانری در نوشتن داستان سبک خاصی داشت که هرگز مطلبی را که مینوشت دوباره نمیخواند و میگفت که نوشتن داستان تنها یک راه دارد و آن اینست که اگر داستانی که مینویسند توانست خواننده را سرگرم و راضی کند کافی است که آن داستان را خوب و پسندیده بدانیم. این نویسنده نادره و عجیب وقتی از زندان بیرون آمد قلمش بی نهایت پخته تر و ورزیده تر و افکارش منظمتر و سنجیده تر شد و آثار او شهرت جهانگیر بدست آورد و بقدری خواننده و مشتری پیدا کرد که آخرین داستان او را به ۱۲۰۰ دلار خریدند ولی بدبختانه این آخرین اثر او که نمایشنامه ای بود هرگز نوشته نشد و در آخرین روزهای زندگی او. هانری داستانی نوشت به نام «رؤیا ۱» ولی این داستان مانند پیش سابق ناتمام ماند و نویسنده آن رؤیاهای آخرین روزهای حیات را برای همیشه به رؤیای ابدی پیوست داد.



فرانتس کافکا

۱۸۸۳ - ۱۹۲۴

نویسنده نابغه‌ای که هنوز فقط نیمرخ ادبی وی آنهم برای خواص محققین و غور کنندگان در ادبیات آشکار شده فرانتس کافکا (۱) داستان نویس نادره و عجیب یهودی نژاد چکسلواکی است که در سوم ژوئیه ۱۸۸۳ میلادی در شهر پراگ بدینیا آمده است.

کافکا در لغت چک بمعنی زاغچه است که علامت تجارتخانه پدر این نویسنده بوده. پدر کافکا بازرگان حریص و مادر وی یهودی متعصب و خرافاتی بود. فرانتس جوان پس از تحصیلات مقدماتی به طب و ادبیات رو آورد و سپس رشته حقوق را تعقیب کرد و در ۱۹۰۶ از دانشگاه پراگ دیپلوم دکترا گرفت. وی از رشته تخصصی خود استفاده مادی نکرده و به کار وگالت و قضاوت پرداخت بلکه بعنوان یک نفر کارمند ساده در اداره بیمه مشغول کار شد. زندگی اداری که بامذاقت سازگار نبود و اسارت در خانه پدری که روح وی را میفشرد باعث شد که انعکاسات آن در نوشته‌های وی دیده شود. وی برای سیراب کردن ذوق ادبی خود ناچار بود زیاده‌تر از معمول کار کند و بیخوابی کشد و بر اثر آن کم کم مسمومیتی در روح و دل وی ایجاد گردید که برای جهان

1- Franz Kafka

ادب بهتر از آن نوشدارویی متصور نیست.

فراش کافکا در ۱۹۱۱ از محیط پر از شکنجه و آزار زادگاه خود به سرزمین زیبا و پر نشاط پاریس عزیمت کرد و پس از اقامت کوتاهی به شهر ویمار (۱) رفت و در آنجا با دوشیزه‌ای از اهالی آلمان آشنا گردید و این آشنایی به عشق و نامزدی کشید بدون اینکه به زناشویی منجر شود.

در ۱۹۱۶ فراش کافکا که از خانه پدری دل پری داشت یکباره آنجا را ترك گفت و در خانه جداگانه‌ای مسکن گزید. در این خانه تنها و بیکس با اندك درآمدی زندگی میکرد که کم کم بر اثر فقر و ناتوانی ناخوش و گرفتار بیماری خانمانسوز سل گردید و این مرض در ۱۹۱۷ شدت کرد بطوری که عقاب مرك سایه بر سرش افکنده بود ولی سرنوشت شوم این نویسنده مرموز و عجیب دست از سر وی برنداشت و چند سال بعد هم با جسم نحیف و روح زخم خورده و سینه پر شراره زندگی کرد. در اواخر عمر در نزدیکی برلین اقامت کرد و هم در این زمان با دختری از یهودیان لهستان به عشقبازی پرداخت ولی دیگر بیماری وی به مرحله قطعی رسیده بود و فقر و فشار آخرین رمق وی را گرفت و بالاخره در ۱۹۲۴ در آسایشگاه مسلولین نزدیکی شهر وین پایتخت اتریش، بدرود زندگی گفت.



آثار عمده کافکا غیر از یادداشت ها و نوولها و مقالات انتقادی و

نامه ها و خاطرات و افکار و نوشته های پراکنده وی عبارتند از :
 فتوی - آمریکا - مسخ - دادخواست - کنام - گروه محکومین -
 قصر - گراکوس - شکارچی - کاوشهای يك سك - دیوار چین -
 يك موجود دورگه - متامورفیزم و غیره .

این داستانها و نوشته ها آثار قلمی نویسنده ایست که يك عمر در
 ناکامی، شکجه، اختناق، بیگانگی ازمحیط، نفرت از وضع خانوادگی
 و اجتماعی، آرزوی رهایی از قید و بند، احساسات تند و آتشین و
 بالاخره فقر و مرض بسر برده است.

فرانتس کافکا در دامان خانواده ای بود که پدرش مانند ابوالهول در
 نظروی مجسم میگشت، دائماً در رعب و هراس از این پدر سختگیر
 زندگی میکرد - وی در محیطی بود که هم او را از خود میدانست و هم
 او را از خود میراند، یعنی یهودی بود و با عالم یهود پیوستگی نداشت
 او زندگی و اجتماع را از دریچه چشم یکنفر هنرمند ایدئالیست،
 یکنفر فیلسوف آزادمنش و یکنفر نویسنده واقع بین و حقیقت طلب
 نگاه میکند - وی اضداد جامعه را نيك تشخیص میدهد، جاروجنگالهای
 تمام نشدنی و تلخیها و آشوبها و تیره روزیها و آلام و غفلت ها و تزویرها
 و سنن و آداب مدش و قوانین خطرناك را بایك فکر دقیق و حس
 عمیق تشریح مینماید ولی لهجه ساده وی برای اجتماع قابل هضم نیست،
 زیرا کافکا برای فرهنگ و تمدن و اصول اجتماعی کنونی يك لقمه از
 حوصله بیش است و از این جهت است که سبك کافکا، مکتب کافکا، آثار
 و افکار کافکا در دنیای امروزی باعث سروصدای زیاد گشته و جمعی را
 به مخالفت و دشمنی با وی واداشته و گروهی را مؤمن و معتقدوی ساخته است.

فرانتس کافکا دنیای ظلمانی و اسرار آمیز را از هم میشکافد و تا آخرین حد آن پیش میرود، خطاهای بشر را تجسس مینماید، زندگی را تجزیه و تحلیل میکند، معنی تازه آنرا که برای عقول متوسط مجهول است بیان مینماید، آدمیزاده را که مانند ماشین خودکار تولید رنج و بدبختی میکند و برای هیچ و پوچ جان میکند تحت دقت در میآورد و نشان میدهد که چگونه مردم خود را گول میزنند و چشمان خود را روی هم میگذارند برای اینکه نه بینند، گوشهای خود را می بندند برای اینکه نشنوند و مغز خود را از کار باز میدارند برای اینکه نفهمند...

نوشته‌های فرانتس کافکا يك دنیا مجهولات را در ذهن خواننده فرو میکند ولی آیا این ذهن قادر به تحمل آنست؟! ...

فرانتس کافکا همانطور که مینوشت همانطور هم عمل میکرد و دنیای خیالی خود را با اشتیاق تمام به زندگی خود سرایت میداد - زندگی در نظر وی پوچ بود بنابراین مقام، شهرت، تموک، خانواده و هر آن چیزی که ظاهراً خارج از پوچ است برای وی قدر و ارزشی نداشت: آثار خود را جمع آوری نمیکرد، آنها را به چاپ نمیرسانید، مقدار زیادی از آنها را به آتش ریخت و در مقابل دود آب که به عالم خاموشی و سکوت میرفت و ناپدید میشد بالاترین لذت را که تعلق به خاموشی و سکوت بود درك کرد ... شاید اگر صاحبان علاقه به آثار او نبودند تقریباً چیز مهم و قابل‌ی از وی بیادگار نمی ماند ولی پاره‌ای از دوستان او کاری کردند که اینك جهان متمدن به آثار وی آشناست و کاخ نوین مکتب کافکا که وی پس از درهم ریختن بنای کهنه برپا ساخته است بجا ماند.

نوشته‌های کافکا رعب‌آور و هراسناک است، بطوریکه گوئی زندگی درهم میریزد و تمام شعائر و نوامیس اجتماعی بهم مخلوط میشود و يك دنیای درهم پیچیده و مرموز و پر از احلام و رؤیا که ازهم درست تمیز داده نمیشود بوجود می‌آید.

آثار کافکا مشحون از يك سلسله حقایقی است که به اشکال به قلم می‌آید و به سختی قابل تصور و قبول است ولی بدون تردید باهمه تلخی و زندگی برای جهان آینده و نوین بهترین ارمغان است.

کافکا در ادبیات و نویسندگی که آن را وظیفه و مأموریت خویش میدانست نظر وسیعی دارد و وی از قدیمترین آثار فرهنگی گرفته تا آخرین وجدیدترین محصول فکری بشر بدون هیچگونه زحمتی مطالعه کرده و فهمیده است ولی از میان نویسندگان گذشته و معاصر بیشتر به آثار گوته، فلوبر، گوگول، اشتورم، هوفمانثال، توماس مان، کلايست و هبل توجه داشته است.

وی در تمام آثار خود با خرافات جنگیده، قوانین ظالمانه را انتقاد کرده، آزادی بشر را از قید و بند و از شرایطی که برده و بنده ایجاد میکند بشدت آرزو کرده، فساد دستگاه‌های ادارات دولتی را با تشریفات خسته‌کننده و فورمولهای پیهوده آژمنعکس ساخته، اخلاق معمولی زمان را که ریاکارانه است بیاد تمسخر گرفته، زشتی‌های همه چیز و حتی عشق و محبت را بخوبی درك کرده، قضاوت و دادگستری را با همه معایب آن تشریح نموده، پوچی، یهودگی و تهی بودن حقائق مسلم را که بمرور اعصار

و قرون متعجر شده است بطرز بیسابقه‌ای نشان داده و بالاخره کاری کرده است که نویسندگان دیگر کمتر کرده‌اند.

شخصیت ادبی، نبوغ و سیمای برجسته فرانتس کافکا روز بروز نمایانتر میشود و آثار او شهرت و اهمیت روز افزون کسب میکند و اینک به «رستاخیز کافکا» که همان تأثیر، رشد، نمو و پیشرفت سبک وی در ادبیات جهانی است میتوان انتظار داشت.



د. ه. لارنس

۱۸۸۵ - ۱۹۳۰

داوید هربرت لارنس (۱) نقاش، شاعر، داستان‌سرا و نویسنده بزرگ معاصر انگلیسی است که در ۱۸۸۵ میلادی در شهر استوود (۲) متولد شده است.

لارنس در آغوش خانواده فقیر کارگر بدنیآ آمد و دردآمان‌مادری از دودمانهای نجیب و ممتاز پرورش یافت. پدرش در معدن کار میکرد و در آمد ناچیز خود را صرف میخوارگی مینمود و ابدآ در فکر خانه و زن و فرزند نبود. وی خوی خشن داشت و از مذهب روگردان و نسبت به مافوقها از روی سادگی و لاابالگیری بی‌ادب و بی‌اعتنا بود و بهمین جهت هم حرمت و اعتباری در جامعه نداشت.

بالین وضع خانوادگی لارنس كوچك جز اینکه سپرده دست طبیعت و محیط گردد و مانند کودکان بی سرپرست ولات تسلیم سرنوشت خود باشد چاره دیگری نداشت. ولی همین سرنوشت ویرا از اعماق پست اجتماع به اوج شهرت و امتیاز رسانید.

لارنس از تربیت اولیه محروم شد و تحصیلات مقدماتی مرتبی هم نکرد و فقط در یازده سالگی بر اثر توجه انجمن شهرداری ناتینگهام مجاناً

1- David Herbert Lawrence 2- Eastwood

به تحصیل گمارده شد و حقوقی هم دریافت داشت. از این بیهوده تحصیلات خود را تا هفده سالگی دنبال کرد ولی در این سن دچار بیماری شد و بناچار از تحصیل باز مانده پس از رهایی از چنگال مرض برای تأمین زندگی خود شغل آموزگاری در پیش گرفت.

لارنس پس از سه سال با اشتیاق فراوان وارد دانشگاه شد و رشته تعلیم و تربیت را انتخاب کرد ولی نتوانست آنجا را پایان رساند و بار دیگر برای تدریس در یک دبستان ناحیه کرویدون (۱) استخدام شد و در همانجا بود که مادر خود را بسال ۱۹۱۰ میلادی در نتیجه بیماری سرطان برای همیشه از دست داد.

در این موقع لارنس شروع به نوشتن مقاله‌ها و داستانهای کوچک کرد و در سال ۱۹۱۱ نخستین کتاب خود را بنام طلوس سفید (۲) انتشار داد. این کتاب مایه سرور و انبساط قلبی شاعر و نویسنده جوان و وسیله آشنائی وی با دو نفر از نویسندگان معاصر بنام ادوارد گارنت (۳) و فورد مادوکس هوفر (۴) گردید ولی بر اثر بیماری ذات‌الریه و تأثر شدید از فوت مادر خود لارنس نتوانست به کار تعلیم و نویسندگی ادامه دهد و ناگزیر از هر دو دست کشید و انزوا اختیار کرد.

- این گوشه‌گیری طولی نکشید و پس از آنکه بزنگشت دچار عشق آتشی‌گریز گردید که سرگذشت آینده ویرا تعیین کرد.

شاعر و نویسنده جوان بر اثر شهرتی که بدست آورده بود روزی از طرف پروفیسور ارنست ویکلی (۵) استاد زبان فرانسه دانشگاه

1- Croydon 2- White Peacock 3- Edward Garnett
4- Ford Madox Huffer 5- Ernest weekley

ناتینگهام که سمت معلمی نسبت به لارنس داشت دعوت شد و در این دعوت بود که با خانم پروفیسور بنام فریدا آشنا گردید و این آشنایی به عشق و زناشویی منجر شد. لارنس با فریدا و سه فرزند وی از انگلستان بیرون آمده به آلمان و از آنجا به ایتالیا رفتند و پس از دو سال در سال ۱۹۱۴ به انگلستان برگشتند و پس از ازدواج رسمی برای خود سروسامان و زندگی تشکیل دادند.

لارنس در ۱۹۱۵ کتاب معروف خود « قوس و قزح ۱ » را نوشت و در مقابل سی لیور وام خود نسخه خطی آنرا به یکی از ناشرین داد که بلافاصله بوسیله وی انتشار یافت ولی انتشار این کتاب تولید سرو صدای زیادی کرد و از طرف دادگاه مضمون آن منافی عفت عمومی تشخیص داده شد و در ۱۳ نوامبر توقیف گردید.

لارنس در ۱۹۱۶ مجله ای بنام امضاء (۲) انتشار داد که پس از سه شماره دچار تعطیل گردید. در این موقع بیماری لارنس شدت یافت و مجبور شد برای تغییر آب و هوا به خارج از انگلستان مسافرت کند ولی بلافاصله یعنی در پائیز همان سال به کشور خود برگشت و شروع به نشر مقالات و سرودن اشعار کرد و در مجله گروه هوشمندان (۳) مقداری از آثار خود را به چاپ رسانید. در این موقع بر اثر سبکسریها و اعمال ناهنجار فریدا لارنس را مجبور کردند که اقامتگاه خود را ترک نماید و باین جهت به لندن رفت و از آنجا با کمک دوستان گذرنامه ای تهیه کرد و باتفاق زنش در ۱۹۱۸ به ایتالیا رفت و مدت چهار سال در آن کشور اقامت گزید.

در سال ۱۹۲۰ لارنس به فلورانس رفت و در آنجا داستان کوتاه سنک پست ها (۱) را در مدت پانزده روز نوشت و بعداً به جزیره ساردنی رفت و در آنجا کتاب «دریا و ساردنی» را نوشت و سال بعد دو اثر نفیس خود بنام «پرندگان» جانوران و گلها (۲) و «مردی که مرده بود» را برشته تحریر در آورد.

در سال ۱۹۲۲ لارنس به جزیره سیلان رفت و پس از يك ماه اقامت چون آنجا را مطابق ذوق و تصورات خود نیافت به استرالیا عزیمت کرد و از آنجا به شهر سانفرانسیسکو رفت و پس از يكسال اقامت در آن شهر به مكزیك مسافرت نمود و پس از چندی اقامت در آنجا با اصرار زنش به انگلستان برگشت و مدت يكسال در آنجا سکونت گزید. اما خونسردی و بی اعتنائی هموطنانش و از طرف دیگر زیاده روی در میخوارگی او را روحاً و جسماً ناراحت کرد و برای رهایی از این وضع به مكزیك برگشت ولی در آنجا بیماری سل که از چندین سال باینطرف در کمون بود ظاهر گردید و بیش از پیش ویرا رنجور و آزده خاطر ساخت تا آنکه در سال ۱۹۲۵ بامید آنکه آب و هوای معتدل جنوب اروپا با مزاج وی سازگار است به ایتالیا رفت و در آنجا سه فرزند فریدا که دو دختر و يك پسر بودند بآنها پیوستند و نیز در همانجا با نویسنده معروف انگلیسی آلدوس هاکسلی آشنائی و دوستی بهم رسانید.

تا سال ۱۹۲۷ لارنس در ایتالیا بسر برد و در همانجا داستان بسیار معروف خود بنام عاشق خانم چاترلی (۳) را که مضمون آن را از عشق

1- Tortoises 2- Birds, Basts and Flowers 3- Lady Chatterly's Lover

و زناشوئی خود الهام گرفته بود نوشت و از چاپ آن شهرت و ثروتی بدست آورد.

لارنس در اواخر این سال برای تماشای نمایشنامه خود بنام « داود » به انگلستان رفت و سپس به ایتالیا برگشت و در سال ۱۹۲۸ برای حضور در افتتاح نمایشگاهی که از آثار نقاشی وی تشکیل شده بود عزم لندن کرد ولی نتوانست به موقع برسد و در ژوئیه سال بعد بستختی بیمار شد که دیگر امید بهبود نداشت تا آنکه در فوریه سال ۱۹۳۰ لارنس ناچار به آسایشگاه مسلولین در وانس (۱) سپرده شد ولی چون به زندگی در آنجا تمایل نداشت پس از بیست روز اقامت شبانه آنجا را ترك گفت و پیاده به دهکده نزدیکی که زنش در آنجا اقامت داشت رفت و بالاخره در دوم مارس ۱۹۳۰ در حضور زن محبوبش فریدا و دوست عزیزش هاکسلی دیده از دیدار این جهان برنست.



لارنس در زندگی کوتاه و پر مشقت خود مظهر عشق و احساسات و رقت قلب و تمایلات فوق العاده شدید بود. با آنکه در نتیجه عشق و شیفتگی با فریدا زناشوئی کرده بود دچار ناگواریهای شدیدی از این رهگذر بود زیرا زن وی اکثراً برای دیدار فرزندان و مادر خود که هر کدام در شهر دیگری دور از وی زندگی میکردند ناگزیر از مسافرت های متعدد بود و از این جهت خرج گزافی بر بودجه ناتوان شوهرش تحمیل میکرد و موقعی که فریدا از مکزیک، پس از سفر اول، قصد آمدن به انگلستان کرد اختلاف شدیدی بین زن و شوهر برپا شد که کار به مشاجره و مناظره کشید

ولی فریدا شوهر بیمارش را تنها گذاشت و به انگلستان آمد - از لحاظ اجتماعی هم لارنس دچار بدترین سرنوشت ها بود زیرا با آنکه آثار گرانبهای مینوشت و اشعار لطیفی میسرود ولی چون جامعه محافظه کار انگلیسی به هضم آنها قادر نبود هم از طرف مقامات رسمی و هم از ناحیه نویسندگان و منتقدین مورد حملات شدید واقع میگشت چنانکه پس از نوشتن کتاب « قوس و قزح » نویسندگان معروفی مانند ولز و گالس ورنی او را بیاد انتقاد شدید گرفتند و دادگاه هم به توقیف آن رأی داد و همچنین پس از انتشار « عاشق خانم چاترلی » دچار نیش قلم و انتقاد شدید ناقدین آثار ادبی گردید و انتقادات معروف جون بول در ذم آن کتاب و معرفی نویسنده آن بعنوان زشت منتشر شد و حتی مخالفت جامعه انگلستان با کارهای دستی و نقاشیهای وی باعث شد که نمایشگاه سال ۱۹۲۸ از طرف پلیس برچیده شود و بالاتر از همه اینها عسرت و بی بولی و فشار اقتصادی بزرگترین آفت زندگی لارنس بود که هرگز نتوانست از زیر بار قرض کمر راست کند و باینجهت از نشر آثار خود هم استفاده شایان نمیبرد زیرا ناچار بود در برابر بدهی های خود تقریباً بدون استفاده زیادی آثار خود را به ناشرین واگذارد. سربار همه این ابتلائات بیماری خانمانسوز سل بود که در جوانی به آن گرفتار شد و تا پایان عمر از چنگ آن رها نگردید و مسافرت های پی در پی هم برای رهایی از آن و بدست آوردن صحت مزاج وی که مؤثر واقع نگردید و نویسنده بزرگ را در ۴۵ سالگی بچنگ مرگ سپرد و فقط در این موقع بود که راحتی ابدی نصیب وی گردید.

لارنس از نویسندگان بسیار معروف و معاصر است که سبک بدیع و لطیفی

دارد - وی در تشریح عشقهای مادی بقدری زبردست و ماهر است که شاید نظیری در بین نویسندگان معاصر نداشته باشد - در رومانهای «عاشق خانم چاترلی» و «فرزند و عاشق» بهترین نمونه تمایلات غریزی و عشقهای جسمانی و مادی را نشان داده است - وی از داستان نویسانی است که در قدرت تخیل و نیروی تصور و تجسم کمتر همانند دارد و موضوعات وی عموماً ابتکاری و تازه است و در داستانهای وی حشو و زائد دیده نمیشود.

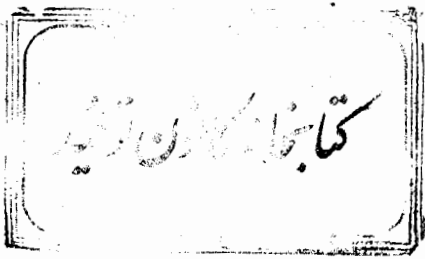
لارنس با قریحه عالی، احساسات تند و سرشار، عواطف رقیق، فکر بلند و حس مشاهده قوی شاهکارهای جاویدان به ذخیره ادبیات جهان افزوده است. این شاعر و نویسنده توانا در عمر کوتاه خود که آنهم در بیماری و سفر و گرفتاریهای خانوادگی و اجتماعی گذشت آثار زیادی که نمونه هنر و نویسندگی و قریحه عالی است از خود بیادگار گذارد. نبوغ وی در جهان نویسندگی و خاصه داستانسرایی ویرا در ردیف شش تن بزرگترین داستانسرایان معاصر انگلیس قرار داده است (۱).

وی در نمایاندن احساسات مختلف بشر خاصه تشریح امور نفسانی قدرت شگرفی از خود نشان داده و مخصوصاً در طی داستانهای کوچکی عواطف درونی و خصایص معرفه النفسی زنان را بخوبی تشریح کرده است چنانکه از مطالعه داستانهای «کفشدوزك ۲» و «انگلستان، انگلستان من ۳» این نکته کاملاً روشن میگردد.

لارنس در سالهای آخر عمر خود شهرت بزرگی بدست آورد و اینک پس از وفات وی نیز روز بروز بر شهرت و مقام هنری و ادیبش افزوده میشود.

(۱) پنج تن دیگر عبارتند از سامرست موآم - رودیار کینلیک - ویلیام پلومر - الدوس هاگسلی - کاترین مانسفیلد.

2- Ladybird 3- England, and my England



ایسهاکیان

متولد در ۱۸۷۵

اونیک ایسهاکیان شاعر و نویسنده بزرگ ارمنی است که در ۱۸۷۵ میلادی در شهر الکساندرا پول بدنیا آمده است. وی پس از آنکه در زادگاه خود تحصیلات مقدماتی را فراگرفت برای تکمیل معلومات خود در ۱۸۹۳ عازم اروپا شد و در شهر لایپزیک آلمان بطور مستمع آزاد در شعبه علوم اجتماعی و بیولوژی دانشگاه شرکت کرد. دو سال بعد به ارمنستان برگشت و بواسطه داشتن افکار آزادیخواهانه زندانی و تبعید گردید و بالاخره بار دیگر به اروپا عزیمت کرد. ایسهاکیان از ۱۳ سالگی شروع به گفتن اشعار کرد ولی برای اولین بار در ۱۸۹۲ آثار خود را در مجله‌های « آغیور - تاراز » و « آراکس » و « مورچ » و « آناهیت » انتشار داد. اولین دیوان اشعار ایسهاکیان در ۱۸۹۸ بنام « نغمه‌ها و زخمه‌ها » و دومین مجموعه شعرهایش بنام « اشعار » در سال ۱۹۰۳ منتشر شده و از این تاریخ بعد ایسهاکیان شهرت یافت و اشعارش زبانزد عموم گردید و سال ۱۹۰۸ سومین مجموعه اشعارش که در واقع چاپ دوم مجموعه‌های سابق باضافه اشعار دیگر بود انتشار یافت. ایسهاکیان در ضمن سرودن اشعار به نوشتن داستان و ناول هم

ایساکیان

پرداخت و در همان اوان اشعار و نوشته‌های وی به زبانهای اروپائی و اسپرانتو ترجمه شد و شهرت جهانی کسب کرد.

این نویسنده معروف در سالهای بعد و در دوران پس از انقلاب اکتبر هم به شعرگوئی و نویسندگی ادامه داد چنانکه مجموعه اشعار جدید خود را بنام «گل‌های پائیزی» در سال ۱۹۲۳ و کتاب «خاطرات» را در ۱۹۴۶ و «قطعات منتخبه» را در سال ۱۹۴۸ انتشار داد.

دیگر از آثار ایساکیان عبارتند از :

ابولالامجری (ابوالعلاء معری) - ماینهای آراکاز - قطعات

نثری - قطعات منتخبه - استاد کارو ویک سلسله مقالات انتقادی و اجتماعی و بیوگرافی و غیره .

ایساکیان یکی از شخصیت‌های بزرگ ادبی معاصر جهان است که اشعار و آثارش توجه بزرگترین استادان معاصر را جلب و در توده ملل جهان خاصه ملت ارمنی نفوذ و تأثیر فراوان کرده است.

این شاعر و نویسنده توانا در سال ۱۹۴۳ به عضویت آکادمی علوم جمهوری ارمنستان انتخاب شد و ضمناً نشان عالی «جایزه علمی و ادبی و هنری» را که از بزرگترین نشانهای شوروی است دریافت داشت.

ایساکیان در آثار خود مین پرستی و بشر دوستی و آزادیخواهی را انتشار داده و بازور و ستم و جهل و تعصب و فکر نژاد پرستی مبارزه کرده است.

ایساکیان در نظم و نثر از استادان بزرگ جهان معاصر است که در حق او گفته‌اند وی سعدی مغرب زمین و هاینه مشرق زمین است.

(پایان)

